اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله

این رساله الصدق مقالکه بترجمه آیات کریمه و احادیث شریفه محلی و به روایات و درایات باحلیه و برده

قویه محلی است دیباجه اش آفتاب هدایت خاتمه اش ماهتاب سعادت از تصانیف

ملقب به تحفه احمدیه مسمی به

نجوم شهابیه رجوم الوهابیه

۱۲۸۵

بحسن سعی مقبول بارگاه اولیاء کبار عبد الاحد

کارخانه دار سلمه الله الملک الغفار

در مطبع کوه طور لاهور باهتمام مرزا تهو بیگ زیور طبع پوشید

...صحح برتو الصاحب صراط مستقیم — این مقاله لا بدیه نا بحه نهج قویم

...سرهائی عزرر اچیده از بحر علوم — کرده ام منظوم بهر رد نجدی ظلوم

...آن سردفتر وها بیان ملحدین — خائنان شرع و دین فاسدین مفسدین

...بلس انبیا چون صائبه وها بیه — منکرین اولیا هم آن فرود دیر آیه

...را نخوانده موحد مثل اهل اعتزال — مسلمانرا مشرکین خوانند آن اهل ضلال

...مرا نظم کردن نیست شعر و شاعری — نی مباحثه و مناظره و جدال و نی مری

بیان سبب التالیف و بیان معنی قوله صلی الله علیه وسلم

...ظهرت البدع ولعن آخر هذه الامة اولها فمن کان عنده

...علم فلینشره فان کاتم العلم یومئذ ککاتم ما انزل الله علی

...رواه ابن عساکر عن معاذ کذا فی جامع الصغیر للسیوطی

...بعدم آنکه آن ابن عساکر راوی است — از معاذ بن جبل کو علم دین را حاوی است

...فرموده است آن سرور علیه السلام — مشک افشانی دُرر پاشی نموده اندر کلام

...هر میشود بدعات مذموم و فتن — لعن و طعن سابقان آن لاحقان گیرند فن

...آن عالم که باشد نزد او علم زدین — نشر و اظهارش بباید بهر رد جاحدین

...او همیا کتمان نموده آن زمان — آنچه نازل گشت بر پیغمبر آخر زمان

...ن ملحد نجدی ضال ناخلف — عام بوده بر همه اهل خلف اهل سلف

...ف از لطف خود تیسیر بهر دست ضعیف — کرد بهر رد او آن چند تالیف لطیف

...ه تازی و عربی و چندین از کتب — فارسی لیک انتفاع عشر چه ارباب لب

...نظم اسهل بود و از حفظ نثیر — نظم شد این نسخه تا نفعش بود عام و کثیر

...ه منقسم بر هفت کوکب کرده ام — بهر رجم آن شیاطین هفت نجم آورده ام

و سلم

اللهم صل علی سیدنا و مولینا محمد و علی آله و صحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر بدیع کائنات و ذی المنن — کرد ما را امت مرحومه و اهل سنن

فرقهٔ ناجیه کرد و اهل حق اهل سداد — داد ما را از انبیا و اولیا حب و وداد

مظهر دین حق‌اند و مظهر امداد و عون — واسطهٔ ایصال فیض و از بلایا گشته صون

مذهب حنفیه و دین حنیفی دین ماست — محی الدین اندر طریقه رهبر آیین ماست

مجتنب از طریق اهل زیغ و اهویه — اهل الحاد و ضلالت اهل نار و هاویه

پس درود بیحد بر روح ختم المرسلین — درمیان حلقهٔ ایشانست چون نقش نگین

اول و آخر بتخلیق و بعث در روح و جسم و دین — نیست کس مانند او در اولین و آخرین

آدم و مادون او زیر لوای حمد او — سابقان و لاحقان کرده ادای حمد او

پس درود حق بر آل و صحب و اتباع او — تابع اقوال و افعال و اوضاع او

خاصه بر آن چار خلفا چار رکن قصر دین — آن نجوم اهتدا و راشدین و مهدیین

دیلمی در مسند الفردوس این آورده است — که جناب لولاک این خبر فرموده است

که مدینهٔ علم دینم من ابوبکر و عمر — آن یکی هست آن اساسش هست حیطانش دگر

سقف و بامش هست عثمان بن عفان حیی — باب و دروازهٔ مدینهٔ علم لا شک آن علی

بعد حمد و نعت پیغمبر همی گوید مرام — شیخ احمد حقیر خستهٔ علم الکلام

دران علی

في بيان خصوص اخباره صلى الله عليه وسلم عن ظهور الفرقة الرديّة الوهابية الزندقة النجدية عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم بارك لنا في يمننا قالوا يا رسول الله وفي نجدنا قال اللهم بارك لنا في شامنا اللهم بارك لنا في يمننا قالوا يا رسول الله وفي نجدنا فاظنه قال في الثالثة هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان رواه البخاري وكذا مسلم والترمذي يعني في ناحية نجد الزلازل الحسية والمعنوية وهي تزلزل القلوب واضطراب اهلها والفتن اي البليات والمحن الموجبة لضعف الدين و قلة الديانة فلا يناسبه دعوة البركة وتلك البقعة تظهر قرن الشيطان اي حزبه واهل فتنه واعوانه ذكره السيوطي كذا في المرقات

در بخاری این روایت کرد از ابن عمر — کرد تکرار دعا سه بار آن خیر البشر
یا الهی کن مبارک بهر ما آن شام ما — یمن و اندر یمن هم اندیشه آرام ما
عرض میکردند هر بار این از آن فخر زمن — کن دعا در نجد ما هم نیز چون شام و یمن
گفت آنسرور هناک الزلازل الفتن — قرن شیطان منشود ملاتم از ان تسه الوطن
یعنے جنبشها است آنجا در مکان در زمن — زاضطراب قلب و شک هم فتنه ها ضعف دین
شاخ شیطان نیز پیدا است در آن سر زمین — یعنے اهل فتن جند و حزب و اعوان لعین

در سما شمع این ستاره‌ها سیاره دان — نجم قرآن و سنن نی اختران آسمان

از ضیاء نور این ستارها معلوم شد — آن سبیل اهل سنت خصم شان مرجوم شد

بر سماء دین تابان این شهابیه نجوم — یستنیر الحق منها اللوامعیه رجوم

لا خطوطها هی بدور سافرات زاهرة — طالعوها هی شموس طالعات ظاهرة

یک مقدمه مقدم کرده ام بر بابها — مشتمل زاد و بود و حال آن کذابها

نیز آن یک خاتمه ختم رساله شد بر آن — مخبر از ختم رسالت بر شه پیغمبران

المقدمة فی بیان اخباره صلی الله علیه وسلم عن ظهور جمیع الفرق الغیر الناجیة والملاحدة والزندقة الی یوم القیامة فی المشکوة الشریفة عن حذیفة رضی الله عنه قال والله ما ادری انسی اصحابی ام تناسوه والله ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من قائد فتنة الی ان تنقضی الدنیا یبلغ من معه ثلثمائة فصاعدا الا قد سماه لنا باسمه واسم ابیه واسم قبیلته

صاحب مشکوة در باب الفتن آورده است — که حذیفه آن بود او خود راوی شده است

هر مضل و قائد فتنه که آید در جهان — کرد ما را آگه از وی آن امیر انس و جان

خواه سه صد تا بیش باشد و یا خواهد فزود — نام او نام پدر نام قبیله او نمود

یعنی آن سید خبر داده باصحاب کبار — از همه ارباب فرقه زائغه اصحاب نار

تا قیامت در ظهور آیند شان فی لا یزال — همچو اهل قدر و اهل جبر و اهل اعتزال

آنچنانکه از ظهور فرقه‌ها داده پیام — همچنان آن مخبر صادق علیه السلام

کرد اخبار ظهور فرقه و تمهید — طاعنان اهل حق و خویش را ز حق آبیه

تعبیر ساختن قرآن و سنت به ستارهای آسمان از آن جهت است که ستارها را شهاب است و ثوابت و تعبیر ساختن فرق ضاله به شهابیه نجوم از آنها در حقیقت شهابها است چهاردهم ر روشن تا بنده اند و مرد رسا فروغ نیز نام کرده ایشان ست و مطالعه آنها کنند که آنها آفتابهای طلوع کننده ظاهر اند ۱۲

[illegible]

رخنه در ارکان دار السلطنت افتاد و تخت
قصر قیصر کسر چون ایوان کسری یافت و از
آن امیران و ملوک ناحیه بغی و فساد
وان میان رشتهها بر رشته در مصر و تمام
مانده حیران و سراسیمه بحال خویش او
از نظام و از فساد آن بلاد دور و دست
چون فتوح اهل حرمین شریفین از قدیم
چونکه در آن مملکت پیدا شده بود زایل
محتم بود چون گشت بتجدید وقف و احوال روم
باز بر تدبیر تحصیل امارت او فتاد
کرده شهره بهر صید خلق با این دام و دست
رفت و امی از خدا و کید و از تزویر کرد
بر سر سجادهٔ آبای خود نشسته او
در سنه هشرده زبعد الف و مائتین بحریص
یک عصائی از عصی الله بر گرفته در یمین
از نافرمانی خدا
پس زبان بگشاد در ارشاد و در تذکیر و پند
بعد از آن شد از سر توبیخ بر خلقان تکلیم
گفت در دین از یکی سلطان شما را چاره نیست
ضعف رایش را و چندین ملکها بیرون زدست
نصب قاضی هم باغی حفظ اطراف و حدود
اذن بهر جمعه و عید و جنازه مسلمین

تحته پائی سلیم الرای شد آن پایه تخت
اکثر از افراد عسکر از اطاعت تافت رو
کرده بر پا بر کشیده پا ز ربقهٔ انقیاد
کرده طمع ملک گیری و تسلط بر انام
وان عیان و امیران لشکری لبریش زد
هیچ طالع بنشسته ز اهل تیمموست
بود و پیوسته به پهلوی آن شاه کریم
آن شریف نابکار در سلطنت آمد خلل
در دل خود کرد تصویر حصول نایر وم
از ضلالت و ز خسارت در تجارت او فتاد
که فلان ماحی بدعت محیی آن سنت رشت
عالمی از خلائق زیر خود تسخیر کرد
صیت ارشاد و بیانش خانه خانه کو بکو
روز جمعه کرد از تلبیس خود یک تمسخر
گشت بر آن منبر خدعه و فتن کرسی نشین
کرد وامیح از افصاحها سمین الفاظ چند
ز انقیاد امر و از تقلید آن سلطان سلیم
لیک بهر حکمرانی لائق آن جا نیست ره
در شریعت انحلو ملک از سلطان بدست
کار سلطان است هم اجرای احکام و حدود
نیز از سلطان است همچون انتقام از ظالمین

فاضلان آن عرب چون عالمان روم و شام / متفق شد بر این آنکه مصداق کلام

هست آن ضال مضل نجدی زندیق کو / در فن است ابلیس عو و انس اندر زندقی ورد

ای بسا ابلیس آدم روی هست اندر جهان / پس بهر دستی نشاید داد دست اندر زبان

زانکه شیطان خویشتن با شیخ نجدی کرد نام / روز هجرت چون تننده کافران را مکر دام

پس میان نجد از این شیخ نجدی قرن شاخ / گشت پیدا زانکه وارد کرد آنی شاخ شاخ

گر نه فرزند ابلیس و شاخ او هست این عنید / پس با و میراث ملعون مزور چون رسید

شیخ نجدی شاخ نجدی متحد در اشتقاق / کار هر دو مکر و تلبیس است تو بنگر اشتقاق

آن ز عجب و ننگ استکبار با آدم نمود / این ز آدم از همه انکار تا این دم نمود

مجملا اینست حال بدمآل آن ملام / که محمد نصر شامی گفته در تاریخ شام

در میان نجد بوده ملحدی باغی و ضال / بس حریص و پر طمع بهر مال و منال

عبد وهاب عبد دینار و درم را لقب / چون مفازه نام آن تیره مخرف پر لعب

داشت در سر او خیال واعیه جاه و ملوک / لیک اسلافش همه مشهور در علم و سلوک

مشرب آن شاذلی و مذهب آن حنبلی / ملت این شاذه و فاذه ز جهل و منبلی

بود آن بوجهل مومن شد عیال این ابدان / بود آن نوح نبی از گمرهان قرن نجوان

گرچه در سر بود او را حب مال و حب جاه / لیک اندر بی آلتی افسرده بد در قعر جاه

از تقاضای من لهو فی الازمنه شان جدید / مرد آن سلطان قسطنطنیه عبد الحمید

در سنه ثالث ز بعد الف و مائتین بعلیم / گشت غالب روم را ابن خلفش سلطان سلیم

وارثان شاه را از سلطنت محروم کرد / نوزده سال از تغلب حکم اندر روم کرد

کشته شد بر دست سلطان مصطفی ابن الحمید / لیک بعد بس خرابیها ز رای نارسید

شد مخالف آن سلیم العقل با جمله عظام / سلک جمعیت گسسته گشت افتاد از نظام

گرچه او کرده مقر خویش در دار البوار — لیک مانده اختراع و زندقهٔ او برقرار

نیکوان رفتند و سنتها بمانده در جهان — وز لئیمان ظلم و بدعتها بمانده در جهان

آن عوان و جیش و فرزندان و خویش آن خبیث — مانده بر ترویج آن الحاد او تیز و حثیث

آنجماعه مارقین برگشته از راه صواب — خلق را خوانده سراسر سوی آن شر الکتاب

از هوای نفس و از اغوای شیطان رجیم — داخل دین جدید نو شده جمعی عظیم

آن طبایع عامه را اغلب سوی آن شر و هوی — پس نفور و منقبض از طاعت و خیر و هدی

نوح نهصد سال و پنجه بود در تذکیر و پند — اندر آن مدت شده گرویده اش هفتاد و چند

برگرفت این زیرکی گوساله آن سامری — صد هزاران خلق مرتد گشته از جهل و خری

ربنا لا تزغ قلبنا هدیت بالکرم یا ربنا — واصرف السوء الذی حط لعلم یا ربنا

بشنو اکنون چونکه مردان قائد ارباب زر

[redacted] او زنها را او کرده ظهور

از میان ملد آن مردود و مسعود آن سعود — اخبث و سفاک و هم بیباک و نامسعود بود

در سنه عشرین و یکسال اخبر آن سلیم — کرد افشا در میان خلق از کید عظیم

گر روم بهر زیارت کردن بیت الحرام السلیم — باز از آنجا میرسم بر روضهٔ خیر الانام

تو رعیه بدتا نگردد پیش خلقان او ملوم — در نهب و قتل مردم بود فغفند آن ظلوم

آمده سوی حجاز از نجد آن ضال عنود — همرهش نجد و عدد خیل و عوان حشر و جنود

چونکه در مکهٔ شریفه منتشر شد این خبر — آن شریف مکه را گفتند اعیان الحذر

عسکر ترکان ز مصر یا لشکری ز شام آر — تا شود حاضر به تسلیم حجاز از آن شرار

یا فراهم آر جمعی منتشر از آن عرب — تا نیفتی زان ستمگاران در این رنج و تعب

آن شریف مکه یاد آورد ز اشغال کهن — بیخبر از دین تو ناظر با حیای سنن

گفت چون با تعب شوم من زایر انها از طرف — کی تواند کرد تحلیل حرم دین خلاف

[illegible]

پس بگفتندش همه ای پیشوا و خوش نفس — لائق شاهی سلطانی لعزت نیست کس
دست بکشا جانب ما تا تو بیعت میکنیم — آنچه فرمائی در ان امر اقتدایت میکنیم
پس در آن جمعه بنامش خطبه خوندند ای عجب — هم امیر المومنین نامش نهادند و لقب
مولدش از نجد بوده قریه درعیه نام — کرد دار السلطنت آنرا گرفت آنجا مقام
داشت عیار روزگی زولاد خود چندین پسر — از بلاد نجد داده هر یکی را مستقر
وان اقارب چون عقارب منتشر اندر بلاد — قاضیان و مفتیان را کرد تعیین بهر داد
در خیالش بود تسخیر بلاد شرق و غرب — لیک کو زر در خزانه تهیه آلات حرب
بود در حرمین ذخیره از متاع و از نقود — از برایای ملوک و تحفه و نذر و نقود
نیز سکان مکانین متقین ذو الغنا — خانها شان پر ز زر و همیشه هم آن ثنا
وایا بد خوار را در دیده خار این ادخار — بار را میخواست نهتن لیک کی بی ... ر
بی سبب چون ممکن است آنجرب و نهب مسلمین — عصمت مال و دم شان گفت ختم المسلمین
لاجرم در نفس خود اعجوبه تصویر کرد — بر جمیع مسلمین و صالحین تکفیر کرد
رای خود با رای اهل اهویه تلفیق کرد — تا تمام امت مرحومه را تفسیق کرد
از خروج و زندقه و الحاد و جبر و اعتزال — کرد یک دین نوی تجدید آن کند بی ضلال
چونکه دارد هر جدیدی لذتی دیگر مزید — آن سلیمان را اصلا داده تا آن دین جدید
چند اوراقی چو نامه در ری خود کرده سیاه — طوق گردن کرد قومی را چو انعام شیاه
مومنان را از کمال دمدمه و تکفیر قوی — کافر مطلق حلال الدم شمرده آن غوی
آن کتاب جهل را از ولد او آن یک پسر — از سر جهل مرکب داد ترکیبی دگر
او مدعی بود لیکن ضد آن بودش علم — زانکه زنگی نیه کافور دارد نام سم
آن کتاب که نموده منقسم او بر دو باب — رد شرک و رد بدعت نام توحید الکتاب
بعد چندی زد دو مرد آن ملحد ابلیس فن — در میان درعیه پوشیده او درع کفن

... الملاد * شیخ محمد ... زندیق زمان

قد اجابوهم جوابا حسنا مستحسنا
قد جزاهم ربهم عنا جزاء حسنا

پس از آن بنشسته اندر باب بیت الحرام — تا نمایند اطلاع باب ثانی آن کرام

در همین اثنا ز طایف آمده یک طایفه — زخمی و مجروح از دست ظالمان و خایفه

(از شهر طایف)
چون بدیدند اهل مکه حال مظلومان چنین — نعره ها برداشتند از گریه و آه چنین

منتشر گشته خبر در اهل آن جمله بلاد — که رسد چند شیاطین از پی فتنه فساد

شهره شد چون این خبر در شهر و نزد شهریار — گشت قایم طامه کبری ز فزع و اضطرار

ز اطلاع حال طایف گشته جمله خایفین — در وقوع آید (تا آنکه قیامت) چنان بر عاکفین و طایفین

حاجیان و مکیان جمله خواص و هم عوام — گشته داخل جمله در مسجد بیت الحرام (المقام)

آن ابو حامد خطیب مکه بر منبر شده — حامد حق ناعت اوصاف پیغمبر شده

ابتدا از جمع اند آن رساله نجدی ضال فضول — بر سر منبر همه هم روش از اهل قبول

باز گفته ای فاضلان و قاضیان و مفتیان — گشته ابتدا که ز رای و اعتقاد نجدیان

حکم آنها پس بفرمایید از راه صواب — فاضلان مکه هم آن وا رادین گفته جواب

که بلاشک این خبیثان کافران مطلقند — که همین انبیا ر تکفیر اهل حقند

بدگمان باشند همیشه زشت کار و اعتقاد — تا ئمه خود خوانده اند در حق ما آن بد نهاد

عالمان چار مذهب متفق گشته بر این — که سزا این گروه فرض است چون آن کافرین

مجتمع گشتند بر یک کلمه اهل اجتهاد — زنده قتل اند مفتوم حکم شان چون اهل ارتداد

چونکه این حکم از همه آن فاضلان مختوم شد — از جواب ائمه چون آن مختوم شد

روز دیگر یوم شنبه سفتم ماه حجام — مجتمع بودند خلقها گرد آن بیت الحرام

آن سعود غیر مسعود آید از فضل کرم — با جنود خویش داخل گشت در حد حرم

لشکری انبوه بی حد خارج از حد عدد — هر که پیش آمد جدا کرد تن ز سر از جسد

قرن شیطان چونکه در قرن المنازل در رسید
مکه را بگذاشته اول سوی طائف دوید

شد محاصر آن حصار طائفی را از نبرد
که همی خواندند خلیفه مر شما را ای کرام
چون هراس و روع در عیش از فعل ایشان رفت
در همان آن آن شرار ناسپرید لو بید ریغ
ارض طائف چون ادیم طائفی آن بد قدم
آنچه از دست شقی شد بر بنی سعد و ثقیف
مسجد آل ابن عباس ابن عم مصطفی
که چرا تعظیم و تکریمش کنند این مردمان
بعد نهب و سبی احرار و حرائر قتل عام
لیک او آن کتابک را سوی اهل حرم
روز جمعه سابع ماه محرم وقت چاشت
اتفاقاً اندر آن حین بود چندین فاضلین
گشته فارغ از طواف حج و عمره آن کرام
عاشر ماه محرم داخل کعبه شوند
پیش نشستند آنهمه علمای اطراف حجاز
بهر اوراک مضامین کتاب پر ضلال
بر نوشته هر یکی زان شان جواب با صواب
شیخ مکه افضل فضلا عمر عبد الرسول
بود با وی ابن یحیی العلوی المفتی عقیل

لیک با اعیان ارکانش فریب و خدعه کرد
از ره وقدوا اخوه بهر آن اکرام تام
آن بر اعیان و امیران بیش آن بد وید تیغ
بر همه سکان خاص و عام راند از ظلم تیغ
سرخ از خون شهیدان و قتیلان کرد و هم
عشر عشرش ظلم آن حجاج ثقفی سخیف
با زمین گردش مساوی در ره ظلم و جفا
غافل از آیه و من ظلم شده آن بی امام
عاملانرا ماند آنجا رفت بیت الحرام
ساخت همراه گفت مرو را رسان این نیرم
در کف علمای مکه آن کتابک را گذاشت
مجتمع در مکه از اطراف و اکناف زمین
منتظر بهر نظاره داخل بیت الحرام
پس از آن واپس بسوی آن ظلمها میرفتند
نزد باب کعبه فارغ گشته از خطبه نماز
فرو بردند در روی آن همه را با جدال
مختصر تا عصر از یک باب تا جمله دو باب
گفت طلب جویه آن قدوه اهل قبول
وان حسین مغربی عبد الملک بی قال و قیل

لندن کاہ حرم چون امن صید شد رجای
قطع اشجارش ہمہ نہی منع خدای

مسلمانرا این گریز ہند از آن جا بگاہ
ببریدہ آنسرا زا چون سران برگ کاہ

ابغض الناس الی اللہ ملحد ہو فی الحرم
باش ای ملحد رسیدت مقت حق آبرو مرم

خواند ملعون مستحل آن حرم را خود نبی
گویا مقصود آنحضرت ازان بد این غبی

حکایت بر سبیل تمثیل

آن حسین مرتضی ریحانہ و بضعہ بتول
در حریم آن حرم چون داشت در فتنہ نزول

آمدہ آنجا پیاپی نامہای کوفیین
پس بدانسو چون روان گشت آنسلطان دین

ابن عباس ہمچو آن ابن عمر ابن زبیر
یاد دادش عذر اہل کوفہ مانع شد ز سیر

گفت مترسم مبادا کس بیاید در برم
از گروہ مفسدان گردد مبیح این حرم

سہل باشد نزد من در راہ حق برد سرم
صعب تا ک حرمتہ حرم خدای ذی الکرم

بعد ازان سوی مدینہ طیبہ کردہ رحیل
آن خبیث بدیانت ہمرہش فوج قلیل

[redacted] حجاز
سوی طابہ ہر نہر آوردہ آن سگ ترکتاز

چون ہمی فتنہ و فساد آن بستافتند
قتل میکردند ہرکس را کہ در رہ یافتند

چون رسید او در مدینہ ہرکہ ز انسگ گریخت
در پس او مید دید او تاکہ بس خونہا بریخت

آنچہ کردند آن تبہکاران دران حرم شریف
ضعف آن کردند آنسہا درین حرم منیف

آنچہ دیدہ حرہ و حرہ یوم حرہ از یزید
مثل آن ظلم و ستم دیدند ز ویل ہو یزید

آن مساجد وان مشاہد از صحابہ و تابعین
وان بناہای مزارات و قبور صالحین

ہدم کرد آن نامبارک آن مبارک ابنیہ
ساخت آنجملہ مساوی با زمین و فندیہ

یک گروہی برد غل زیر بغل بسیار گلند
داشتند و بردر روضہ شریفہ آمدند

چون شریف مکه واقف گشت بر این ماجرا / مصلحت نیست و اهجرت کردن از ام القری

گفت از اینجا چند روزی رخت بیرون میکشیم / پس بسوی حصه شریفه راند از خیل و حشم

همرهش با نصد غلام و داخل حصن حصین / گشت آنجا ناظر یاری خیر الناصرین

مکیان هم خانها بگذاشته بیرون شدند / بعضیان رم کرده بر بالای آن کوه بلند

بعضیان در سعی و دو اثنا مسعی و صفا / مروة بالای مروه خسته او ملجا و جار

طایفه خایف شده طایف شده حول الحرم / بعضی از خشکی لبها سوی زمزم کرده رم

شرذمه از خوف رفته سوی آن خیف و منا / برخی ایمن در حرم دانسته حرما آمنا

رهطی آویزان باستار در بیت الحرام / دیگری خلف مقام و رکن او کرده بمقام

آن یکی شد ملتزم آن ملتزم را دو گر / استعاذه برده سوی حجر و آن سوی حجر

لیک آن سفاکی ناک زره شر و فساد / گشته با شور و شغب داخل در آن خیر البلاد

در پس شان گشت داخل آن سیه قلب کفور / پس گزیده آن برگزیده را چو آن کلب عقور

چون شرار نار حرب افروخت آن شر الشرار / گشت در خیر البلاد از خیر امت و زنهار

هر کجا میرفت نهب و سلب و ضرب و قتل کرد / کارهای پس ته بیرون وهم و عقل کرد

آن سگ عالم شکار کورها کرده بصید / وین سگ ظالم بنای گورها کنده ز کید

باب بیت المال بیت الله بس مفتوح ساخت / آنچه بد از فتوحاتش بغارت برد و تاخت

آنچه زان خاین بدیده اهل آن بلد امین / هیچ کس نشنیده مثلش گاه بر روی زمین

مدعی ترک بدعت را ببین این بد حال / تف بر وی تف بر ششش زین چنین حال و مقال

این محل عبرت است و اعتبار الاعتبار / یا اولی الابصار جای عبرت است این شکبار

گرگ در رحل صید و عدنان آهو چون رسد / در حدود آن حرم پس گرگ و آسیم میرید

آن سگ کرگین پر کین کشته از مومنین / بعد ما دخلوا مکانا آمنا الا آمنین

قاتل مسلم اگر داخل شود در آن حرم / آمن است او نیست مراو را قصاص الا حرم

کرد استفسار از آنها کیست کو تحریر کرد ‌ ‌ این سجل و صک و فتوی کل ندران تکفیر کرد

هر گروه نجدیان وهابیان کهٔ هند آن کیهان ‌ ‌ که نمودند مهرها و ختمهای خود بران

هر یکی از ترس بر آن قدوهٔ اهل قبول ‌ ‌ کرد ایما یعنی آنحضرت عمر عبد الرسول

چونکه حاضر کرده شد آن حجهٔ ارباب دین ‌ ‌ پیش آن سفاک بیباک و امیر الملحدین

از کمال طنز و استهزا او بوجه پر غضب ‌ ‌ السلام علیک گفت یا شیخ مکه و العرب

او جوابش داد و علیک کذا یا شیخ نجد ‌ ‌ خشمگین شد شیخ بر سر آن سرور ارباب وجد

گفت تشبیهم بدادی با بلیس و شتم و سب ‌ ‌ گفت گشتی خشمگین و پر غضب تو بی سبب

نسبتم دادی بموطن من بکردم نسبتت ‌ ‌ سوی نجد آن مولد تو موطن تو مسکنت

حق تعالی گفت ردوها عمل کردم بآن ‌ ‌ رد نمودم آن تحیت بر تو و قرآن بخوان

گفت چون کردی تو مهر خویش در تکفیر ما ‌ ‌ گفت قصدا کرده ام بگذر تو از تعبیر ما

هین بیاور پیش ما زود تر کتاب خویشتن ‌ ‌ معترف خواهی شدن بر کفر خود بی ریب و ظن

بود حاضر نزد آن کذاب آن شر الکتب ‌ ‌ چون بدست خود گرفت آن سرور ارباب لب

کرد مفتوحش بنزد قائد ارباب ور ‌ ‌ دید مسطور اتفاقاً اول سطر از سطور

ان نداء غیر حق خواهی نبی خواهی ولی ‌ ‌ زعم کرده زاعتقاد فاسدش شرک جلی

شد معاتب شیخ دین با آن رئیس الطاعنین ‌ ‌ کرده تکفیر امت اصحاب و تابعین

تا که هر کس السلام علیک در قعده نماز ‌ ‌ در خطاب آن نبی گوید با عجز و نیاز

ز عقیدهٔ تو مسلم کرده آید ای مهان ‌ ‌ هیچ یک از مسلمان مسلم نماند در جهان

چونکه در دین کفر مطلق هست تحریم حلال ‌ ‌ پس تو از تکفیر است کافری ز اهل ضلال

شیخ دین آن اعتقاد ملحدین باطل نمود ‌ ‌ با براهین و دلایل گشت ملزم آن عنود

کرد تهدیدش نموده حکم قتل او ز کین ‌ ‌ شیخ زد نعره که ای احکم الحاکمین

در همین اثنا ز افواه این خبر مسموع شد ‌ ‌ لشکر انبوه از مصر وارد ینبوع شد

داد او جسیم تحفه
تحفه ابا حسن منهلاه
رد وبا ۱۲

یعنی حضرت عمر عبد الرسول ۱۲

۷

بود قصد آن خبیثان آنچه آن اصحاب فیل
قصد کرده در حق کعبه بنای آن خلیل

گشت ظاهر بس مهیب و زشت ثعبان عظیم
نزد آن فرعونیان چون مار موسی کلیم

اژدهای نفت غران همچو شیر آمد به پیش
هر یکی بر کیش را کشته بغیرهٔ خویش و نیش

کرد اسود نیش اسود دل بهایا نرا بدان
گشت پیدا همچو مرداری ز تن نتن و عفن

شد گریزان از کمال ترس سوی مکه زود
گشت راجع سوی نجد و فتنه ها بر پا نمود

بر بلاد نجد و اقلیم حجاز و هم عراق
از تغلب شد مسلط قائد اهل النفاق

در سنه عشرین سه بعد و صد بعد هزار
بر مقر تخت قسطنطنیه شد بر قرار

آن شه نیکو شیم سلطان محمود از نوی
گشت او غازی نامی همچو شاه غزنوی

متصف بود او باوصاف حمیده و فاخره
گشت والی پنجم ماه جمادی الآخره

غازیان را چون رئیسان عزت و اکرام کرد
باغیان و مفسدان را هم بحکمت رام کرد

چونکه آن محمود آگه شد ز طغیان سعود
بر علی پاشا محمد مصری اش فرمان نمود

که تدارک جوی بهر دفع شر مفسدان
عسکر جرار آنبه سوی [illegible] روان

هیچکس مگذار زنده وحمی زان قوم شرار
بیخشان برکن برآور از دماغشان دمار

بود ابراهیم پاشا در فن حرب و نبرد
ماهر و یکتا علی پاشا بر او حکم کرد

کرد تا جند سوی جده خویشتن بلا درسان
جند بحید گیر بهره بهر قمع آن خسان

از سر تعجیل شد بر کشتی دودی سوار
تا کشد دود از دماغ شان بنار کارزار

همرهش فوجی ز ترکان در عقب چندی کثیر
گشته رکب بحر اکهای بادی کبیر

ز اتفاقات عجیبه آن امام المارقین
آن زمان شد با گروه ناهبین و سارقین

وارد مکه بغریفه بهر ظلم و دار و گیر
کرد حاضر نزد خود هر یک صغیر و هم کبیر

زانکه در دستش رسیده بود در روز نبرد
چونکه در سال عام اول قتل عام و نهب کرد

کاغذ فتوی که در بیت الحرم باو حرم
هر تکفیرش نوشته بود علماء [illegible]

اوفتاده دین رو دین از خلاف و انشقاق — تاکه جمعیت گسسته گشت و حبل اتفاق

اختلافی داده در میان اهل هند — گشت توزیع مذاهبهاشان انواع چند

مشتهر معروف جمله حاجت تحریر نیست — هم تعدد آن مذاهب حاجت تقریر نیست

بنگر اندر آن کتبهای جدیده مفسدین — تا تعجب می‌کنی از کید و خدع خائنین

خود خصیم خائنان او است دین خود ز دست — دیده آیهٔ لا تکن للخائنین دیده بست

وقت آن آمد که اکنون در مطالبها شروع — می‌نمائیم میکنیم ذکر اصول و هم فروع

از پی تائید اهل سنه و دفع فساد — کرده موده تجدیدان لله توفیق السداد

النجم الاول في بيان ان الاستعانة مخصوصة بالله تعالى ولكن يجوز الاستعانة من غيره كالانبياء والاولياء بطريق المجاز وعدهم واسطة ووسيلة فمعنى اياك نستعين عند المحققين نستعين منك في الحقيقة وان استعنا من غيرك بالمجاز وبهذا يجمع بين الآيات والآثار

هست در ایاک نستعین حصر مستعان — حصر کرده استعانت را بقصری نکته دان

معنی ایاک نستعین نزد کاملان — در حقیقت استعانت از تو بس ای مستعان

گرچه از روی مجاز و ظاهر از غیری بود — واسطه تو باشد و زان موجب خیری شود

آیهٔ ایاک نستعین مثل ما رمیت است — قصر نسبت با حقیقت دان مجازش از رمیت

مثلا این حصر دارد در کتاب و در اثر — هست این حصر و عده ای نکته دان با خبر

انما المفلس بخمس و انما الصرعة بين — در بخاری في الحقيقة قید کرده حصر این

ملک را در خود نموده حصر آن مالک ملوک — ملک ظاهر باز ثابت کرده چون ان الملوک

افسر ابراهیم پاشا هست ممنوع الحکم
میرسد از نجد ینبوع سوی جده زود
چون سعود نحس کرده استماع این خبر
در همان آن سوی لشکر خویش نزد ظالم رساند
پس سوی جده گریزان نجدیان حمله شدند
آن امیر غازیان پیش از ورود آن سعود
فوج خاص ترک همراهش ولی چند کبیر
در همان آن کرد دوری زان ملابس نمود
که بیاید حمله لشکر جانب نزد گشتند
در سحر گشته شروع تو نهاد منجنیق جانب خشکی
منهزم چند شیاطین گشت وقت صبحدم
اکثرین و اغلبین چند و فوج آن فریق
از کمال نحس واد بار خذلان آن سعود
از پی تاریخ حرب آن لک را ه نجی
آن امیر جیش ابراهیم پاشا از نبرد
کرد استیصال جمله مفسدان انجا بجد
چونکه تخم وسوسه چند شیاطین در صدور
خارجیه مسقط هم زیدیه اندر یمن
باز در بعضی بلاد هند نام هندستان بعد از چند سال
کرده اند تائید نجدی بعضی از علماء شان
بهر اثبات وجوه فاسده دین جدید

بهر دفع ظلم از سلطنت او عدل و حکم
همره اش آن منجنیق و توپها بجد جنود
گشت مضطر از هراس و ترس گفت این المفر
شیخ دین از شعر آن سفاک سگ سالم نماند
بر لب دریا در آنجا خرگه و خیمه زدند
داخل حصن رفیع جده آنشب گشته بود
بر سفینهای کبیره از پیش اندر مسیر
بهر اعلام امیران سفینها و جنود
بر مراکب توپها آنجا که زود تر رسند
از علو حصن جده و جانب بحر عمیق
بحر خضر گشت احمر شد روان چون سیل دم
کشته گشته بعضی اندر بحر چون فرعون غریق
شد گریزان سوی نجد از جده با جیش و جنود
گفته بعضی فاضلین بر آن سعود الخارجی
رفت در دنبال ملک نجد را پامال کرد
قد اباد الکل حتی فیه احداً لم نجد
ریخته شد مستمر ماند علی مر الدهور
هم عقیده نجدیه گشتند در اندک زمین
گشت ساری آن عقیده فاسده نجدی ضال
صاحبان جاه و در شان قدر و در رفع شان
کرده تالیف کتبهای جدیده بعد دید

سله ب تر
بجا تحقیق بالای کرد مسعود این بیخبر
را تا آنکه در نجد همه سرها بیافت ۱۲

نیست یاری جز ز نزد آن خداوند عزیز | که نماید نصر گاهی بی وسط با وسط نیز
مقتضای حکمتش این کو عزیز است و حکیم | مصلحت در وسطه داند خبیر است و علیم
حجة الاسلام دیگر جا در احیاء العلوم | کرد تحقیق سخن آن منبع و کان فهوم
منکر آن واسطه آیات حق را منکر است | واسطه را اصل دانستن قبیح و منکر است
حق تعالی خلق کرده خلق و دنیا و سبب | تا نماید استعانت خلق سوی فضل رب
قسطلانی گفته هر کو منکر اسباب هست | منکر توحید در عالم اسباب هست
فی الحقیقت می نگر در تمام توحید بدان | بی مباشرت سببها که منصوب است آن
از سبب خلوه در شرع یا تقدیر و قضا | میکند آن مر سببها خود را اقتضا
قادح آمد مر توکل را و توحید و حکم | امر حق را نیز تعطیلش شنو کم ذا الصمم
مولوی عبد العزیز دهلوی گفتا که گر | استعانت کرد از غیر خدا داد گر
لیک داند مظهر عون الهی غیر را | حق بداند فاعل بر فعل شر و خیر را
آن منافی نیست با توحید و عرفان العزیز | زانکه آمد وسطه از خلق آن خلاق نیز
در حقیقت استعانت هست این از حق نه غیر | مثل این از انبیاء وارد شده لا فیه ضیر
فاعینونی[١] ز ذی القرنین ز قران باز خوان | ز امر موسی خضر فاستطعما[٢] را باز دان
لوط پیغمبر تمنا کرد از رب سدید | از عشیره خوان تو او آوی[٣] الی رکن شدید

في بيان انه كما ثبت بالايات الكريمة الاستعانة من غير الله بطريق المجاز ثبت ايضا بالاحاديث الشريفة وبهذا يحصل الجمع بين الاحاديث

ترمذی و احمد حنبل روایت کرده اند | [redacted] را ابن عباس بن عم مصطفی آورده اند

[١] یعنی طلب اعانت و یاری کنید ۱۲
[٢] یعنی طلب طعام نمودند از اهل قریه ۱۲
[٣] یعنی پناه میگرفتم بسوی رکن محکم که عبارت است از عشیره کما قرره صلی الله علیه و سلم علی ما فی المرقات و غیرها ۱۲

گفت ان العزة لله جمیعا بعد از ان
همچنان صد مشکله اندر احادیث و کتاب
بهر دفع آن تعارضها هست لازم [illegible]
آیهٔ ما النصر الا خوان که حصر آمد دران
حصر نسبت با حقیقت آمد و دیگر مجاز
خوان تو لا تهدی من احببت لتهدی
حق تعالی فعلها را گاه نسبت سوی ذات
باز اضافت آن امانت را بسوی عزرائیل
محیی و مبری مصحح غیر باری نیست کس
گفت موسی سنشد عضدک باخیک حق
یعنی الله بس ترا و نیز مر تو آن بس است
و ان اشارت سوی آن فاروق اعظم کرد حق
گفت غزالی در احیاء باب توحید تن ببین
معنی توحید فاعل نیست جز الله کس
هست فاعل را دو معنی پس تناقض نیست هیچ
آن قضائی حق حقیقت و نیز جهد بنده حق
هست آن جلاد قاتل نیز قاتل حاکم است
بهر حق فعل را گاهی سجود و اسناد کرد
کرد نسبت آن زراعت را باخوان نحن تزرعون
خوان تو الرحمن علم باز علم بالقلم
آیهٔ ما النصر الا خوان تو تا لفظ حکیم

گفت عزت مر خدا و مر رسول مومنان
آمد خوف طوالت گفته ام لب لباب
جمع تاویلات در آیات قران مبین
ینصرون الله لا تنصروه باز دان
پس مجازست جایز و خود بود زان هستی مجاز
آیهٔ اول حقیقت شد مجاز آن دومین
گر بخوان الله یتوفی خصوص آن وفات
کرد دیگر جا سوی دیگر ملایک آن جلیل
ابری الاکمه و احیی گفته عیسی خوش نشد
مر محمد حسبک الله و من اتبعک سبق
گشت تابع مر ترا از مومنان کو یک کس است
که باعزاز دین حاصل بدین معنی و حق
که همین مضمون را کردست تاکید متین
کرد شرع اثبات احوال عباد ای نکته رس
خالق افعال حق و بنده کاسب هست هیچ
هان مشو اعور چو ابلیس قلق از رنج و دق
آن مباشر نیست آمر در دو فرد و فاعل است
گه بسوی بندها و با سبب ارشاد کرد
باز گفت انا صببنا الماء همچون صبح گون
آن قلم را واسطه تعلیم کرد اندر رقم
کرد تفسیرش چنین بیضاوی از فکر سلیم

الا نفس حین موتها ۱۲

سه زنده کننده ۱۲
سه بمیرنده ۱۲
سه تندرست کننده ۱۲
بازوی تو با محکم بر ادرتو
هارون است علیهما السلام ۱۲

از خزائنهائی حق بکند عطا جمله چیز | گفت اعطیت مفاتیح الخزائن العزیز
در مواهب نقل از بعضی ائمه دین شیخ است | کز خزائنهای اجناس عالم مقصد است
هرچه ظاهر میشود از رزاق عالم با خزائن | میدهد اسم الهی واسطه احمد بدان
زانکه مفتاح خزائن چونکه اندر دست اوست | انما انا قاسم والمنة آن شعصت اوست
وا رهان خود را از انکار و تردد ای جهول | آیه برخوان در نبی اغناهم الله رسول
از حدیث آن سعیه گشت ثابت کیا | مسئلت اندر حوائج ز انبیا و اولیا
گر کند اشکال شخصی هست این مختص باد | ده جوابش فاسئل الله نیز خاص ای نیکخود
که مخاطب هست آن ابن عم مصطفی | لیک عبرت دان عموم لفظ را ای با صفا
عام هست این هردو مراول حقیقت بی وسط | وان دوم آمد مجاز از واسطه کم کن غلط
آن ابو داود از جابر که هست ابن سلیم | راوی است و ترمذی هم باش آگه ای علیم
آمدم من در مدینه پس در انجا دیده ام | آنچنان مردی که حیران گشت قلب و دیده ام
مردم بسیار گرد اگرد او بد مجتمع | تابع امر وی و بر امر و نهیش مستمع
هیچ چیزی نگفت او مگر کردند عمل | پس بپرسیدم از آنها کیست این مرد اجل
در جواب هذا رسول الله گفتند آن کرام | پس بگفتم یا رسول الله علیک السلام
همچنان سه بار کردم من سلام آنجناب | در دو کرت و سلامم را نگفته او جواب
گفت مگو اول علیک پس سلام این را بدان | که تحیه مردگان است یعنی کافران
بلکه اول گو سلام و پس علیک است صواب | لیک این حکم است اندر ابتدائی در جواب
پس بدو گفتم بگو آیا رسول الله توئی | لائق این منصب عالی دین والله توئی
گفت هستم من رسول آن خداوندیکه کس | هر رسد بر تو ز تقدیر و قضا چیزی ضرر
پس کنی دعوت باو بوسیله من از ولا | میکند کشف ضرر را و هم ازاله آن بلا
چون ترا سالی رسد از قحط باران و مطر | با وسیله من کنی دعوت بر دیاند ثمر

گفت روزی من ردیف آن رسول الله بدم
یعنی ای کودک نگاه کن حق آن پروردگار
گر سوالی میکنی میکن سوالت از اله
هست این تعلیم آنسرور بآن عمزاده اش
بی توسط استعانت کردن از رب غنی
لیک ز آیات و احادیث صحاح از وسیله
وابتغوا اندر پئی امر است از رب جلیل
در میان بحر مواج آیه ز تفسیر جو
هم اطاعت کردن و بردن لواذ و التجا
از ربیعه اسلمی کو خادم حضرت بده
گفت میخفتم قریب آن شه عالیجناب
در مجازاتم بگفت آن مظهر فیض اتم
گفت میخواهم رفیق تو شوم اندر جنان
گفتم هو ذاک مطلبم اینست ای عالی مقام
کثرت سجده بکن در دار دنیائی دنی
فتح قفل ار چه بمعنی آن کلید است ای عزیز
شارحان چون دهلوی و قاری و ابن الحجر
اختصاص و قید مطلوبی و مسئولی نکرد
ما جرم قرب نبی در جنت الفردوس جست
این دلیل آمد بر این که قدرتش داد جهان
خیر دنیا خیر عقبی آرزو داری اگر

پس مشرف با خطاب یا غلام احفظ شدم
تا نگهدارد ترا او از بلاها و ضرار
استعانت گر بجوئی پس بجو زان بارگه
در امور خیر با امری که زان عمزاده اش
هم سوال و جستن حاجت بنفس و یا دیگر
گشت وارد آن سوال از بهر این رابطه
یعنی بطلب سوی او تو آن وسیله و آن دلیل
آن وسیله از عبادات و عملهای نکو
جستن امداد و دعاء از انبیا و اولیا
در صحیح مسلم از وی اینخبر مروی شده
پیش میکردم مصلا و سواک آوند آب
سل ز من میخواه هر آن مطلب که میخواهی هم
گفت آیا مطلبت اینست یا چیزی جز آن
گفت پس تو عون من بر نفس و اصلاحش مدام
خود در نعیم جنان و لائق قرب نبی
جنبش از دست تو میخواهند نیز ای با تمیز
گفته مطلق گفت امر سل نبی نامور
یعنی بطلب هر چه میخواهی ز من ای نیکمرد
آن صحابی واقف این نکته بد جا لاجرم جست
هر چه میخواهد ز خیر دنیا و جنان
مان ببر نگاهش بها و هر چه میخواهی ببر

ﻟﻪ

الحدیث شریف در مشکوٰة شریف در باب السجدة آورده ۱۲۵۰

تا شدند مطروح در چاه خبیث پرعفن
عادت آن سرور عالم همین بود از قدیم
سه شبانروز و پس آنگه آمدی سوی وطن
تا ببستند رحل و زین بر سواحل پیش رو
لیک گفتند آن صحابه همین نزد یم ظن
تا باستاد بر لب آن چاه بدران نبرد کمن
هر کسی را از خود و هم از پدر می برد نام
میکند مسرور این ساعت شمارا یا ملول
وعده حق را ندیم ما از ظفر در فتح حق
پس بگفت فاروق اعظم آن عمر ابن الخطاب
بستند حیات بلا ارواح بی جان است تن
نیستند شنوا تر از انها شما گفتار و قال
گفته نودی قسطلانی نیز قاری و بلوی

این گروها از جمله آن کشتگان هفتاد تن
که بعرصه معرکه بعد از ظفر گشته مقیم
روز بد رو ز روز تا المقام کرد آن مؤتمن
در پیش گشتند آن اصحاب آن بدیان ادعان
که روند بهر قضا حاجتے سوے وطن
پس ندا هی کرد با آن مرده های کافرین
مثل یا عتبه ربیعه یا اباجهل هشام
آن اطاعت کردن امر خدا امر رسول
پس شما هم یافتید حق آنچه وعده کرد حق
یا رسول الله کسانی را که میسازی خطاب
گفت سوگند از خدائی که بدستش نفس من
لیک نتوانند رد کردن جواب آن سوال
در سماع و علم موتی هست برهان قوی

فی بیان ما یؤید سماع الاموات من الایات الصریحة

این ندا هستین و سمع شان تائید یافت
حق تعالی نقل از صالح پیمبر این نمود
فتولی عنهم گفت است رب العالمین
جاثمین گشتند و جان از قالب شان گشت گم
نزد اهل علم ما را از بهر تعقیب آمده
یعنی افتادند بر بنا الوجه اشتر آن ثمود

از کلام الله و آنها زنی تاکید یافت
که ندا دادہ است او بعد هلاک آن ثمود
بعد ما ما توا و صار و اتا مدین جاثمین
رو ندا یا قوم پس گفتا لقد ابلغتکم
پس ندو شان چنین معنی ترکیب آمده
صیحه جبریل قبض روح شان نمود

چونتو باشی در زمین خالی ز آب و گیاه پس کنی بوسیلۂ من تو دعا را از حزن	میشود کم رحلۂ تو از تو در آن جایگاه رد شود آن حیلہ بر تو در آن حین و زمن

النجم الثانی فی اثبات سماع الموتٰی عن قتادہ ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحۃ ان النبی صلے اللہ علیہ وسلم امر یوم بدر باربعۃ وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظھر علٰی قوم اقام بالعرصۃ ثلثۃ لیال فلما کان ببدر الیوم الثالث امر براحلتہ فشد علیھا رحلھا ثم مشٰی واتبعہ اصحابہ حتی قام علٰی شفۃ الرکی فجعل ینادیھم باسمائھم واسماء اٰبائھم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم اللہ ورسولہ فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فھل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول اللہ ما تکلم من اجساد لا ارواح لھا قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ ما انتم باسمع لما اقول منھم وفی روایۃ ما انتم باسمع منھم ولکن لا یجیبون متفق علیہ کذا فی المشکوٰۃ

قدرے میشنو از انس فرزند مالک آب مد است گفت پیغمبر بروز جنگ بدر این امر کرد	از ابی طلحہ کہ انصاریست او راوی شد است از صنادید قریش آن زند بست و چار مرد

ملہ طوی — چاہ برآوردہ بسنگ ۱۲ حق

ملہ یعنی بسکوی ۱۲ حق

عرض کردندش صحابه ای رسول خیر انام
گفت سامع تر نه آید از وی شما گفت این
در صحیح مسلم ز صدیقه چنین آورده است
در شب آن نوبتش در آخر شب آن شفیع
ایستادی بر سر اهل قبور آن مزار
السلام علیکم یا دار قوم مومنین
غیر معقول و عبث دان نزد ارباب عقول
در صحیحین گفت انس گفتا رسول ذی الجلال
نقل در مرقات و در شرح صدور آورده است
بوذرین گفتا نبی را ای رسول کردگار
پس کلامی گو که گویم من در آن وقت مرور
از فریق مسلمین و مومنین هستید تا ان
بوذرین گفت یا رسول الله کلامی بشنوند
بوذرین راضی نه که رد کنند بر تو سلام
گفت راوی آنچه فرموده نبی خیر الانام
معنیش اینکه نمی تانند رد آن جنان
ورنه آن اموات بنمائید رد آن سلام

میکند بسمع انخطابت میکند فهم کلام
یافتم جاروب مسجد افضل اعمال من
غالباً عادت رسول الله را این بوده است
می برآمد بهر تسلیم و دعا سوی بقیع
پس نمودی آن خطاب استطابش چند بار
که تخاطب ساختی با جمع غیر سامعین
آن خطاب غیر سامع غیر فاهم غیر معقول
چون رسید در قبر بنده بشنود قرع نعال
کرد تخریج ابن عقیلی بوهریره گفته است
هست در اهم بر سر موتی و اهل آن مزار
گفت بر گو السلام علیکم اهل القبور
پیشوایان و سلف ما پیروان لاحقان
گفت آری لیک از رد جواب آن زبون
مثل عدد شان ملایک اند برای احترام
استطاعت نیست ایشان را جواب آن سلام
بشنوند آن رد ایشان یا فریق زندگان
آنچنانکه نشنوند احیا مر آن را که سلام

فی بیان الرد علی من قال ان السماع مختص بعد الموت لاصحاب قلیب بدر وکذا من قال ان هذا معجزة له صلی الله علیه وسلم وغیر ذلک

پس بگردانید رو صالح از آنها بعد از آن
گفت ای قوم زبون رو از عذاب ربنا
در رسانیدم شما را آن رسالت رب خویش
گفته ام من مر شما را پند و شد پند از جفا
در معالم نیز بیضاوی و تفسیر کبیر
که ندا را قوم داده بعد موت آن ثمود
رو زبانت بعد بد بستاد بر آن چاه بدر
نیز کرده اخبار در تنزیل آن عالم غیب
بعد موت اهل آن مدین رجف و زلزله
پس بگردانید رو زانها شعیب و نداء
وعظ و پند و آن نصیحت کرده ام بهر شما
پند من افزود انکار و جحود منکرین

از تحسر و از غم و اندوه با ایمان شان
زان نکردی فعل زشت خویشتن دریافتم
کرده ام پند و نصیحت من چه افزون و بیش
نیز بنیاز مهر بیحد شد و از صدق و صفا
گفتار صالح همانچه کرد اخبار آن خبیر
هست مثل آن تخاطب که رسول ما نمود
کرد با کفار قتلی پس ندا او آن ماه بدر
از خطیب انبیا و مرسلین یعنی شعیب
او فتاد از مرگ اشان در خلایق ولوله
که ادیتم یا قوم بتبلیغ رسالات خدا
پس چگونه غم خورم بر موت و بر قهر شما
کیف اسی از فریق جاحدین و منکرین
یعنی بجحود م غم خورم

فی بیان تائید ثبوت سماع الموتی بالاحادیث والآثار سوی ما ثبت یوم بدر من سماع موتی الکفار

آن سیوطی نقل در شرح صدر آورده است
در مدینه یک زنی بد ام محجن نام او
چونکه مرد آن صالحه مدفون بزیر خاک شد
پس بگفتا چیست این قبر چیست نام صاحبش
گفتند آری پس بزد صفها پس آن مقتدا
پس بگفتا ام محجن کو که این آن عمل

که ابو شیخ از عبید تابعی راوی سند است
که زن جاروب مسجد روز و شب بد کار او
بر سر قبرش عبور آن شه لولاک شد
عرض کردند ام محجن گفت آن جاروب کش
پس نماز آن جنازه خواست او بر دی ادا
یافتی تو بهتر و افضل ز رجال و محل

ف
و این نماز جنازه خواندن او قرب وادی خود یا صحابه کرام کرده بنماز جنازه او ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... بر سر قبرش ... نماز جنازه خواندن لازم است ... سلمه ربه

کرد استفهام آنسرور ازان قوم جهول / میکند خویش مرشما را طاعت حق و رسول
هست از بهر بیان واقعه لفظ اقول / نیست تخصیص و حصری در بیان آن مقول
نیز از بهر مناسبت و مشاکله با سوال / کرد آن فاروق آنرا از نبی اندر مقال
گفت چگونه تو تکلم میکنی با آن کسان / هستند آن اجساد ها خالی ازان ارواح و جان
چون تعجب کرد فاروق از کلام آن رسول / با قتیلان بد مناسب سمعون ما اقول

في بيان مراد ما زاده البخاري في آخر حديث ابي طلحه

قال قتاده احياهم الله حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندما

آن قتاده تابعی راوی حدیث / کرد بعد آن خبر تاویل قول صدر را
گفت زنده کرد قتلی را خدا تا بشنوند / کرد او تا رد شود انکار سمع از منکران
دهلوی گفتا تمسک کرد زمره مثبتین / در سماع جمله موتی با این قول متقین
حاصل این قول آنکه آن خداوند غفور / می نبخشد مردگان را در میان آن قبور
از حیوت و زندگی نوعی که قادر میشوند / بر سماع آن کلام زندگان تا بشنوند
نیز تا مدرک شوند ایشان بانواع حیات / مر عذاب و رحمت آن قبر ثابت از ثقات
حاصل و عام است این یعنی همه اموات را / لاجرم هر کس از ایشان بشنود اصوات را
نیست مقصود قتاده که خداوند قدم / داد قتلی را حیات حسیه بهر ندم
تا بود آن اشخاص مر آن بیشوای کائنات / آن سماع کشتگان باشد ز جمله معجزات
حقتعالی هست قادر در جمیع ازمنه / بشنواند جمله موتی را کلام السنه
میکند انشا سماع مردگان وقت ندا / آیه را بر خوان تو ان الله یسمع من یشاء
گفت اندر شرح مسلم آن امام نووی / مازری گفتست قولی را ولی خیر توسی

آنچه کرده زعم بعضی که خطاب آن حبیب
هست مخصوص پیمبر بلکه اصحاب قلیب
گفت قاری دهلوی در شرح مشکوة شریف
آن خصوصیت نگردد ثابت الا بالدلیل
آنچه گفته بعضیان که معجزه آنحضرت است
پس منافی هست با آن سوال و آنجواب
گر سماع شان زراه معجزه و آیه بدے
معجزه را بی نزاعی او مسلم داشتے
نیز با انتم باسمع کے نبی واد ے جواب
و آنچه بعضے گفته که بوده است آن ضرب المثل
بود مقصود نبی عبرت برائے زندگان
هست کافی در جوابش آن جواب آنجناب
گر بدی ضرب المثل مقصود آن خیر الانام
نیز ننمودی موکد از کلامش بایمین
آنچه ظن برده یکی از فرقهٔ ناقص عقول
در بخاری گشته مروی گفته آن ابن عمر
پس جوابش آنکه الآن شد عبارت زان زمان
حال آن برزخ همی بینند با رنج و الم
کافران فاجران آنوقت حسرتها خورند
نیست مختص این معائنه این بهر اسیر در
شاهد این امر چندین آیت و چندین اثر
کشتگان بدر را هم سمع ارباب قلیب
مند فع زآیات مسطوره و خبرهای لبیب
این سماع مخصوص قتلی نه نه آن ذات شریف
هست مفقود و سماع هم نیز غیر مستحیل
موجب تفضیح کفار و مزید حسرت است
آن سوال ابن خطاب و جواب آنجناب
از تعجب آن عمر کے از نبی سایل شدے
نعره لا ارواح فیها پس چرا بر داشتے
بل انتم تومنوا بالمعجزه کردی خطاب
نے حقیقت در سخن با آن فریق هم اهل
زان تکلم نے سماع آن گروه کافران
گفت با انتم باسمع منهم اندر خطاب
پس بگفتی بهر عبرت کرده ام من این کلام
حاجت سوگندکی می بود بر تقدیر این
آنچه ... از لفظ الآن بگرفته لم اقول
یسمعون الآن فرموده است آن خیر البشر
که شود کشف و معائنه بر فریق مردگان
یا همی بینند ره روح و ریحان و نعم
بهر ایمان و طاعت صد تمنا مے برند
گشتگان بدر اهل عام مراهل قبور
در حدیث آن ابی طلحه بچشم دل نگر

سله هیچ نیستید شما شنواتر از گروه ایشان ۱۲
سله آیا نیستید شما که ایمان آرید معجزه را ۱۲
سله اشارت است بسوی کار از نجده مختصره ۱۲

در بخاری شریف آورد از ابن عمر
در باقلیب ندای بل ﷺ تم آن رسول
ذکر کرده این سخن را نزد ام المومنین
گفت بدرستی که این کفار الان یعلمون
یعنی عبدالله لفظ یسمعون کرده بدل
یعنی ابن عمر رضی الله عنهما
اهل تحقیق و ذوی الالباب از رے صواب
اولا ثبت مقدم هست بر منفی و گر
رد نخواهد شد حدیث ثابت از خیر البشر
نیز ام المومنین حاضر نبد در روز بدر
عینی اندر عمدة القاری و شیخ ابن الحجر
کرده اند جمهور را اهل دین قبول آن خبر
تا نکه آمد آن موافق با حدیث دیگران
آن سهیلی گفت آن صدیقه که حاضر بده
گفت کرمانے نبد صدیقه را آن اعتماد
انک لا تسمع الموتے ولی چندین جواب
قسطلانی گفت گفتا سهیلی نیست راه
جز بنص مثل آن که دال بر نسخش بود
گرچه بد کان زکاوه علم ام المومنین
آنچه گفته انما قال الرسول ﷺ یعلمون
چونکه جائز نیست آن هم بودن عالمین
بهیقی گفتا که با هم علم نباید از سماع

بر قلیب بدر آمد آنکه شق کرده قمر
بعد از آن فرمود الان یسمعون ما اقول
گفت جز این نیست که آن رحمة للعالمین
آنچه گفتم پیش میدانند حق را اکنون
انک لا تسمع الموتے بر همینی اول
گفته اند از جانب جمهور زان چندین جواب
کے شود مردود آن قول صحیح معتبر
در صحیحین وارد از ابو طلحه و ابن عمر
در همین سیاق قرآن شد همره آن صدر بدر
در کتاب فتح باری گفته هر دو معتبر
که روایت کرد آن را حضرت ابن عمر
از صحابه مثل آن انس و ابی طلحه جز آن
حفظ است لفظ نبی را هر کاو حاضر شده
جز برا ستنباط از آیه که گفت رب العباد
داده زاستنباط او جمهور از راه صواب
سوے رد آن حدیث ثقة منهم رواه
یا دلیل استحاله یا مخصص مے شود
نیست زو مروی حدیثی از برای رد این
از شنید از وی منافی نیست آن ما یسمعون
صلی الله علیه و سلم
نیز جائز هست که باشند ایشان سامعین
بل طریق علم وآن سبب خصوصش استماع

گرد تخصیص سماع بهر آن فرق کشتگان
لیک بر وی رد نموده قاضی سفیاکی

گفت قاضی آن سماع کشتگان در روز بدر
هست مثل آن [redacted]

هست ثابت آن سوال و حسرت قبر و عذاب
هیچ مدفع نیست آن را نیست در آن ارتیاب

چونکه قادر حق بر آن ایلام و آن انعام هست
همچنان قادر بر آن اسماع و آن اعلام هست

گفته در مرقاة قاری مازری گویا گرفت
حجت تخصیص از قول قتاده لیک گفت

آن خلاف اعتقاد قول آن جمهور هست
اندر آن شرح صدور معتمد مسطور هست

کرد اثبات سماع مردگان فی المحافره
با احادیث صحیحه ثابته متواتره

یعنی ز بایشان الم در برزخ در قبر ۱۲

مثل حافرة الارض ... بتوزیعم ۱۲ قسطلانی ۱۲

فی بیان الجواب عما ورد عن ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها من انکار سماع قتلی بدر

علی ما فی البخاری حدثنی عثمان بن ابی شیبة حدثنا عبدة عن هشام عن ابیه عروة عن ابن عمر رضی الله عنهما قال وقف النبی صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا قال انهم الآن یسمعون ما اقول فذکر لعائشة رضی الله عنها فقالت انما قال النبی صلی الله علیه وسلم انهم الآن لیعلمون ان الذی کنت اقول لهم هو الحق ثم قرأت انک لا تسمع الموتی حتی قرأت الآیة

آنچه مروی در خبر گشته ز ام المؤمنین
کرد انکار سماع آن گروه میتین

ز روایت آن حدیث بدر را از ابتدا
آن ندا آن رسول الله با آن کشتگان
این سوال ابن خطاب (رضی الله عنه) خطاب آنجناب
گویا کرده رجوع ز انکار ام المومنین (صلی الله علیه وسلم ۱۲)
حاضرین بدر از اصحاب آن خیر الوری
هست آثار و احادیث کثیره مرویه
معتقد مر انسماع مرده کان در علم شان
ترمذی کرده روایت گفت ابن ابو ملیکه
نقل کرد از دار دنیا سوی آن دار الجنان
اخ ام المومنین عبد رحمن اسم او
گشت مدفون اندر آنجا پس قدوم آورد چون
با تخاطب کرد او با او سخن از اشتیاق
کنا کندمانی جذیمة حقبة
فلما تفرقنا کانی و مالکا
بوده ایم اندر تصاحب ما دو ندمان جلیس
تا که میگفتند نشوند مفترق شان از فراق
چون تفرق شد بما از مرگ گویا ما دو کس
بعد از آن گفت عایشه والله اگر حاضر بدم
می نگشتی دفن تو الا در اینجای وفات
بودی گر بردی تو حاضر بوقت احتضار
نفعی کردی آن زیارت شخص را من بعد موت

لفظ لفظش جمله تا لفظ اخیر انتها
آن ابوجهل و ربیعه و اندگر بر کشته کان
امر ور (نفی) ستم باسمع منهم اندر جواب
چونکه ثابت گشت پیشش آن حدیث متقین
او نه بد حاضر روایت کرد زیشان با خبر
دال بر این آنکه بوده آن فصیحه مرضیه
هم تخاطب کرده با ایشان تادب نزد شان
چونکه در حبشی که قرب مکه آن جا ئیست نیک
ابن آن صدیق اکبر آن امیر مومنان
نقل کرده شد از آنجا سوی مکه جسم او
عایشه در مکه سوی قبر او آمد بر دن
کرد انشا این دو بیت شاعری اندر فراق
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا
مدتی بسیار از دهر و زمان ما هم نشین
چون دو ندمان جذیمه کوست سلطان عراق
با وجود طول صحبت مجتمع نی یکنفس
وقت نقلت مانع نقلت از آنجا میشدم
زانکه اصل فصل هست گر داند فن فی رحا ممات (یعنی از دنیا ۱۲) (یعنی در جنتی ۱۲)
کی زیارت کردمی این ترا اندر مزار
چون زیارت کردن زنده است ای چون ان گشت فوت (عه)

(عه) نیستید شنواتر ازانها ۱۲

(عه) کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من زار قبری بعد مماتی فکانما زارنی فی حیاتی ۱۲

پس تنافی در رد و قول عائشه و ابن عمر　نیست کان یک اصل آمد و انگر فرع و ثمر

بشنو اکنون نکته را پس فتح و بس شریف　صاحب آن خبر جاری کرد تا ویلی لطیف

گفت جزاه الله خیراً اینکه ام المومنین　کرد تفسیر کلام آن امام المتقین

یعنی ما انتم باسمع منهم قول رسول　نیز قول و کرالان یسمعون ما اقول

هست مقصود نبی زان علم و آن نفس سماع　نے سماعی که مرتب ہست بر وی انتفاع

حاصل آن که یسمعون را یعلمون تفسیر کرد　آن سماع گوش را با علم دل تعبیر کرد

که سبب سمع است علم آمد سبب مر درا　نسبت ملزوم و لازم ہست با ہم مرد و را

نیست آن انکار صدیقه ز نفس آن سماع　که دران از نفی و اثبات نیست آن بحث و نزاع

بلکه انکار از سماعی که مرتب بر وی ست　الغاظ و انتفاع از سمع مقصود و دیست

پس موافق ہست قولش با کلام متقین　حجت و برہان ایشان زان قوی گشت و متین

ہم مطابق ہست با تفسیر جمہور خلف　کرده مر لا تسمع الموتی بیان آن سلف

فی بیان رجوع ام المومنین عن انکار سماع المیتین حتی ردت بنفسها حدیث سماع القتلی البدریین علی ما نقله القسطلانی فی المواہب اللدنیة و شرح البخاری والشیخ الدہلوی فی شرحی المشکوة العربیة والفارسیة

قسطلانی در مواہب نیز در شرح صحیح　نقل کرد و نیز شیخ دہلوی گفته صریح

در مغازی ابن اسحق است ثابت اینچنین　که امام احمد حنبل با سناد حسن

نیز با سناد جید یونس آن ابن بکیر　کرد تخریج ہر دو آن قدوه ائمه اہل خیر

از جناب عائشه مثل حدیث آن انس　کز ابی طلحه است مروی نیز دیگر چند کس

سه: نیستید شما شنواتر از ایشان ۱۲

سه: یعنی در این آن که بعد موت است میشنوند آنچه میگویم ۱۲

نشنوانی کافرانرا ای نبی اندرز و پند … مرده دل هستند با سمع اجابت نشنوند
در حقیقت هست سمع آن خداوند سمیع … بشنواند هر کرا خواهد تو وسطی ای شفیع
نفی اسماعست اندر آیه نی نفی سماع … نفی اسماع نیست مستلزم مر آنرا بی نزاع
فرق بین در میان سمع و آن اسماع دان … آن شنیدن هست آن شنوانیدن فعل احسان
نفی اسماع حقیقی هست نسبت با نبی … لازم آن نیست نفی سمع مرده ای اخی
زانکه لا تسمع الموتی چو نسمع من یشاء … مثل لا تهدی من احببت و من یهدی یشاء
در جواب قسطلانی این چنین تحریر کرد … نیز کرمانی در ان شرح صحیح تقریر کرد
گفته در مرقاة قاری که مراد ذات پاک … هست آن کفار از موتی نه مقبور زیر خاک
نفی منصب هست بر ان نفی نفع و انتفاع … نیست منصب نفی بر آن مطلق و اصل سماع
هست این مانند آنکه حق تعالی کرد حکم … بر فریق کافران هستند ایشان صم بکم
گنگ و نابینا و کر نسبت بآن راه حق اند … نیست مقصود آنکه صم و بکم عمی (یعنی کر و گنگ ۱۲) مطلق اند
کافرانرا خواند موتی در نبی رب الجلیل … دان منافق را مریض القلب و ذی رای (بیمار ۱۲) علیل — فی قلوبهم مرض ۱۲
مومنانرا خواند حی حی قیوم (یعنی قرآن ۱۲) ذو المنن … بل هم احیاء بخوان و آیه لا تحسبن
بین بیضاوی و جلالین و مدارک غیر آن … کرده اند این آیه را تفسیر آن اهل بیان
نشنوانی مردگان کافرانرا ای رسول … آن سماع منتفع به سمع فهم است و قبول
گوش کن از بهر آن توضیح و تحقیق مقام … گفته در شرح منازل ابن قیم این کلام

فی بیان ان السماع علی ثلثة اقسام و قد وقع کل ذلک
فی کلام الملک العلام

هر سه قسم آمد سماع و بشنوانیدن سه اصول … سمع ادراک و سماع فهم و تم سمع قبول
هر سه این اقسام در تنزیل آورده خدا … قسم اول سمع بالگوش است آن حرف و صدا

احمد و حاکم روایت کرده ام مومنان
هست مدفون آن رسول الله لیکن در برم
من همی گفتم که مدفون هست در بیتم مگر
پس چو مدفون گشت آنجا نیز با ایشان عمر
هیچگه داخل نگشتم در آنجا من مگر
دهلوی و قاری و سید جلال الدین بگفت
بر حیاتِ مرده ها و احترام اولیاء
حرمت میت بقدر حرمتش در زندگی
قرب بعد از این وقت زیارت قبور
گفت شیخ ابن الحجر بد و بلیغ صالحین
دل نگهدار ید ای بیحاصلان و غافلان
در مواهب نقل کرد ابن زباله راویت
عادت او بود از بعضی سراها و قصور
می شنید صوت و آوازیکه جاری در جوار
میفرستادی بسوی شان کسی زاہل قبول
حاصل آن صدیقه تصدیق حدیث بد کرد
هم عمل میکرد با موی شخاطب می نمود

گفت داخل میشدم در بیت خود من کاندر آن
یک قمیصی می نهادم بر زمین جامه سرم
آن رسول الله زوجم مان ابوبکرم پدر
میخورم سوگند پس من از خدای داد گر
می ببستم جامها بر خویش از شرم عمر
واضح و روشن دلیلی هست در این نه نهفت
ظاهر و باطن با دب غایت شرم و حیا
هست متفاوت بقدر ورع و تقوی بهمگی
در قیام و در نشستن قدر رتبه آنمز و سر
هست بر قدر ادب حاصل بزمره زائرین
در حضور حضرت صاحبدلان و اصلان
از جناب عالیه کو ملم دین ز احادی است
که بگرد مسجد است در روضهٔ پر فیض و نور
میزنند میخ و تد مسمار را اندر جدار
نهی میکردی و میگفتی که لا توذوا الرسول
هم رویت و سماع مرده ها زان صدر کرد
شد حدیث بد سالم از معارضه وجود

فی بیان تفسیر قوله تعالی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور وتاویلاته

انک لا تسمع الموتی که حق کرد خطاب
معنیش نشنو جمهور رد و علم و لباب

فی بیان ان فی آیة انک لا تسمع الموتی تشبیه الکفار بموتاهم فالمشبه والمشبه به هم الکفار وان وجه الشبه لیس عدم السماع بمعنی الادراک بل عدم الانتفاع

قسطلانی گفت در شرح بخاری شریف ... آنجماعه از مفسرین اهل منیف

متفق هستند که قول خدای بی نیاز ... انک لا تسمع الموتی مجاز آمد مجاز

نیست از موتی مراد و نیز از من فی القبور ... آنجماعه مرده‌ها بل منکران اهل کفور

(انک لا تسمع الموتی ۱۲)

داد تشبیه کافران را با وجود آن حیات ... با جماعه مرده‌ها بعد حصول آن ممات

آنچنانکه منتفع اموات فرقهٔ کافرین ... از هدایت نیستند و دعوت آن مرسلین

همچنان کفار اصلی منتفع از استماع ... نیستند اصلا و هرگز با وجود آن سماع

(لعل ابا جهل ۱۲)

نیست در آیه دلیل و حجت بر نفی سماع ... زانکه هست وجه شبه در آیه عدم انتفاع

گشت اینجا از کلام قسطلانی مستفاد ... آن دو فائدهٔ عظیمه قد اجاد ما افاد

فائده اولی که آن وجه شبه عدم سماع ... گر مسلم باشد ظن آن اهل نزاع

آن مشبه به بود عالی و اقوی تر از آن ... گر مشبه باشد این قاعدهٔ مشهور دان

انک لا تسمع الموتی که آن تشبیه داد ... کافران را با فریق مردگان رب العباد

گشت ثابت زانکه آن عدم سماع میتین ... هست اعلی تر از آن عدم سماع کافرین

قسطلانی همچو جمهور ائمهٔ اهل دین ... گفته اند در وجه الشبه آن نافیین

نیست آن وجه شبه در آیه آن عدم سماع ... بلکه آن عدم اجابت حق و عدم انتفاع

مشترک عدم اجابت در فریقین لیک اتم ... در مشبه به که موتی اند در دار الم

زانکه از کفار احیا آن اجابت محتمل ... غیر ممکن از کسی که گشت زینجا منتقل

گوش کن تفصیل این اجمال و توضیح مرام ... گر همیخواهی تو تحقیق سخن در این مقام

سمع ادراک است نام این بهر کس عام هست
نیست منفی این سماع از مومنین و کافرین
ابتلا حق و تکلیف است بر آن ای مفتیه
گفت در قرآن معذب نیستیم از بهر عدل
نیست لازم بر پیمبر گفت حق الا البلاغ
انک لا تسمع الموتی که حق فرموده است
چونکه از موتی مراد او هست زمرهٔ کافرین
هست قائم حجت بعث رسل بهر این سماع
گر مثال این سماع خواهی ز قرآن مبین
قسم ثانی از سماع آن سمع عقل و فهم هست
حقتعالی گفت ان الله یسمع من یشاء
کرد مخصوص و مقید با مشیت لاجرم
نیز برخوان از کلام حقتعالی لو علم
گر همید الست خیری آنچه در کافران
یعنی فهمانیدی آنها را برای انتفاع
حقتعالی لا تکونوا کالذین گفت چون
هان مباشید ای مسلمانان شما مانند آن
گفت بشنیدیم ما حالانکه ایشان نشنوند
قسم ثالث هست آن سمع اجابت سمع قبول
خوان سمعنا و اطعنا ربنا از حق مقول
پس مراد از نفی در لا تسمع الموتی همین

موجب تعذیب و اخذ و موجب انعام هست
نیست تخصیص مر آنرا بهر آن و بهر این
فجعلناه سمیعا خوان تو بعد نبتلیه
تا رسولی را فرستم از پی اظهار فضل
آن بلاغش را بغیر سمع نی راه و مساغ
نفی این سمع که مراد حقتعالی بوده است
پس چگونه نفی میکرد این سماع آن رب دین
نفی آن ممنوع و آن اثبات لازم لیک نزاع
گوش کن انا سمعنا تو ز جن مومنین
قرآنا عجبا ۱۲
منتفی از معرضین و اهل غفلت و وهم هست
بشنوانند هر کرا میخواهد آن رب السماء
هست این اسماع فهم و عقل اول ان اعم
تا لاسمعهم مثال این و حل این مهم
از قبول و انقیاد ای شنو آید بیان
زانکه حاصل هست آن کفار را اصل سماع
بعد از ان قالوا سمعنا پس و هم لا یسمعون
زمرهٔ اهل نفاق و مشرکان و کافران
منتفع نشوند زانگر یا که اصلا نشنوند
زان حکایت کرد حق از تابعان آن رسول
سمع طاعت شده این سمع و آن سمع قبول
نفی سمعین اخیرین هست مراد او یقین

مساغ جای گوارا ۱۲

سک
اشاره بسوی کریمه وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ۱۲
سکه
قوله تعالی وما علی الرسول الا البلاغ ۱۲

گفت در فتح القدیر آن زبدهٔ اهل کمال ... نفی تلقین است نسبت سوی اهل اعتزال

لقنوا موتاکم گفت است آن هادی السبیل ... از حقیقت می‌گردد و خارج الا بالدلیل

لفظ موتی را حقیقت نیست وقت احتضار ... مثل من قتل قتیله هست اندر اعتبار

کردن آن تلقین را بعد دفن عمل تحقیقت است ... این عمل منسوب سوی جمع اهل سنت است

مختصر جمهور اهل سنت آن اصل سماع ... جمله موتی را کنند اثبات الیشان بی نزاع

کرد در جذب القلوب آن دهلوی تحقیق این ... اعتقاد جمله اهل سنت کلاً بر همین

هست اوراکات ثابت مر اموات را ... از سماع و علم باقی جمله ادراکات را

عسقلانی قسطلانی حجة الاسلام نیز ... عینی و هم قاری و دیگر سیوطی ای عزیز

شاه ولی الله و هم عبد العزیز دهلوی ... جمعی از فقهای محققهای راه مثنوی

کرده اند تصریح که آن سمع موتی ثابت است ... بر همین جمهور آن علمای اهل سنت است

فی بیان جواب المحققین من الجمهور لما ذهب الیه جمع من الفقهاء انه لا یسمع للموتی اهل القبور

آنچه نفی آن جمعی از فقیهان مرویست ... آن محققهای دین سا گفتگو اندر ولیست

آنچه در فتح القدیر آورد آن ابن الهمام ... بر طریق بحث با ایشان حکایت در کلام

هم حججها و دلائلهای ایشان نقل کرد ... دهلوی قاری بر ایشان رد نقل و عقل کرد

رد ببین مرقاة و آن لمعات را تو از نخست ... آن ادله منکرین مبنی ضعیف سخت سست

دعوی تخصیص آن اهل قلیب معجزه ... رد آن بشنیده تو با ادله موجزه

آن جواب باصواب از جانب جمهور تو ... قول آن صد لقه را هم دیده مسطور تو

آنچه در فتح است بر عدم سماع میتین ... کرده اند تصریح آن فقهای در آن باب الیمین

گر خورد سوگند و الله با فلان تکلیم کلام ... بس تکلم کرد بعد مرگ با وی در مرام

معنی تشبیه ان حکم کردن بر دو شی
آنجا وصفی که باشد زاید اندر اختصاص
هست آن تشبیه اسکه رکن غیر مشتبه تا
آن مشبه همچو زید و آن مشبه به اسد
پس در آن زید و اسد وجه شبه مخصوص دان
همچو جسم و وصف حیوانیه کاندر غیر شیر
زید اندر وصف حیوانیه و جسم و جسد
نیز آن وجه شبه نشود که زند افزا بس
اشتراک وجه لازم هست اندر دو طرف
چون ممهد گشت این تمهید بهر کشف راز
مشترک اندر مشبه وان مشبه به آن
پس چگونه حکم بر عدم و سماع شان شود
مشترک اندر میان مرده ها و کافران
هست در لا تسمع الموتی بر ان وجه شبه
فایده دوم مشبه هم مشبه به در این
آن مشبه کافران زنده که اندر علم حق
مسکنند از ایمان آن قوم جهول
تا رسید کردن
وان مشبه به فریق مردگان از کافران
بر خلاف مسلمان کایشان را تلقین در نهای
سنت آن تلقین به مرده بالوفات اختصاص
ان سجادی یکی رساله خاص در این باب کرد

مشترک هستند در وصفی از ان اوصاف شی
آن دو شی را مشترک هم در میان عام و خاص
آن مشبه و آن مشبه به و آن وجه شبه
و آن شجاعت هست اسن وجه شبه ای معتمد
اندر ان وصف شجاعت لیک وصفی جز آن
نیز موجود است در آن اختصاص نه شیر
مشترک با جمله حیوانات هم همچون اسد
هست مخصوص اسد و ان زید از وی در بس
گرچه در یک ضعف دارد در دگر جانب شرف
یعنی در شبه
نیست آن وجه شبه عدم سماع حاسه باز
متصف کفار را با آن سماع حاسه و ان
موجب نقیضین در یکی آن میشود
هست عدم نفع مسمع قول آن پیغمبران
شکر لله که میسر گشت بود لو از شبه
ایه هستند آن فریق کافرین و منکرین
مطلقاً ایمان نمی آرند طبق ما سبق
قطع طمع از اهتدا ایشان خطاب آن رسول
منتفع نشوند شان از دعوت. این
منتفع گردند نافع هست آن صدقه و دعا
مستحب آنست بعد دفن هم اندر مزار
از ابو حنیفه مذهب نقل استحباب کرد

قال البیضاوی

زانکه فرموده خدا کردم زمین بهر شما
آن زمان نشناخت سفیان که تلقین امام
همچنین گر گفت نشوم از چراغی مستضی
می نگردد حانث او گرچه خدا دید منیر
حاصل آن هست بنای ایمان بر عرف انام
خود در ایمان کتاب فتح آن ابن همام
لاجرم حانث نگردد هر که او سوگند خورد
نیست آن حجت بران نفی سماع مردگان
باز بر فقها نمود اشکال آن ابن همام
گفت مشکل هست بر ایشان که در مسلم مقال
بعد از آن از جانب ایشان جوابی داد است
گفت اللهم الا سمعهم قرع النعال
دهلوی گفتا خصوص سمع آن قرع نعال
زین خبر ظاهر که حاصل مرده را آنجا حاصل است
فاضل قاری در مرقاة خود در شفت
یک جواب این است که اثبات کرده از رسول
آن نکیر و منکر اندر قبر از بهر سؤال
چونکه آن اصحاب از دفن فارغ میشوند
پس بیاید آن نکیر و منکرش بهر سؤال
وان جواب دیگر ان قاری چنین فرموده است
اول احوال دفن وان زمان امتحان

یک بسط طی یک قرآنی شان نه بر د
کرد این سایل مر ابحث و مناظره در کلام
پس گرفت او روشنی و نور از شمس منیر
شمس را گفت است در قرآن سراجا منیر
آن سخن با مرده نشمارند در عرفش کلام
کرد تخصیص بنای آن یمین بر عرف عام
با فلانی من سخن نکنم سخن کردش چو مرد
که حقیقی هست و بحث ما است در اثبات آن
که کنند نفی ز فریق مردگان سمع کلام
از نبی آمد که میت بشنود قرع نعال
کرد اشاره سوی آن تضعیف و تزییف نخست
ان تخصیصه بحال الدفن فی ان السؤال
بی دلیل و هم خلاف ظاهر آن آن سؤال
در میان قبر در هر ازمنه احوال هست
در دو جا بهر جواب او جواب خویش بگفت
آن سماع مرده پیش از آنکه فرماید نزول
زانکه فرمود آن نبی که بشنود قرع نعال
روی گردانند سوی خانه راجع میشوند
گشت ثابت که مقید نیست آن آن سؤال
قید سمع قرع نعلین هر که ظن بنموده است
رد آن دارد ز قول آن نبی انس و جان

می نگردد حانث او اندر قسم از بهر این — نیستند اموات آنرا سامعین و فاهمین
داد زین اشکال در مرقاة قاری این جواب — هست عدم حنث مبنی نزد ارباب لباب
بر وجود قاعده کلیه نیز در عالمین — گفته اند بر عرف مبنی هست حکم آن یمین
آن تکلم با فریق مرده گان در عرف عام — نشمرند آنرا سماع از مرده از زنده کلام
لاجرم حانث نگردد صاحب سوگند از آن — چونکه بر عرف آمده مبنا همی ایمان ایجوان
پس منافی با سماعی که حقیقی هست نیست — زانکه نفی آن حقیقی لازم این نفی نیست
آمده امثال این بسیار در فقه و اصول — آن امام اعظم است بگفتا این منقول
گر خورد سوگند نخورم لحم را من بعد از آن — لحم ماهی خورد او حانث نمیگردد از آن
با وجود آنکه گفتا خالق انس و پری — سمک و ماهی را در آن تنزیل خود لحما طری
لیک مبنای یمین بر عرف اصل جاده است — فرق اندر لحم و ماهی عرف ناس و عادت است
گر غلام خویش را گوید در آن بازار رو — ایندرم را بهر من خر لحم ولی آزار رو
گر غلامش میخورد ماهی تلاشش میکند — حقتعالی گرچه لحم تازه نامش میکند

له قد تم الطون منه ... ۱۲

حکایت لطیفه

آن امام فخر رازی اندر آن تفسیر خویش — که کبیر است آن بیان کرد است در تقریر خویش
چونکه گفت آن بوحنیفه (رضی الله عنه) مسئله لحم و سمک — ماند آن سفیان ثوری اندر آن در ظن و شک
چون گفت لحما طریا حق تعالی پس چرا — بوحنیفه گفت غیر لحم اندر ما جرا
چونکه از سفیان شنیده (علیه الرحمة) این سخن را آن امام — پس فرستاد او یکی را سوی سفیان از عوام
کرد او از وی سوال مسئله از احتیاط — گفت یکی الله نشینم بر آن فرش و بساط
پس نشست او بر زمین حانث شود یا نه بگو — آن جواب مسئله بی نزاع و گفتگو
گفت سفیان نیست حانث گفت تسائل تو چرا — آن اختلاف آیه فرقان کنی در ما جرا

بود در آن صدر اسلام وقبور مسلمان
لاجرم کرد از زیارت نهی آن سلطان دین
داد اذن بهر زیارت کرد تاکید اکید
مجتمع در این خبر منسوخ هم ناسخ شده
شارح مشکوة طیبی گفته آن صدر القدور
زانکه آن کفار کردندے زیارت قبر را
خوان در الهکم تو حتی زرتم آن حیثیت بمال
آخرا چون منهدم گشته قواعد های شان
کرد امر بهر افاده آن مزور زائران
خود نبی بهر زیارت آمدے سوی بقیع
آن محقق صاحب مرقاة مولانا علی
آن زیارت قبر را کردن بود انواع چند
پس مساوی در چنین نوع است قبر مسلمی
انتفاع زائر اینجا هست مقصد نے مزور
یا بود بهر دعا و نفع آن اهل قبور
السلام علیکم یا دار قوم مومنین
نفع موتی در دعا و صدقهٔ اهل حیات
حقتعالی در نبی گفته ثنا آن خلف
ربنا اغفر خوان تو تا اخوانتا بهر دلیل
یا بود قصدا دا حق واجب همچو دین با
قدوری من زار یوم الجمعة قبر الابوین

اندک و بسیار کم بوده دران حین و زمان
تا بهنگامی بکثرت شد قبور مسلمین
زندگان را عبرتست و مرده را نفع مزید
حکم ثانی حکم اول را ازان فاسخ شده
در اوائل کرد او نهی از زیارت قبور
از مباهات و تکاثر بهر آن مفخر و ریا
ساخت غافل مر شما را کثرت اموات و مال
وان اساس دین مشید رفعت اعلام شان
آن زیارت را نبی الله در آخر زمان
کرد هی استغفار بهر شان بگر زآن شفیع
نقل کرد از شرح مسلم للامام النووی
یا پی عبرت گرفتن باشد و اندرز و پند
باشد و یا غیر مسلم پهلوانے رستمی
بهر عبرت هست یکسان اهل صدق اهل زور
هست سنت این زیارت بهر مسلم نے کفور
خود نبی میخواند و امرش زائران را بدهمین
هست ثابت در عقیدهٔ اهل حق اهل نجات
کو کند از حق طلب آمرزش اهل سلف
گر نه نافع هست کے گفتی ثنا رب جلیل
شمل قبر اوستاد و اقربا و والدین
گشت آمر زیده و مکتوب بر الوالدین

والذين جاؤا من بعدهم
اي الصحابة م
ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان
الآية ١٢

امر کرده مطلقاً مر زائران آن قبور
السلام علیکم گردد خطاب اندر حضور

گشت ثابت که همیشه بشنوند ایشان سلام
غیبت وقت دفن با منکر نکیر تحقیق تم الکلام

مندفع گشتند جمله شبهای ناظرین
من عقایدنا بعون الله خیر الناصرین

ز عقاید ما به یاری خدا که بهترین یاری کننده گان است

النجم الثالث في زيارة القبور وان فيها نفعا للزائر وللمزور وانها على انواع واقسام فهي للامداد والاستمداد من الكرام وفي جواز الاستمداد من الانبياء والاولياء والنداء لهولاء الاصفياء ولو من الامكنة النائية البعيدة الارجاء وفيه فصول اربعة الفصل الاول في استحباب زيارة القبور وبيان اقسامها ومنافعها بالنسبة الى الزائر والمزور فقد يكون للدعاء والاستغفار وقد يكون للاستمداد من اهل القبور

از بریده در صحیح خویش راوی مسلم است
ابن ماجه ز ابن مسعود از انس آنجا که گم است

گفته اند گفتار رسول آنچه او بد غفور
نهی کرده بوده ام من از زیارات قبور

داده ام الحال رخصت‌تان الا زوروا القبور
در زیارت فایده عائد بزائر هم مزور

می‌ورثد رقت بدلها زهد در دنیا و دل
هم بذکر موت را و آخرت را در درون

فاضل قاری همی بنوشته اندر شرح شفا
اینچنین تحقیق کرد آن بنده اهل وفا

نهی پیغمبر در اول از زیارات قبور
زان سبب بوده که اکثر قبرها نا اهل کفر

ساعی اندر التماس از حقتعالی فضل را
یعنی هست آن یکجماعه از میان مؤمنین
ابتغا و جستجو نمایند از فضل خدا
گفت این آیه بر رزق ظاهری و معنوی
صالح استدلال را بهر زیارت آمده
صاحب مرقاة نقل از شیخ ابو العباس کرد
که برا امداز مدینه طیبه سوی احد
بهر قصد آن زیارت کردن قبر امام
بد مقفل باب آن روضه شریفه آن شهید
گشت داخل دید جمعی را از آن مردان غیب
دید از ذل هست اینساعت حاجته را حدیر
پس بگفت آمرد را که در پیئے او مید وید
کرد سوال از حقتعالی او یکی دینار را
پس مراجع هر دو بر باب مدینه آمده
هر دو داخل گشته بر قطب و ولی استاد نسلے
ای دنی الهمت آن وقت اجابت یافتی
تو نه چیستی مثل ابو العباس عفو و عافیت
کرده شیخ دهلوی در شرح مشکوة شریف
گاه زیارت قبر را از بهر استمداد هست
هست استمداد رمعنی طلب کردن مدد
آمد این تنویع و قسمت در زیارات قبور

آخرون یضربون خواند یبتغون من فضل را
در سفرهائے بعیده میروند اندر زمین
گشته از اهل و وطنها و دیار خود جدا
عام و شامل سیر دنیا را چو سیر اخروی
که زیارت اربح من کل التجاره آمده
یعنی سود مند تر از همه تجارتها زیارت اولیا است ۱۲
که به ترمذی هست معروف و شهیر آن نیکمرد
جاء یسعی من عوام الناس من خلفه احد
یعنی آمده بود آن از عوام مردمان از پس احد ۱۲
آن امیر حمزه عم مصطفی خیر الانام
گشت مفتوح بر طریق خرق عاده بیکلید
از خواص حقتعالی پاک از نقصان و عیب
عافیت هم عفو در دارین طلب کرد از قدیر
هست این آن حاجته سل من الله ما ترید
یاد ننمود او بدل لے جنت و نے نار را
داد دینارش یکے ز اهل سکینه آمده
بو الحسن گفتا چو واقف بود از کشف ولی
از مطالب عالیه دنیا و دین رو تافتی
در دو دارین از خساست و ز کمینه همتت
بهر استمداد بس بحث شگرف و بس ظریف
گاه بهر آند عاء مغفرت امداد هست
یعنی امداد کردن آن مردهای معتمد
موجب آن اختلاف حال زائر یا مزور

زیارت کننده ۱۲

آن ابو داود ابن ماجه و ابن حبان
که بگفتا مالک آن ابن ربیعه بود تا ان
از بنی سلمه بگفتا یا رسول الله بگو
تا کنم بر والدین آن بر و احسان یا رسول
گفت آری بر جنازه شان بخوانی تو نماز
کردن اکرام صدیق و نیز انفاذ عهود
قسم چارم آنکه انس میت و رحمت بر آن
در فتاوی گفته قاضیخان امام فخر دین
خواندن قران بهر میت از نزدیک و دور
لیک خواندن قرب قبرش مستحب تر زیست
و ز خبر آمد که میت آن زمان آنس است
کرد آن ابن ابی الدنیا روایت اینچنین
نیست مردی که زیارت میکند قبر اخش
قسم پنجم آنکه استمداد و اسعاف مرام
پس تحمل حل ابن مشکل مزار اصفیاست
نز آنکه وارند در برازخ ایمه ارباب جد
گفت در ذره مضیه فاضل قاری چنین
نیست جز بهر تبرک جز پی تعظیم او
گفت آورده سیوطی در در منشور خود
برده اند تا عمر فاروق اعظم که گفت
نیست زین محبوبتر پیشم که می آید بمن

نیز حاکم اینچنین کرده روایت جمله شان
نزد پیغمبر کرم تا که آمده مردی دو الی
ماند باقی چیزی از احسان و آن بر نکو
از پس موت و وفات شان بر جای للقبول
نیز استغفار آمرزش طلب از بی نیاز
صله رحمی که از ایشانست می باید نمود
باشد از قرب مقابر مقصد آن زائران
بهر انس مرده خوان بر قبر قران مبین
دان مساوی در ثواب و نفع آن اهل قبور
هم ثواب استماع آن زیاده بر وی است
از محبان زائر قبرش در آن حین یکس است
عایشه گفتا که فرمودست ختم المرسلین
می نشیند انس میگیرد شود مسرور و خوش
هم تبرک مقصد زائر بود در آن مقام
خواه قبور انبیا یا صالحین و اولیاست
آن بتصرفهای لا احصا مدد ما یعدد
که زیارت کردن قبر امام المرسلین
هم عظیم رحمت و برکت رسد تکریم او
بیهقی و ابن منذر ابن منصور ابن منبه
هیچ حالی که مرا آید در آن مرگ بهشت
در میان شعبه جبلی نباشم آنزمن

حاصل این آیه تو بد حقتعالی ای رسول
سه امر حاصل شود یک از تو و از امتت
امر اول آنکه می آیند نزد تو دوان
سیوم استغفار بکند بهر ایشان آن رسول
زنده و در قبر است بهر آن استغفار هست
شنو ای اهل الیقین حق ما خبر داده است حق
گشت ثابت مذهب آن اهل حق اهل سنن
فرقه نجدیه کز الحاد کجرفتار هست
یعنی زائر محض طلبد آن دعا بهر مزور
نجدیان آری زیارت بهر استغفار هست
کرد روایت ابن جوزی ابن نجار و امام
از محمد ابن حرب و آن هلالی در نسب
پس نشستم روبرویش آمده آن جایگاه
گفت یا خیر الرسل حق کرد نازل ان کتاب
که اگر استم کنند آن امت بر نفس خویش
پس طلب بکنند آمرزش بدرگاه اله
چونکه این سه امر حاصل گرد از فضل عظیم
آمدم نزد تو مستغفر من الی ذنب عظیم
باز گردانشد او از حسب قلبی بند و بیت
مشتمل این در حاشیه نفحات آن عبد الغفور
سوی حرمین رسید او در مدینه آن رسول

گر کنند استم بر خود ز جهرا سد فضول
حق کند رحمت بر ایشان بنماید مغفرت
دوم استغفار بکنند سوی حق آنجا بجان
که معظم هست نزد ما محبوب قبول
خاصه بهر او که در قبر شریفش زائر است
بهر آن امداد زائر آن مزور آمد احق
در زیارت نفع زائر هست و این ریب ظن
آن زیارت گفته خالص بهر استغفار هست
منکر استمداد هستند خود آن قوم زرد
لیک گاه بهر مزور و گهی زوار هست
آن ابو نصر همچو آن ابن عساکر از کرام
گفت زیارت کرده ام قبر نبی محبوب رب
شخص اعرابی زیارت کرد او زان بارگاه
صادق است آن بالیقین کرده ترا در خطاب
باز می آیند سویت از ندامت سینه ریش
نیز استغفار بکنی بهر شان از بارگاه
مر خدا را بیشکی یابند تواب و رحیم
نیز استشفاع از تو بر رب کریم
گیر عبرت تو از و بگذار قول کیست ذریت
بر نوشته چونکه آمد مولوی جامی ز دور
گر د استغفار و توبه بر آمد آن قبول

گاه زائر هست محتاج مدد ز اهل قبور — استعینوا انهم عند التحیر فی الامور
از سلف وارد شده منقول در اندرز دهید — گاه اهل قبر محتاج دعا و صدقه اند
گفته لولا صدقة الاحیاء و استغفارهم — هلک الموتی وارد اهم هنا او زار هم
اندر اوسط کرد طبرانی روایت این چنان — از انس گفتا شنیدم از رسول انس و جان
که همی گفت نیست کس از اهل خانه در زمین — که همی میرد از ایشان میتی از میتین
پس تصدق میکنند نفقه از ان نفاقها — می نهد جبریل در طبقی از ان اطباقها
که ز نور اند و بیارد هدیه آن روح الامین — بر شفیر قبر او استد گرفته در یمین
پس ندا میکند یا او ای صاحب قبر عمیق — اینست هدیه مر ترا از اهل و اخوان شفیق
کن قبول این را او پس داخل کند هدیه برا او — میشود مستبشر و خوش بر حزن جیران او

الفصل الثانی فی اثبات الاستمداد من الانبیاء والاولیاء بعد انتقالهم الی دار الجزاء فی بیان اثبات الاستمداد بالآیات الکریمة

قاضی بیضاوی اندر معنی والنازعات — گفته سوگند از نفوس فاضله حال وفات
میکشند خود را ابقوت هم چو تیرے از کمان — پس خرامد سوی ملکوت سما عالی مکان
پس سباحت آشنا ورزند تا بالا روند — پس بسوی آن حظیرهٔ قدس سابق میشوند
پس مدبر میشوند از همت والا مجد — در سر انجام امور کارهائے مستمد
نیز خوان آیه کریمه انهم اذ ظلموا — آخرش واستغفر لهم الرسول اے عمو
بین تو در دوره مثنیه فاضل قاری بگفت — قسطلانی در مواهب نیز این فی رسفت
هست این آیهٔ کریمه نازل از رب الانام — در زیارت کردن قبر نبی خیر الانام

علیه الصلوة والتحیة والسلام ۱۲

له از اقوال حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله تعالی در وقت حیران شدن در کارها مدد از اهل قبور حضرت محقق قاری در مرقاة در شرح حدیث شریف است بینا هم در زیارة القبور فرو ده ها هم آورده است و لفظ اذا تحیرتم فاستعینوا من اهل القبور ۱۲

سه در آثار آمده کما فی شرح الصدور وغیره یعنی اگر صدقه داده نشود و طلب آمرزش نموده نشود مرده ها هلاک میشدند مراد از هلاک عذاب است ۱۲ در اینجا و زرها و گناهان ۱۲ منه سلمه ربه

گفت رو سوی عمر برسان ز من او را سلام … ده بشارت مرد را از بارش باران عام

لیک او را گوی لازم گیر کیس و زیرکی … پس روان سوی عمر شد زود آن مرد زکی

پس خبر کرد عمر فاروق را زین واقعه … گریه کرد فاروق اعظم زان بصوت رفعه

گفت یارب کی کنم تقصیر من در کار عام … جز همان که عاجز آیم از وی ای رب الانام

گفته اند علمای اهل سنت و اهل خبر … نص در استمداد آمد این حدیث معتبر

فی بیان ما ثبت فی اثبات الاستمداد و کیفیته من ائمة الدین و اهل السداد

حجة الاسلام غزالی امام المسلمین … بهر استمداد از موتی نوشته همچنین

هر که استمداد زو اندر حیاتش کرده شد … نیست استمداد زو بعد از حیاتش هیچ بد

گفت شیخ احمد زروقی که ز شیوخ مغرب است … در طریقه زد فوعد جنید و مستغرب است

که سوالم کرد بو العباس شیخ حضرمیت … گو تو آن امداد از احیا و یا موتی قویست

گفتم قومی گفته از احیا قوی امداد هست … دیگران گفته قوی از میت آن امداد است

نزد من حق اینکه آن امداد از موتی قویست … گفت آری بر بساط حضرت حق مستویست

کرد تالیف آن سیوطی یک رساله موجزه … بهر استمداد از ارباب صلاح و معجزه

اندر آن گفت استعانت کردن از اهل قبور … هست معمول از خلف هم از سلف نی فتور

مستمد را بعد انتاجهای آن ظاهر شده … صالح و محفوظ شد آن کو دران ماهر شده

نیست عبرت ملحدی گر میکند انکار آن … هست زنگ قسوت و شک بر دل انکارشان

استعانت گر مساوی هست در بعد و حضور … لیک قرب اولی در این حین است با اهل قبور

گوید او السلام علیکم اهل القبور … پس نشیند روبروی قبر با قلب حضور

در تصور آرد آن مقبور را که زنده است … که ز حجاب حق داو مقرب بنده است

نیز استشفاع کرده از شفیع المذنبین تا کند او شفاعت آن امام المتقین
یا شفیع المذنبین بار گناه آورده ام بر درت این بار با پشت دوتا آورده ام
توبه کردم توبه کردم رحم کن رحمت نما چون بدرگاه تو خود را در پناه آورده ام

فی اثبات الاستمداد

از ابی الجوزاء ازدی او سن نام از تابعین
گفت شد قحط شدید اهل مدینه را چنان
گفت ام المؤمنین قبر نبی را بنگرید
پس بگردانید روزنه ها بسوے آسمان
درمیان قبر ذیشان و میان آسمان
پس چنان کردند که گفت او از ابرے سدید
تا بروید عشبها و سبزه ها و زرعها
منتفخ شد آن خواصرهای شان از شحم و پیه
یعنی سال خصب و ارزانی که بعد از فتق شد
صاحب مرقاة گفته کشف آن قبر رسول
در حقیقت هست استشفاع و استمداد از
بد ظهور آن اثر خود معجزه خیر الرسل
آن سیوطی نقل در جمع الجوامع کرده است
بیهقی ابن ابی شیبه روایت کرده اند
که در عهد عمر فاروق شد قحط مطر
یا رسول الله طلب کن رحمت باران ز حق

الفتق
شگافتن ۲

دارمی کرده روایت رو بخوان مشکوة بین
که شکایت سوے ام المؤمنین کردند ازان
در مقابله اش نقبها و منافذها ببرید
تا حجاب ظاهرے مرفوع گردد از میان
هیچ سقف و پرده ظاهر نباشد درمیان
پس همان آن آسمان بارید باران شدید
گشته فربه اشتران از شیر آن ضرعها
نام عام الفتق شد آنرا ز تنبیه نبیه
فتق سقف روضه چون از اهل فتوی راشد
بهر استشفاء کرد آن زمره اهل قبول
از رسول الله در دفع بلاے محترز
هم کرامت بهر آن صحاب آن ها دهی ابل
قسطلانی در مواهب نیز این آورده است
هر دو از آن مالک الدار این خبر آورده است
سوے روضه قبر پیغمبر دویده یک نفر
که امت مرحومه ات هلاک گشته اند از رنج و دمی

بین تو مشکوٰة شریف چون عمر ابن الخطاب / خواست اذن از بهر عمره زانشه عالیجناب
یا اخی کن شریکم در دعا مستجاب / تا نه فراموشم مکن گردش خطاب مستطاب
آنچه استمداد را دو قسم کرده دهلوی / آن کلامش یافته تائید گشته پس قوی
با حدیثی کر روایت گشته از خیر الانام / کرد تعلیم توسل مر ضریر مستهام
چونکه ثابت از حدیثش نیز شد ادنی بنا / بحر تحریرش شده مقصود ازان فصلی جدا

الفصل الثالث فیما ورد فی النداء لسید الانبیاء صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الاتقیاء (الاصفیاء)

ترمذی و ابن ماجه وان نسائی بهمی / نیز حاکم راوی از ابن حنیف مستقی
نام او عثمان ست گفت آمد یکی اعمی را / پیش پیغمبر بگفتا یا رسول الله بخواه
که ببخشد عافیت او مر مرا ازین عمی / در جوابش گفت آن هادی خلق و رهنما
گر بخواهی میکنم دعوت برای عافیت / ور نمائی صبر بهتر هست اندر عاقبت
گفت چون مختار کردی مر مرا اندر دو چیز / پس دعا کن مطلبم خواه از خدا وند عزیز
تا کند کشف بهر من از چشم من کوری و شین / تا بامر ما نظر وا شود آن عملکردن بعین
گفت رو زینجا بجا پس وضو را تازه سلیت / پس در انجا بهر حق میخوان دو رکعت از نماز
بعد ازان خوان این دعا که بیاموزم کنون / کرد تعلیمش پس انگه این دعا آن رهنمون

اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی روی الترمذی والنسائی والحاکم

پس بخواند از قران چیزی فرستد آن ثواب ‏ سوی آن مقبول کو آمد ز ارباب لباب

باز یکصد بار خواند او درود و هم سلام ‏ بر نبی از با براه صد لک درود و لک سلام

باز جوید حاجت خود از خدای جل شان ‏ استعانت هم توسل آن ولی جوید بجان

ختم یکصد بار بکند از صلوة و از سلام ‏ جمله این آن شطیوان و دیگر والسلام

فی بیان ان الاستمداد من الانبیاء والاولیاء علی قسمین کما ذکره الشیخ الدهلوی فی شرح المشکوة العربی والفارسی

هست استمداد بر دو وجه از اهل طریق ‏ بر دو نوع آن استعانت وان توسل از فریق

نوع اول آنکه آن داعی محتاج و فقیر ‏ جوید آن حاجات خود را از خداوند قدیر

لیک توسل سوی او جوید ازین بنده کریم ‏ که بکرم هم متقرب هست پیش آن عظیم

گوید یارب اقض حاجاتی و کن یا رب لی ‏ قد توسلت الیک ربنا هذا الولی

نوع ثانی که منادی میکند آن مستمد ‏ سوی آن بنده مقرب کن تقرب شد ممد

یا ولی الله شفاعت کن مرا تو نزد رب ‏ کن سوال از وی برایم مطلبم از وی طلب

کن دعا سویش عطا بکند مرا مسئول من ‏ جمله حاجاتم روا بکند دهد مامول من

معطی و مسئول فی الحالین خداوند است و بس ‏ این وسیله و واسطه فی البین آن فریادرس

قادر و فاعل بغیر حق تعالی در وجود ‏ نیست کس مانند او اندر کرم از روی جود

فانی اند آن اولیاء در قدرت و باقی صفات ‏ خواه در حین حیات و خواه از بعد وفات

ایعزیزان آن دعای شیخ نی چون هست دعا ‏ فی الحقیقت فانیست او گفت ما گفت خدا هست

منکران طلب دعا از صالحان اندر حیات ‏ مستحب هست و بشرع و دین از ان مستحسنات

چنانچه

للسیوطی وغیرها وقوله بنبیک ای بوسیلة وشفاعة
وفی قوله اتوجه بک الباء للاستعانة ای بذریعتک
وعانتک کذا فی الحرز الثمین وفی کتاب الخصائص الباء
فی بنبیک للقسم قال الشیخ عز الدین عبد السلام ینبغی
ان یکون هذا مقصوراً علی النبی صلی الله علیه وسلم
لانه سید ولد آدم وانه لا یقسم علی الله بغیره من الانبیاء
لانهم لیسوا فی درجته وان یکون هذا مما خص به
صلی الله علیه وسلم انتهی

یعنی یا الله هر آئینه کنم از تو سوال
با وسیله آن نبی تو محمد نام هست
یا محمد من هر آئینه توجه مے کنم
در حق آن حاجتم کامینست آنحاجت مرا
الٰهی پس کن تو مقبول الشفاعه مر ورا
پس برفت اعمی وضو را کرد دو رکعت نماز
پس بخواند او زجان و بصر عائد شده
گر کسی دعوی نماید کاین ثمرها طلب در حین ندا

هم توجه میکنم سوی تو من اے ذو الجلال
کان نبی رحمتست ورحمت او عام هست
با وسیله تو برب خویش از جان و تنم
تا روا کرده شود آنحاجت من مر مرا
در حق من کو شفیعم هست اندر دو سرا
بعد از ان خواند این دعا را از سر عجز و نیاز
پس مراجع سوی او بینا دیتقاید شده
بالمشافه بالمواجهه بود با آن مقتدا

سوال از دست کشیده ۱۲ سوال

والبخاری فی تاریخہ والبیہقی فی الدلائل والدعوات
وصححہ وابو نعیم عن عثمان بن حنیف ان اعمیٰ اتی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ادع اللہ ان یعافینی قال ان
شئت دعوت وان شئت صبرت فہو خیر لک قال
فادعہ فامرہ ان یتوضا فیحسن وضوءہ ویصلی رکعتین
ویدعو بہذا الدعاء وفی الشفاء فقال لہ انطلق
فتوضا فصل رکعتین الخ اللہم انی اسئلک واتوجہ
الیک بنبیک محمد نبی الرحمۃ یا محمد انی اتوجہ بک
الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی لی اللہم فشفعہ فی
فتوضا وصلی رکعتین فدعا بہذا الدعاء فقام وقد
ابصر کذا فی المواہب اللدنیۃ للقسطلانی والشفا فی
حقوق المصطفی للقاضی عیاض وحرز الثمین شرح
الحصن الحصین للقاری وکتاب الخصایص الکبیر

پس عمل کرد او بران چون نشست حاصل آن مراد — اسود فهم لنا الله توفیق السداد
گفت علامه خفاجی اندران شرح شفا — بهر احتیاج آرب بهر تحصیل شفا
بود آن ابن حنیف و نیز فرزندان او — که همی آموختندی این دعا از حسن خو

فی بیان توسل الصحابة الکرام والتابعین فیمن بعدهم من الکبراء بهذا الدعاء والنداء بسید الانبیاء بعد انتقاله الی دار البقاء والاستعانة به والالتجاء

شیخ عبدالحق محقق گفته در جذب القلوب — آن توجه دان توسل بهر کشف آن کروب
بعد رحلت کردن آن سرور دنیا و دین — سوی آن سرور نموده آن صحابه و تابعین
گشته در آثار وارد زانروایت از کثیر — کرد طبرانی روایت از معاجم در کبیر
گفت عثمان کوست ابن آنحنیف اندر نسب — عهد عثمان که بذی النورین دارد او لقب
بو مردی داشت حاجت سوی عثمان غنی — هر زمان اندر حضورش می نشسته منحنی
لیک آن عثمان ذی النورین سوی او نگاه — می نکرد از لطف و رحمت التفاتی هیچگاه
قصه عثمان ذی النورین بعثمان حنیف — برد آن شخص مصلح پرسید از وی خوب لطیف
بعد از ان خوان این دعا را که کنم تعلیم آن — حاجت خود در طلب کن این دعا اندر جهان
کن توسل از رسول الله توجه سوی او — هرچه جوئی از مطالب با وسیله او بجو
کرد تعلیمش دعائی را که آن خیر الوری — کرده بد تعلیم اعمی را برای ماجرا
بعد از آن بعثش بنشان ذی النورین تو — حاجتت را عرضه کن بردار آن یا من تو
رفت آمرد عمل کرد آنچه او فرموده بود — بعد از آن او برد عثمان عفان رفت زود

جواب

آن قیاس غائبین بر حاضرین بی مستقیم
زانکه اعمی در حضور انورش حاضر بُده
کو جواب او که قاضی در شفا تصریح کرد
کرده روایت آمده گفتا پیمبر مر ضریر
انطلق یعنی روان شو جای دیگر از نیاز
کر تعلیمش دعائی مستقلا بر نداد
گشته بینا گشت قایم بعد از آن سوی رسول
گشت واضح زین روایت کان خطاب
پس جمع از بار رسول الله ثابت شد ازین
نیز بعد آن رسول الله اصحاب کرام
گفت شیخ ابن الحجر در جوهر کان منتظم
کرد تعلیم آن رسول الله دعا مر آن ضریر
زانکه بُد مقصود مر غوث مراد آنجناب
میکند بذل افتقار و انکسار نفس خویش
تا شود حاصل مراد و مقصد او با کمال
نیز تا باشد سند مر نا منش اندر مهام
حاصل اینکه نبی رهست افسرده حال
نیست فرقی در دو حالت هیچگونه یعنی
لاجرم کرده سلف معمول در حاجات خویش
آن صحابی راوی الیث ابن حنیف عثمان بنام
مرکسی کو داشت حاجت سوی عثمان غنی

شد مع الفارق قیاس و در نتیجه هم عقیم
چشم مازاغ البصر بی بصر ناظر بده
از قلوب اهل شک این شبه را تشریح کرد
گر همیخواهی تو ای اعمی که میگردی بصیر
پس وضو را ساز پس میخوان دو رکعت از نماز
رفت از آنجا آنچه فرمودش نموده ادا
گشت راجع چونکه نورا شد دعا را و قبول
بود چون غائب شده او از حضور آنجناب
از بعید و دور از اطراف و اکناف زمین
کرده جاری این دعا را بهر سعادت مرام
در زیارت کردن قبر نبی محترم
خویش نموده دعائیش تا همی گردد بصیر
که شود حاصل بعد آن اضطرار و اضطراب
هم توجه استعانت از نبی آن سینه ریش
لاجرم از وی عمی فی الحال بد یفقه زوال
آن توجه دان توسل از نبی خیر الانام
یعنی در حال حیات و نیز بعد از ارتحال
در توسل در توجه استغاثه از نبی
این دعا را بعد نقل او سوی جنات خویش
کرد تعلیم این دعا را بهر انجاح مهام
بد عسیر و هی قضائی آن امش [illegible]

یعنی معنی توجه و توسل از نبی صلی الله علیه وسلم خاص در موجود بست آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۱۲

پس وضوئی را بسازد اولین خوب و حسن — پس ادا سازد دو رکعت را در تحسین و فن
پس بخواند آن دعائی را که تعلیمش نمود — مر ضریر ملتجی را تا عمی از وی زدود
پس سؤال حاجت خود میکند از کردگار — حاجتش گردد روا از اذن پروردگار

فی بیان ما تضمن هذا الحدیث من الفوائد الجلیلة الکثیرة منها التوسل بالنبی علیه الصلوة والسلام والاستعانة به فی المهام

گوش کن ای معن فواید زین حدیث — بر فوایدهائی دینی اطلاع خواهی اگر
قسطلانی در مواهب گفته گر خواهی سبیل — بر توجه بر توسل سوی آن هادی سبیل
کردن استشفاع بردن استغاثه در مهام — دان حدیث آن ضریر است کافی و بس در مرام

ومنها تضمنه جمیع انواع الاستمداد

گشته استمداد ثابت زین حدیث معتبر — بر دو وجه آنکه ثابت کرده اند اهل اثر
وجه اول آنکه خواهد حاجت خود از خدا — با وسیلهٔ آن نبی یا آن ولی مقتدا
وجه دیگر مر شفیعش را بگوید در ندا — حاجتم را ای شفیع من طلب کن از خدا
وجه اول تا نبی الرحمة دان زین حدیث — وجه ثانی ابتدا از یا محمد الحدیث
اهل طریق سومین هم گشته ثابت زین خبر — بهر استمداد بشنو این کلام معتبر
گفت در حرز ثمین آن فاضل قاری که هم — لفظ تقضی در روایت آمده اندر اثر
آمده مجهول هم با ضم تا و فتح ضاد — نیز معلوم آمده با فتح تا و کسر ضاد
یعنی اول روا کرده شود حاجات من — یعنی گردد حقتعالی قاضی حاجات من
یعنی ثانی روا گرداینم تو یا رسول — حاجتم را که سببم مر ترا کی اندر حصول

پیشوا دربان بیامد دست او را در گرفت — پس درون در وی بشد نزد آنخلیفه از شگفت

التفات از حد نمود او را خلیفه پیش خواند — احترام افزون بکرد و بر فراش خود نشاند

حاجتش پرسید و فی الحالش روا بنمود او — وعدهٔ اسعاف حاجات دگر فرمود او

چونکه حاجاتش روا از نزد او فی الحال شد — گشت مسرور و فرح از حد فزون خوشحال شد

در زمان شد شکر گویان پیش آن ابن حنیف — گفت جزاک الله عنی[له] قلت یا عثمان کیف

نزد آن عثمان ذی النورین امیر المؤمنین — گو خلیفه سومین از سرور دنیا و دین

در قضای حاجتم و آن مطلبم کرد سبق — از شفاعتها بنزد آن خلیفه صدق و حق

بیش از نیم التفاتی هم نگاهی می نکرد — این زمانم جز اینم کز نگاهی می نکرد

گفت والله هیچ یادی می نکنم در سخن — از شفاعت بهر حاجت یا پی دفع محن

لیک دیده بوده ام نزد پیمبر یک ضریر — آمده گفتا دعا کن یک نظر گردم بصیر

پس تمام آن حدیث سابقش را سوق کرد — بهر تکرار عمل بر آن مجدد شوق کرد

گفت پس بر آن نظر بنموده کرده من قیاس — بهر انجاح همه حاجات و مطلبها اساس

آن توسل از نبی الله توجه سوی او — مظهر عون الهی آمده آن خوبی او

در کتاب آن خصایص هم سیوطی نقل کرد — بو نعیم و بیهقی هر دو ز خود اسناد برد

تا جناب بوامامه ابن سهل ابن حنیف — کوست ابن اخ راوی خبر عثمان حنیف

گفت مردی آمدی نزد امیر المؤمنین — ابن عفان بهر یک حاجت که بد در آن رهین

کر شوق انجر چون عم خود عثمان حنیف — بی کم و بیشی نطبق آن خبر در کم و کیف

نقل در شرح ۷ دلائل از امام المؤمنین — یعنی آن صدیق اکبر پیشوای سابقین

بعد رحلت کردن آن رحمة للعالمین — این دعا میخواند از بهر توسل آن امین

آن محدث زبدهٔ قرا امام جزری — گفته در حصن حصین خویش آن قدوه سری

هر کرا یک حاجتی سوی خدا باشد ضرور — یا بسوی بندهٔ از بندگان آن غفور

له یعنی جزا بدهد ترا خدا تعالی از جانب من ای عثمان [illegible]

بسید الانبیاء صلی الله علیه وسلم انما هو علی وجه الانشاء ففی البحر الرائق والدر المختار ویقصد بالفاظ التشهد معانیها مرادة علی وجه الانشاء کانه یحیی الله تعالی ویسلم علی نبیه وعلی نفسه واولیاءه لا الاخبار عن ذلک کما ذکره فی المجتبی وظاهره ان ضمیر علینا للحاضرین لا حکایة سلام الله

آن علامت مر نبی را در تشهد در نماز ❊ واجب آمد هر کسی را گفتنش در وقت راز
صاحب صاحب بحر و دگر اعلام دین ❊ گفته لازم قصد انشاء در معانیها این
یعنی قصد آن معانی از ادای این مقول ❊ آن تحیه مر خدا او نیز تسلیم رسول
میکند انشاء ثنا از جانب خود مر خدا ❊ هم تخاطب با نبی آمد سلام از ابتدا
قصد او اخبار نبود که شب معراج حق ❊ بر پیمبر این سلام خاص کرد اندر سبق
چونکه آن معراج مومن را نمازش حاصل است ❊ از نماز خویش چون معراج حق را واصل است
وجه انشاء اینکه باری جمع در فرقان نمود ❊ هر دو آن اخبار و انشاء در سلام و در درود
هم یصلون گفت صلوا سلموا هم گفت نیز ❊ هر دو را از هم تمیز دان تو حسب ایضاً تمیز
آن یزدان آن یصلون آن با آن سلموا ❊ فرق در اخبار و انشا منکران با آن سلموا
آن یصلون هست اخبار از خداوند درود ❊ حق تعالی و ملائکه بر نبی خواند درود
امر صلوا سلموا انشاست از رب الانام ❊ مومنان خوانید بر وی هم صلوة هم سلام
در بخاری گشته مروی که صحابه از رسول ❊ عرض کرده چونکه این آیه برا و کرده نزول
یا رسول الله سلام با تو بشناختیم ❊ در خطاب السلام علیک زان بر در ختم
پس بفرما که چگونه ما بخوانیم آن درود ❊ کرد اعلام آن درود در تشهد شد درود

هست اسناد مجازی بس درین آن شایع است
خوان لتهدی ابرهیمی امی القرآن دعوت

همچنانکه فعل سوی آن مباشر شد مضاف
همچنین سوی سبب هم وسط و امر قد بیضا

انبت البقل الربیع خوان در اسناد سبب
خوان تو یا هامان ابن لی بهر صرح انبار

نیست بانی صرح را هامان که معمار است
لیک هامان واسط و هم مهتمم در کار هست

چند بیت مثنوی میخوان درینجا مستراد
تا یقین تو شود از سمع آن در ما زیاد

اولیا را هست قدرت از اله العالمین
تیر جسته بازگرداند ز راه منکرین

آیه انسوکم ذکری بخوان ارشاد حق
قدرت نسیان نهادن شان بیان از وفاد حق

فاتخذتموهم سخریا منه اهل السماء که نکته دان
از نبی برخوان تو تا انسوکم نشک را بیان

چون تنبه گیر دید نسیان قادر اند آن اولیا
بر همه اهلی خلقان قادر اند آن اصفیاد

ومنها النداء لسید الانبیاء بعد انتقاله الی دار البقاء صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الاتقیاء

گشت ثابت از تحریر ثابت از روایات
مرثیه آن ها از بعد هم بعد وفات

گفت قاری یا محمد التفات از قاری است
سوی آنکه محبوب وسیله باری است

هم تضرع سوی او کردن ز روی ضعیف
تا توجه میکند سوی خدا شرح شریف

هم غنی سازد ز حاجت مرد سائل تا سوی
ترک سازد آن توسل سوی غیری در بلا

هست این تحریر قاری اندران حرز ثمین
دال بر این کان رحمة العالمین

صادر است از مستغیثان این ندا وقت ممات
تا توجه میکند روحش بسوی پاک ذات

ثابت است از حدیث آن کائنات
لا اقل مندوبات از جمله مستحبات

فی بیان ان التخاطب یقولون السلام علیک ایها النبی

کلام رئیس العلماء الکرام سید الاصفیاء العظام حضرت صاحب مثنوی مولینا جلال الدین رومی قدس سره سر رؤس فرقه منکرین الحول سیف المسلمان است که کفر شیاطین هم دیگر اصفیاء حکم کفر نمائیند و بر بنابر در مجالس تحصیل تحقیر شان مکرم میدانند چه در رسایل مشکل کتحریری صریح در تکفیر حضرت شیخ اکبر و شیخ عطار و حضرت مولوی معنوی و حضرت ... عبد العزیز محدث دهلوی رحمة الله علیهم در زند ... الاتم رسیده است ۱۲
ز ... ۱۱

پس منادی کند آن یک ملک اندر زمان
می نگردد ساقط او ر ہیچگونہ حاجتی
ہست معمول سلف ہم آنخلف در ہر مکان
نقل اندر مقتضی کردہ امام ابن المنیر
شیخ شبلی آمدہ روزی بہ ماندم آن امام
پیشوا نا در برفت دو دست او را گرفت
پس بجای خود نشاندش چونکہ او استاد باز
حاظران ابن مجاہد را بگفتہ چہ سبب
گفت دیدم مثل این واقعہ اندر منام
عرض کردم یا رسول اللہ سبب باگوئی باز

در مجاز آنکش کہ صلی اللہ علیک یا فلان
دینی و یا دنیوی کردد روا در ساعتی
آن شخالف نبی با درود و غیر آن
نزد آن ابن مجاہد کز مفسر ہا کبیر
بہر استقبال شبلی ایستادا ندر قیام
بوسہ بر پیشانی او داد از بہر شگفت
بہرہ او رفت و کرد از بہر او در وانہ باز
ہست با وی اینقدر تعظیم کردن از ادب
کردہ با شبلی ہمین تکریم آن خیر الانام
گفت وظیفہ این مقرر ہست بعد ہر نماز

الفصل الرابع فی ورود الندار للاولیاء والاستغاثۃ

بہولاء الاصفیاء عن زید بن علی عن عقبۃ بن غزوان عن نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئاً او اراد عوناً وہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عباداً لا نراہم رواہ الطبرانی ورواہ ابن السنی عن ابن مسعود مرفوعاً ورواہ البزار عن ابن عباس مرفوعاً کذا

مختصر اینکه خطاب السلام اندر نماز — معنی آن سلموا گر ده نبی ہم زاہل راز
پس بلاشبہ ہست انشاء خطاب سلام — مغتنم دان نیکہ ظنہ این کتاب استالسلام

فی بیان ان خطاب السلام علیک ایها النبی لیس بمخصوص فی حالة الصلوة بل وارد فی سائر الاحوال

آن تخاطب مر نبی را نیست مخصوص نماز — بلکہ جاہاے دگر معمول آن اہل نیاز
در شفا اندر حقوق مصطفے قاضی عیاض — آن روایات عدیده نقل کرده زان ریاض
از محمد ابن سیرین از خیار تابعین — گفت بوده عادت اصحاب ختم المرسلین
چونکہ داخل میشدندی مسجدے را از اہتمام — السلام علیک[1] تا آخر بخواندندے تمام
گفت آن عمرو بن دینار مکی از تابعین — آنچہ فرموده خدا اندر خطاب مسلمین
[illegible]
چونکہ داخل میشوید اندر بیوتے از بیوت — سلموا[2] بر نفس خود یعنی بر آن اہل بیوت
گر کسے نبود در آن خانہ بگوئید السلام — بر نبی الله علیه الصلوة والسلام
حضرت قاری بگفتا اندر آن شرح شفا — کرد تفسیر اینچنین از بہر آن آن بوالوفا
زانکہ آن روح[3] نبی از ما بر او صد السلام — ہست حاضر در بیوت اہل اسلام اے ہمام

در بیان درود حضور

نقل در فتح القدیر و در مواہب در شفا — بہر ارشاد درود با حضور پیشوا
بیہقی در شعب خود کرده روایت اینچنین — گفت ابن ابو فدیک ایم سماع از متقنین
گفته اندر رسیده مارا این حدیث معتبر — ہر کہ ہست قرب قبر آن نبی خیر البشر
پس بخواند آیتی کاندرش تنبیہ و صبی — یعنی[4] الله ملائکہ ہم تصلون بر نبی
باز صلی الله علیک یا محمد یا رسول — خواند او ہفتاد بار اینجا بامید قبول

[1] یعنی ایها النبی و رحمة الله و برکاته ۱۲
[2] واذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم ۱۲
[3] لان روحه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام ۱۲ شرح شفا ملا علی قاری رحمة الله ۱۲
[4] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی الآیه ۱۲

گفت نودی بوده ام من یا جماعهٔ مردمان | پس یکی نرغالهٔ از مارها شد در زمان

گشته ام عاجز ز جذبش چونکه خواندم این حدیث | در زمان استاده مانده بی سبب سر خشیث

فی بیان ان المراد من عباد الله فی یا عباد الله اعینونی اولیاء الله

گفت قاری محقق اندران حرز ثمین | از عباد الله مراد رحمةً للعالمین

آن ملائکه یا جماعهٔ مسلمان جن و یا | آن رجال الغیب کابدال اند منفی یاد و لیار

او پی منع غلو اندر کلام فاضل است | از پی شک زعم کردن و هم ظن ابطل است

گرچه از جمع منعفی لیک از عباد الله مراد | اولیا هستند بر خوان مثنوی را استزاد

بندگان خاص ذات پاک علام الغیوب | در میان جان خلقان شان جو اسپیل القلوب

شیر مرد انند در عالم پی غوث و مدد | آن زمان کافغان مظلومان و ملهوفان رسد

بانگ مظلومان محتاجان ز هر جا بشنوند | آن زمان چون رحمت حق سوی ایشان میدوند

دست پر از غائبان ای منکران کوتاه نیست | دست او اندر مدد جز قبضهٔ الله نیست

شاه ولی الله محدث در کتاب حجه کان | بالغه دارد صفت کرده بحجه این بیان

گشت از شرع شریف این مستفاض و مستفاد | که خدا را بنده هائی خاص هستند از عباد

هستند از جملهٔ ملایکشان تسبیح لی رب | هم افاضل از میان شان مقرب سوی رب

کارشان دایم دعا کردن برای مومنان | نیز آن الهام کاریک در دلهای نشان

از کلام الله سند را باز خوان از الذین | یحملون العرش تا یستغفرون للذین

اجتماعات هست ایشان را در آنجا که حق | اجتماع شان بخواهد نیست کیف ما اتفق

بکنند تعبیر از ایشان بهی این اعتبار | با رفیق و با ندیی و ملاء اعلی آن کبار

هست ارواح افاضلهائی انسان را دخول | در میان آن جماعه هم بسوی شان وصول

فی اذکار الدعوات للامام النووی وحرز الثمین
للعلی القاری وفی الحصن الحصین واذا اراد عوناً فلیقل
یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ
اعینونی وقد جرب ذلک

لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم

کرد طبرانی روایت ز ابن عتبہ نام
نیز راوی ابن سنی ز ابن مسعود دیگر
چون شود گم یک کسے را از شما خر یا نفیر
پس بگوید یاعباد اللہ اعینونی سہ بار
کہ نمی بینیم ایشان را از آنکہ اختفا
صاحب حصن حصین بے قید گم شدن بدن
چون نخواہد یاری باید کہ گوید با زبان
باز گفتا جرب ذلک بہ رمز حرف طا
کہ مجرب ہست این اندر سلف معمول ہست
حضرت قاری نوشتہ اندر ان حرز ثمین
این حدیث ہست از احادیث نوع حسن
ہست مروی از مشایخ کہ مجرب ہست آن
گفت در اذکار نووی کز شیوخ ما یکے
منفلت یعنی رہا گشتہ ست یک استر از او
زانکہ بد معروف او را این حدیث معتبر

کہ بفرمودہ نبی اللہ آن خیر الانام
زابن عباس ست آن نزار راوی اثر
یا بخواہد عون یاری در زمینے بے انیس
زانکہ اللہ را عباد خاص ہستند و کبار
ہست از چشم خلایق در آن اہل صفا
در زمین بے انیس و عام در تیہ و مدن
یاعباد اللہ اعینونی سہ بار اندر زمان
یعنی طبرانی روایت کرد شد کشف عطار
زانکہ ثابت از ہمیں ہست زان مقبول ہست
گفت میرک شاہ ثابت از ثقات شد چنین
عالمش فائز بہ نیل مطلب و دفع محن
آن نجاح و فوز مقرون ہست با آن در زمان
کہ کبیر اندر علوم دینیت گفتا یکے
یاعباد اللہ اعینونی بلکہ کرت گفت او
کرد محبوسش در آن حین آن خدائے دادگر

آن امام یافعی در تکمله آورده است
در کتاب بهجة الاسرار از عبد الرحیم
گفت گفت حافظ محمد زابن البغداد شریف
بشر قرظی در ره خوارزم بود اندر سفر
گفت نازل گشته‌ام اندر بیابان مخوف
چون از آنجا شد روانه اول شب کاروان
چار اشتر کرده‌ام با بارکم از اشتران
قافله بگذشت و واپس مانده‌ام تنها و فرد
جمله شب اندر طلب بودیم از بهر جمال
یاد آوردم در این قول آن قطب جود
که اگر در شدتی و اقعشوی پس کن ندا
گفته‌ام یا شیخ عبد القادر جیلی شیئا لله ر
سوی مطلع التفاتی کرده‌ام من نا امید
او اشاره میکند سویم بگم و استین
بر پشته شدم بالا در آنجا کس نبود
چون از آنجا با شتر ما بیشتر گشتم روان
بو المعالی قصه گفتا چون علی خباز را
گفت بشنیدم مکرر بر سر منبر بگفت
هر که اندر کربت و غم استغاثه آورد
هر که در شدت کند ما را ندا با نام من
هر که می آرد توسل سوی حق در حاجتی

هم امام بو الحسن لخمی روایت کرده است
بو المعالی بن مظفر کوست قرشی و علیم
نقل عبد الله جبائی کرد که گفتا ظریف
همرهش بد چارده اشتر بران بار شکر
که بنی استاد آنجا آخ ز بهر اخ ز خوف
اشتران از اکشت سائق در رها ندم ساربان
کرده‌ام اندر بریه جستجو در هر کران
آمده جمال و الیس شمره ما گشت کرد
تا ز مشرق صبح صادق رو نمود و جمال
غوث اعظم بر سر منبر چنین فرموده بود
مر مرا تحقیق کرد و منکشف از تو بلا
چار اشتر رفته از من از نشان هم چار بار
دیده‌ام بر پشته یک مرد برا و جامه سفید
که بیا این سو دویدم زود از صدق و یقین
دیده‌ام بر چار اشتر در بیابان خفته بود
در زمانی اندکی لاحق شدم با کاروان
گفت بشنیدم ابا القاسم عمر بزاز را
آن جناب غوث اعظم قطب سجده گفت
سوی من بکشوف نزایل بشود اندوه و درد
یابد از شدت رهائی اندر این چون و زمن
با وسیله من شود حاجت روا در ساعتی

حدیث شریف

فی عبادی خوان قران تو پس آن فادخلی
گفت اسطی سیوطی روایت کرد آن ابن عدی
گفت فرموده رسول الله که لبث تا ختم
بود در فوج ملک که مید وید ند آن نفر
ز ابن عباس این روایت کرد حاکم که رسول
بود با ما زوجه جعفر نشسته هم قریب
گفت یا اسما نگر کاین جعفر طیار است
کرده اندر من سلام و ساخت حال خود بیان
در فلان وقعه رسیده مر مرا هفتاد و چند
پس گرفتم من لوا را با دست چپ هر نجاح
می برم همراه میکائیل و جبرئیل امین
مختصر که بعد نقل از دار دنیا اولیاء
مانی بینیم ایشان را و ایشان ننگرند
کرد اشاره سوی این حضرت چو در مدح سخن
ان لله عباداً لا نرهم ای کیا
یافته تائید یعنی که شاه انبیاء
لاجرم آن غوث اعظم قطب و شیخ اولیاء

یعنی داخل شو درین خاصهٔ عبادم ای ولی
در رسانید او سند تا شاه مردان علی
جعفر طیار پران سوی او پرداختم
تا بشارت مید هند بر اهل بیشه از مطر
بد نشسته نزد او جمعی از ان اهل قبول
مر سلام غائبی را ناگهان گشته مجیب
همره جبرئیل و میکائیل او سیار نیست
گفت از ضرب سیوف و طعن آن سهم و سنان
زخمها بر سینه و قطع یمینم شد ز زند (از سینه دست ۱۲)
شد بریده پس عوض داده خدایم دو جناح
هر کجا خواهم بر جنت میشوم آنجا کنین
گیرند آن حکم ملائکه در تحیر و خفاء
بر همه احوالهای ما از ما واقف تر اند
بعد قول یا عباد الله اعینونی بگفت
پس ملائک از عباد الله مراد و نیز اولیاء
گفت ان لله سبحانه الاتقیاء الاخفیاء
سوی خود در وقت شدت کرد ارشاد ند

فی بیان ما صح عن الشیخ السید عبد القادر الجیلانی رحمه الله روحه الکریم من نادانی فی شدة فرج الله عن تلک الشدة

بحضور کرسنا ... ۱۲

نیست شرط معجزه نزد محققان دین
بل کفایت میکند کان خارقه ظاهر شود
زانکه اغلب معجزه ظاهر شده از آنجناب
آن تحدی مطالبهٔ معارضه از نبی
همچو آیتان یکی سورهٔ قصیره از کتاب
از یهودان آرزوی مرگ را کرده طلب
غیر این دو معجزه آن معجزات او تمام
مثل نعق الجذع نطق نطقی والذئب بشر
انفجار آب از انگشتان و تکثیر طعام
گفته اند انکار ازین معجزات علیش
شرط کرده آن تحدی معجزه را بعضیان
لیک کافی دعوی غیری فارق در آن
خاصه دعوی نبوت بعد ختم المرسلین
نیست لازم آن دوام معجزه نی لا دوام
کان عیناه تنامان و قلبه لاینام
بود حال مستمر و دایمی از آنجناب
سایهٔ قدش نه بد در آفتاب و ماهتاب
بود مبصر چشم او در ظلمت و در نور و ضو
گفت مخفی نیست بر من آن رکوع و آن سجود
چون شنیع اردانه میگشت آن محبوب رب
شد مکرر منفجر آب از اصابع بارها

این تحدی از پیمبر سوال منکرین
از کسی در دعوی معجز که صادر شود
بی تحدی بی مطالبه ز اهل ارتیاب
منکرانرا بهر آن تعجیز و افحام صبی
گفت حق فاتوا بسورة منکرانرا در عتاب
هیچکه ز ایشان تمنا نه بدل کرد و نه لب
بی تحدی گشته ظاهر مثل باران عام
والذراع والحصی رجف الجبل شکوی بعیر
از یکی صاعی نمودن سیر آلاف انام
از فسوق و بدعه سوی کفر میدان اقربش
تا نشود حاصل تمیزش از کرامت در میان
گر ولی صادر شود در دعوی پیغمبران
غیر ممکن غیر واقع جز ز کذاب لعین
منقضی یکبار بعضی مانده بعضی مستدام
لم یقع ظل لشخصه کان ظلله بالغمام
گرد لشن بیداری بودی بحال نوم و خواب
سایبان در آفتابش دایما بوده سحاب
همچو پیشش یکسان بدیده دایما از پشت و رو
در صفوف آخرین بی حین عون آن جنود
زودش و ببل خودنمی فشاند حاصبه انداد
در مشاهدها چو آن اظهار و آن آثارها

فی بیان فوائد حدیث یا عباد الله اعینونی

گوش کن اکنون فواید با آن سمع قبول | یا عباد الله اعینونی که فرموده رسول
کرد اشاره سوی این که استغاثه و التجاء | در مهمات و حوایج بردن و کردن ادا
با اولیاء حق تعالی که محبوب حق اند | هست از این رو که عباد الله خاصه مطلق اند
پس به استقلال نبود استعانه سوی شان | بلکه حق اند حقیقت مستغاث و مستعان
پس منافی نیست با ایاک نستعین این | استعانت در حقیقت از خدا نعم المعین
در شریعت هست ثابت گر خورد سوگند کس | با فلان عبد فلانی می نخواهم زد نفس
گر بود با قسم اضافت پس کند با وی سخن | میشود حانث در این صورت در ان حلف و یمین
ور شود آن بنده را زائل اضافت از فلان | خواه به بیع و هبه یا دیگر وجوه غیر آن
گر بآن بنده نماید او تکلم بعد از ان | اتفاقاً می نه گردد حانث آن خائف از آن
زانکه بنده مقصد بالذات در هجران کسیست | بلکه با سیدش که معنی اندر وی است
اعتبار بنده را از سید و مولی بدان | رو الیس الله بکاف عبده قران بخوان

النجم الرابع فی بیان المعجزه و معنی خرق العادة و ان خرق عادات سید السادات و سائر الانبیاء و الاولیاء یکون ایضاً بعد انتقالهم الی دار البقاء

معجزه آن خرق عاده کز نبی صادر شود | لیک بعد دعوی پیغمبری ظاهر شود
پیش از این دعوی اگر ظاهر شود پس نام آن | آمده ارهاص و آن اندر لغت تاسیس دان
چون ابابیل مسلط بر سر اصحاب فیل | در صغر آن شق صدر و نیز آن ظل ظلیل

سله
یعنی نهادن بر نهادن پیغمبر ۱۲
کما فی المواهب اللدنیة و المدارج
للشیخ الاجل ... شفا للقاضی
عیاض ۱۲ منه سلمه ربه

قسم صدر عنه صلی الله علیه وسلم قبل ظهور نبوته المعبر عنه بالارهاص وقسم صدر عنه بعد ظهور نبوته بعضه منه صدر مرة وبعض تکرر وبعض استمر ودام الی حین الوفات وقسم صدر منه بعد انتقاله الی البرزخ

قسطلانی در مواهب گفته آمد معجزات — بر سه انواع منقسم صادر از آن عالی صفات

نوع اول از نبوت پیش ظاهر گشته آن — نوع ثانی بعد از آن پیغمبری گشته عیان

نوع ثالث آنچه ظاهر گشته یا بد ظهور — تا قیامت بعد نقل او سوی دار السرور

هست این نوع از میان معجزاتش بعید — همچو آن امواج دریا در تلاطم در مدد

هست از این نوع استغاثه کردن خاص و عام — سوی آنحضرت پئے انجاح و اسعاف مرام

هر که برد استغاثه سوی او تا این زمان — شد مغیث مستغیثان آن امام انس و جان

میشود واقع خوارق عاداتش بالیقین — آن خوارقهائی لا تحصی ز شاه مرسلین

از علامات نبوت پس قوی این آیت است — بعد نقل سرور عالم ظهورش واد دست

قاله القسطلانی ۱۲

حزن آمد و حمار او که بد یعفور نام — خویش را افگند در آن چاه بو الهیثم ز بام

جان شیرین داد در آنچاه و نتوانست صبر — بر فراق آن حبیب الله گشتش چاه قبر

نیز آن عضبا که ناقه خاصه بد بهر رکوب — ترک کرده از فراقش خوردن کاه و حبوب

حضرت زهرا نهاده پیش وی نشر کاه و آب — گفت سازم از فراقم کی شود دانه و خوراب

رضی الله عنها

حضرت زهرا گرفته آن سرش اندر کنار — جان بداده در کنارش از کمال اضطرار

رضی الله تعالی عنها

یعنی طیران اصناف کرامت چون شمرد — شیار جسم جعفر طیار زان تیغ کرد

یعنی طیار ۱۲

هست معلوم همه طیران جعفر در هوا — بو تبعه قتل او از دست اعدا در غزا

[حاشیه:] ولیکن این نوع را ارهاص نامند کما قاله القسطلانی ۱۲ منه

فی المواهب ۱۲

یعنی زود [illegible] ۱۲

یعنی [illegible] ۱۲

[illegible] السلام ۱۲

همچنین از معجزاتش بوده چندین معجزات — مستمر معتاد و هم مانده تا حین وفات

مفصل شد قول بعضی جاهلین گر برده ام — معجزه باشد بگردد زان لعرفش عاده نام

معنی الخرق عاده بشنو از اهل کلام — نیست انعادات خلق و نبی خیر الانام

بل مراد اینجا از آن اسنت و عادات حق — بهر تصدیق نبی بنماید آنرا خرق و شق

هست آن تصدیق فعلی از خداوند ودود — هر پیمبر را به پیش اهل انکار و جحود

همچو مردی کو بگوید نزد جمع مردمان — از فلان سلطان رسولم آمده من بسوی‌تان

گر کنند انکار او گوید بآن شاه امیر — لکن خلاف عادتت برخیز سه بار از سریر

پس بگوید بر من ای غیر عادت ایشاه من — بهر تصدیق سن و از بهر تامین جاه سن

چون خلاف عاده خود را کند سلطان عیان — باشد آن تصدیق فعلی بهر او اندر بیان

بهر این گفته ائمهٔ دین که الم معجز است — از پیمبر انفجار آب از انگشت دست

دانفجار چشمه‌ها از آن حجر بهر کلیم — زانکه آن فی الجمله حاصل هست از رب کریم

مینماید از حجاره منفجر آب روان — آیهٔ هی کالحجارة را ز قرآن بازخوان

لیک عاده نیست هرگز از خداوند قدم — انفجار آب کردن از میان لحم و دم

خرق عادات الهیه گر عادت مشود — هر نبی را یا ولی را مستند هست مشود

می نگردد خارج از اعجاز هرگز زین سبب — از قرآن از سنن بود حل این مشکل طلب

گر برین دعوی بخواهی تو دلیل مستند — کلما دخل علیها خوان از قرآن تو سند

یعنی هر وقتیکه زکریا براو داخل شدی — بهر استفسار در محراب مریم ادب

یافتی رزق مهیا نزد او فی کل حین — قال که صبی نشستاد نیز عکسش با یقین

گرچه عادت گشته بود او براو همیشه صبح و شام — لیک آمیمن هنوز شرح خرق عادت کرده نام

له معنی خرق اللغوی در شرح شفا و در شرح العقاید مسطور ۱۲ منه

فصل فی بیان از معجزات سید الانبیاء علی ثلثة اقسام

ادم من تا رو کنیم نیز بروی آن سلام
همچنین تصریح در مرقاة کرده که جواب
لیک دلیل آمد برایش که بشنود بیوسطه
کرد در شرح شفا آن فاضل قاری بیان
یعنی آن سرور بگفتا هر که میگوید سلام
یعنی هر کو در زمانی در عجم یا در عرب
هر که او تخصیص در وقت زیارت قبر کرد
هست اشکال قوی در این حدیث معتبر
یعنی رد در لغت آن باز بیرون دادن بود
نیست آنی خالی از تکرار صلوات و سلام
لازم آن هست آن تکرار رد روح هم
هست مستلزم مفارقه را مکرره باهم در
هست محذور این با تالیم آن جسم شریف
یعنی در دنیا ...
وان دوم محذور تکرار مفارقه آمده
هست موتات کثیره لازم آن تکرار را
نیست ثابت روح شان را قبض و تکرار هست
وان سوم آمد مخالف با کلام کردگار
ربنا امتنا برخوان ز قرآن تو سند
هست آن محذور رابع که حیات آن رسول
هرچه با قرآن و متواتر برابر میشود
قابل تاویل گر نبود پس آن باطل بود

نحو گوییم در جوابش من علیک السلام
غائبانه قرائت او علیک السلام ۱۲
احتمال میکند نی غائبانه استحباب
ورنه هو علیه السلام بد جواب رابطه
ظاهر اطلاق شامل هر مکان و هر زمان
رد کنم بودی نکرد او قید از مان و مقام
میکنند تسلیم گوییم من جواب ور الب
لازم است بر وی بیان کردن دلیل باشد
پس آن اشکال نبود زیرا که آن اہل اثر
باز بیرون دادن غیر آن مفارقه که شود
بر نبی بارها هر دم براو صد لک سلام
پس مفارقه مکرره روح را لازم اهم
چند محذور است در این شو حذر کن از غرور
ورنه ترک نوع مکرمی با انجان لطیف
با شهیدان و دگر مردم مخالفت آمده
باطل است آن هم خلاف حال آن اسرار
پس نبی احمدی و اولی تر باستمرار است
نیست ثابت آن حیات و متصل هم غیر از دوام
ممتنع آمد حیات و موت هم اندر عدد
از احادیث صحیح با تواتر شد وصول
واجب التاویل باشد گر به آن قائل بود
در ثبوت حکم از اثبات و نفی عاملش بود

گشت وارد از طرقهای عدیده در اثر
که رسول الله روزی کرد یاران را خبر

که بدیدم جعفر طیار در اوج سما
همره جبرئیل و میکائیل پران چون هما

گفت بشارت از مطهر ادیم مادر این زمین
اهل بیشه را که بلدی هست آن اندر یمین

گشته زین ثابت کرامت بعد نقل اولیا
پس چه ظنت منکرا در حق شاه انبیا

اطلاع بر غیب گرچه معجزه او هست لیک
اهل عشق این ملک اولی وا فهو هست نیک

آیه للآخرة خیر بخوان در والضحی
زنخستین حالتت آن واپسین بهتر ترا

حضرت قاری در المرقاة و در شرح شفا
گفته در برزخ از آن احوال شاه انبیا

مولوی گفت آنکه واقف گشت از اسرار هو
منکران پس ستر مخلوقات چه بود پیش او

قوله تعالی وللآخرة خیر لک من الاولی قاری در شرح شفا گفته که آخرت صفت عام است یعنی حالت واپسین بهتر است ترا از حالت نخستین که دایم در ترقی باشی الی آخره ۱۲ مرقات شرح مشکوة

فی بیان ان النبی صلی الله علیه وسلم یرد بنفسه الشریف علی کل من یسلم علیه فی شرق او غرب وبیان الفوائد الشریفة والحقائق اللطیفة المفیدة فی حدیث ما من احد یسلم علی الحدیث فی المشکوة الشریفة وغیرهما

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام

رواه ابوداود واحمد والبیهقی

آن ابوداود و احمد و بیهقی آورده است
از جناب بوهریره که نبی فرموده است

هیچ یکی از امتانم نیست کو گوید سلام
بر من الا رد کند بر من خدا رب الانام

ز پس هر ۱۲

بشنوم که آسمان می نالد و شایان اوست
را ز ازدحام و کثرت املاک هم نالان ویست
میخورم سوگند جائی چار انگشت از فلک
آنچه علمم هست سوگند خدا لو تعلمون
کرد روایت بونعیم از آن حکیم بن حزام
گفت می شنوید آن چیزی سماعش میکنم
گفته اند نی یا رسول الله چیزی نشنویم
گفت می شنوم اطیط آسمان و بایلام
بین انموذج سیوطی گفته جبریل امین
بهر تبلیغ رسالات خداوند مجید
آن خطیب و بیهقی ابن عساکر کرده اند
گر گفتم یا رسول الله باعث شد مرا
یک نشانه از علامات نبوت در تو من
که محادثه و مکالمه با قمر ماه رو
گفت آری من سخنها می نمودم با قمر
چون بگاه گریه میکردم مدارا می نمود
چون بزیر عرش افتادی قمر بهر سجود
این روایت کرد طبرانی باسناد حسن
الکهان از آسمان بشنید آوازی عنیف
گفت کرد امر این ساعت قیامت را خدا
ست ز اسرافیل کو عمده ز حمالان عرش

زانکه عالم خشیه و خوف خدا رجحان اوست
لاجرم اندر اطیط و صوت چون نالان ویست
نیست الا ساجد از جبهه در آنجا یک ملک
خنده میکردید اندک گریه بسیار و فزون
بود وقتی آن نبی تنهای اصحاب کرام
ساخته اسرارها را حق تعالی روشنم
مطلع ما را از آن کن تاکه واقف میشویم
جای تسبیح نه مگر ملکی است در سجده و قیام
چون تحرک کردمی از سدره سوی سطح زمین
آن تحرک مصطفی اینجا همان آن می شنید
این سند تا حضرت عباس که فرموده اند
تا شدم داخل در این دین تو ای خیر الوری
دیده ام در مهد چون بودی تو ای فخر زمن
می نمودی بارها و هم اشاره سوی او
هم قمر با من همیکردی سخنها بسیم
بهر مشغولی ز گریه در سخنها می فزود
گوشهایم صوت و آواز سجودش می شنود
بود بر کوه صفا جبریل با فخر زمن
در فزع از هول آن افتاد آن قلب منیف
که شود قائم بگفتا و لیکن این صدا
از فراز عرش گشته اظهار است نو در شما

سله انموذج اللبیب فی خصائص الحبیب ۱۲

سله ۵۲ کما فی جمع الوسائل للقاری والمواهب ۱۲

پس درین قول نبی تاویل ختم در لازم آ ست — فاضل حازم باین تاویلها رحازم است

التاویل الاول من حیث اللفظ لا المعنی نجلا التاویلات الباقیة فهو فی الحقیقة محققه

بیهقی لفظ خبر الا و قد آ ورده ا ست — در روایت های دیگر لفظ قد مضمر شدا
لفظ رد الله قطعاً جملهٔ حالیه است — حذف قد از حال ماضی قاعدهٔ عربیه است
لفظ حتی محض عطف وازپی تعلیل نیست — پس نظر بر آن خبر از حاجت تاویل نیست
معنیش اینست فرمایدٔ نبی خیر الانام — هیچ فردی نه که بر من میفرستد او سلام
جز در انحالت که حق تحقیق رد روح من — پیش از انم کرده در ماضی از جان و زمن
یعنی داده حقتعالی بعد نقلم زین جهان — باز پس آن روح من دائم حیات جاودان
چون حیاتم مستمر است و ثابت بر دوام — میکنم من هر مسلم رد جواب آن سلام
شد موافق اینحدیثش با احادیث دگر — در حیات آن نبی در قبر گشته مشتهر

له یعنی ... داشت ... دوم
علیه ...

التاویل الثانی

وان مراد از رد روح آن رد سمع آنجناب — بشنود بیواسطه تسلیم و بگوید جواب
لیک مراد از سمع اینجا سمع خرق عاده است — آن خوارق مر ورا حق در دو عالم داده است
بود او را سمع خارق اندرین عالم چنان — می شنید صوت حرکات اطیط آسمان
احمد و هم ترمذی و ابن ماجه راوی است — از ابی ذر از پیمبر کو بطابه نا دی است
من همی آنچه بهبینم که نمی بینید تان — بشنوم من آنچه سمع آن نمی تابند تان
یعنی بینم عجائبهای ملکوت جهان — بشنوم اخبار جبروت ظهر ابنهای آن

له
یعنی ... در مدینه ...
...

التاویل الرابع

یا مراد از روح هست آن فراغ قلب و بال / از شواغلها که دارد آن حبیب ذو الجلال
زانکه در برزخ با حوال کثیره و اشتغال / دارد و بر آن احادیث صحیحه هست دال
زان نظر کردن بر آن افعال و حال امتش / کردن استغفار بهر شان ز عالی همتش
هم دعا از بهر شان کردن پئے کشف بلا / میشود حاصل فرح از غم فرج از ابتلا
سیر کردن هم در ان اقطار و اطراف زمین / تا حلول برکت و منش شود در عالمین
بر جنازه صالحین حاضر شود با نور و زین / ترمذی را خوان شهادت آنفا قتل الحسین
از میان شغلها تسلیم بر وی افضل است / گشته فارغ بال مراد آیت رجح الیش اجمل است
لا جرم فرمود از شغلم کند فارغ خدا / تا کنم رد بر مسلم آن سلامش ز ابتدا

[illegible]

التاویل الخامس

یا مراد از روح باشد خورمی و ارتیاح / که شود حاصل مر او را در صباح و در رواح
آن نشاط و آن بشاشت از سلام مثال ان / میکند رد با کمال خورمی تسلیم شان

التاویل السادس

در نهایه آن محدث جزری ابن اثیر / روح را گفت است هست اندر لغت معنی کثیر
معنی روح رحمت آمد ر د معنی سیر د / لیک مراد از رحمت آن رحمت که باری عطا کرد
بر مصلی بر مسلم بر ان عالی جناب / یک در و دی یک سلامی را دهد ده در ثواب
میکند تقویض آن رحمت آن خیر الانام / تا شفاعت میکند در ضمن آن رد سلام

التاویل السابع

سوی تو نازل شده یک فرشته پیغام اله   بر دگر پیغمبری پیش از تو نامد هیچگاه
در همان آن روز اسرافیل پیشش ایستاد   گفت بفرستاد پیش تو مرا رب العباد
داد در دستم مفاتیح خزانه‌های ارض   امر کرده مر مرا که من کنم بر تو عرض
که روانه سازم من از تهامه این جبال   همره تو میشود سایر چو اسپان و جمال یعنی شتران
گشته یاقوت و زمرد هم زبرجد زر و سیم   دُرّ و مرجان جواهر لعل ای دُرّ یتیم
پس اگر خواهی که باشی تو نبی از ملوک   یا نبی بنده خاص خدا صاحب سلوک
کرد ایما سوی آن جبرائیل روح الامین   کن تواضع ای رسول کردگار عالمین
پس بفرمود آن نبی بنده خاصه اله   بودنم مختار و محبوب است نه آن مال و جاه
مسلم از آن بوهریره نیز از آن بوسعید   کرد طبرانی روایت که رسول الله شنید
صوت هایل از فرود افتادن چیزی ثقیل   در همان آن پیش آن سید رسیده جبرئیل
گفت این آواز سنگی اوفتاده از شفیر   از پس هفتاد ساله شد مقر قعر سعیر
از لب جهنم ۱۲
منکر انصاف ده سید چو آواز بعید   از فراز عرش تا تحت الثری آدمی شنید
پس چگونه تو بعیدش میشماری از قریب   باش از اهل یقین مع دور ساز شک و ریب
چون براه کهکشان از اسرا آن عوارض ها   میشنید این شنود از ما سلام و داد از ما
حال او این بود اندر عهد دو حال صغر   بعد ارتحال حالتش جز این بود حال دگر
حال او در عالم دنیا و برزخ مستوی است   بر حیاتش از کتاب و سنت برهان قوی است

التاویل الثالث

پاک باید روح از صحو و از هشیاریت   زانکه مستغرق و در اتحاد و در شهود
یعنی بد با زبین من خدا ادوم شریف   مشود در محو ز استغراق آن قلب شریف
تا کند رد سلام هر جنیز خاطرش   زانکه باشد حاضرش در دار و تقلب خاطر

یا کنایه هست آن از علم آن خیر الانام   رمز جال مستلم از میان خلق فام

التاویل الحادی عشر

۱۲۵ ...

قسطلانی در مواهب جسته از شبهه خلاص   گفته رد روح عبارت هست از وهان جاص
از جناب حضرت نبویه سوی این جهان   ملتفت میشود حاصل که روحانیت آن
هست این اقبال خاصش علم و شامل هر مکان   گرچه باشد آن مسلمها بر او هر لمحه و آن
اکثر از ده لک ... ضعف آن اندر عدد   میرسد بر هر یکی را التفاتش یا مدد
وه چه نیکو و حسن گفتا جواب این قائلی   که از و پرسید هر حل مشکل سائلی
در مشارق در مغارب لک ... آن زمان   بر همه میکنید تسلیم در یک لمحه آن
پس به هر یک چگونه میکند رد سلام   گو جواب با صوابم مختصر اند کلام
خواند او بیت ابی الطیبه اورا در جواب   یعنی مثل آنجناب آمد مثال آفتاب
کالشمس فی وسط السماء و نورها   یغشی البلاد مشارقا و مغاربا
جرم خور یک فرد قایم هست در وسط سما   در مشارق در مغارب میرسد نور و ضیاء
ریب و شک نکند در این کو اعلم است و اعقل است   حال آن سرور به نزد از ملایک اکمل است
اعتقاد اهل حق اینست جمیع انبیاء   افضل از جمله ملائکهای آن عرش و سماء
بین بعزرائیل کو در آن واحد هزار   روح هارا میکند قبض و بود مشغول کار
می نگردد اشتغالش قبض یکی از دیگرے   آن یکی در شرق دیگر غرب تا تحت الثری
مشتغل اندر عبادات و تسبیح دائما   لا یزال ساجداً او راکعاً او قائما
آن نبی بالیقین زنده است و میخواند نماز   اشتغالش منبود ز اصغاء کلام اهل راز
نیز شاغل نیست او را آن سلام و آن کلام   از یکی مر دیگری را فهم میکن والسلام

التاویل الثانی عشر

یا مراد از روح آن رحمت که در قلب نبی است | بر همه افراد امت خواه شیخ و یا صبی است

مومنان مخلصین را او رؤفست و رحیم | هست او مجبول بر آن خلق او خلق عظیم

لیک گاهی میشود بر خشم و غضبان آن نبی | هر کسی که صادر از وی میشود ذنب عظیم

آن درود و آن سلام هستان بر احباب | موجب تکفیر ذنب و هم میسر للصعاب

پس بفرماید نبی که نیست کس را ز مردمان | خواه باشد نیک یا عاصی ز جمع مسلمان

میسر آسان کننده دشواریها

گرچه بر وی پر غضب باشم من از بهر گناه | چون کند تسلیم بر من باز پس بدهد اله

بر من آن رحمت که دارم من ز بهر امتم | رد کنم بر وی سلام او ز عالی همتم

هست آن بشری عظیمه پس نفیسه فایده | بهر استغراق منفی آمده من زایده

بر همه افراد شامل خواه نیک و خواه بد | حاوی هر امکنه و هر ازمنه دایم ابد

التاویل الثامن

آن امام فاکهانی همچو آن ابن حجر | گفت مجاز این معنی از نطقست اندر این خبر

چونکه روح و نطق باهم آمده متلازمین | کرد تعبیر آن یکی از دیگری از لازمین

گرچه در برزخ نبی زنده است لاشک بر دوام | نیست مستلزم حیاتش نطق او را استدام

چونکه از امت کسی بر وی همیگوید سلام | بهر ردش حق تعالی رد کند بر وی کلام

زانکه کلی نطق او وحی است از پروردگار | آیهٔ ما ینطق تو تا یوحی نگر تحقیق کار

وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ۱۲

التاویل التاسع

یا مراد از رد روح اعلام آن رب سلام | که فلانی بر تو خواند آن درود و آن سلام

التاویل العاشر

مطلع گرده باظهار خداوند جلیل | بر همه احوال خلقان خواه زشت و یا جمیل
در مواهب در آمد و رسالهٔ فتح العزیز | یافته تحریر رو تحقیق کن ای باتمیز
راوی آن ابن المبارک حجة ارباب دین | از سعید ابن المسیب کو هست خیر التابعین
نیم روزی نیست الا جملهٔ اعمال ما | زشت و نیکو هم معاملهٔ دل و احوال ما
میشود عرض بر نبی الله دایم صبح و شام | لاجرم شاهد شود بر ما همه روز قیام
هر یکی را میشناسد او به سیمائی عمل | آیهٔ ویکون الرسول[له] هست برهان دلل
قاری در در مضیّه نیز در شرح شفاء | بر وجود علم در برزخ بشاه انبیاء
از امام حارث و بزار اسناد صحیح | برده اند فرمود پیغمبر بآن قول فصیح
آن حیات دنیویم خیر از بهر شماست | بعد نقلم آن وفاتم خیر از بهر شماست
مینمائید عرض بر من جملهٔ اعمال شما | گر به بینم خیر گویم حمد بر حال شما
ور به بینم غیر آن یعنی گناه و معصیت | گویم استغفار تا الٰہ زبهر عفو و مغفرت
بیهقی و اصبهانی از انس گشته روات | انّ علمی بعد موتی مثل علمی فی الحیات
در کتاب جمعهٔ مرقاة قاری گفته است | در حدیث عرض صلوات نبی در سفته است
نیست مخصوص آن سماع و عرض بعد از ارتحال | انبیاء و مرسلین باشد به آن ارباب حال
سائر موتی سماع آن سلام و آن کلام | مینمائید میکنند فهم خطاب هم مرام
نیز حیاناً ز احیاء عرض احوال و عمل | میشود بر اهل برزخ خواه نیکو یا زلل
آری آری انبیاء را آن حیات کاملست | وارثان انبیاء را خط او فی حاصل است

[له] ویکون الرسول علیکم شهیدا ۱۲

یعنی حضرت ... ۱۲

النجم الخامس فی بیان ان الغیب مختص بالله تعالی ولکن الله تعالی یطلع الانبیاء والاولیاء اهل الاختصاص

یاکنایه رد روح آمد ز استمرار آن
مستمرّ و دایم اندر روز و شب هر صبح و شام
لازم استمرار تسلیمات را رد سلام
لازم رد سلام آمد حیات دایمی
هست این اعلام هست ما از آن خیر الانام
چونکه اثبات دوام ردّ آن تسلیم کرد
چونکه تحقیق وجود و صحت ملزوم گشت
پس چونکه ثابت گشت آن رد سلامش دایما
گفت زین رو فاکهانی شیخ تاج الدین نام
در ثبوت مقصد این تحریر این پس الکلام
از بحار علم و تبلیغ نبی این قطره ایست
گیر این ده وجه در ده تا عشر چشمه روان
ملتقط هست از مرقاة و از شرح شفاء
گشت ثابت زین خبر در هر مکان و هر زمان
خواه بسمع و خواه با اعلام یا دیگر وجوه
نقل بنمود است شعرانی در آن طبقات خود
من ندیدم اکثر از روی کرامت ز اولیاء
هست از کلمات او که او همی گفتی به بعد
جز نگر آن گو که بشنود از نبی رد سلام
هر که او می نشنود در آن زمان محجوب نیست
نیست مخصوص و مقید اطلاع آنجناب
زانکه خالی در زمانی و در زمین هیچ آن
لک هزاران مردمان بر وی همی گویند سلام
واجب و لازم که باشد مستمر و بر دوام
بشنو اینها منکرا چرا اشل بهایم نایمی
بر ثبوت آن حیاتش مستمر و مستدام
پس ثبوت لازم آن دایما تعلیم کرد
پس وجود لازم آن واجب و محتوم گشت
لازمش هم گشت ثابت آن حیاتش دایما
زین خبر ماخوذ هست آن هم بر دوام
در قضا در بلا و در سرا نعمت و عسرت اجل است
از بلا و نعمهای کلمات عظامش قطره ایست
از بحار علم دین آن شریعت را باز دان
و ز مواهب و ز رساله انتباه الاذکیاء
مطلع گردد هم بر سلام ما[1] است آن
قد نقلنا سابقاً فیما ذکرنا رجوعه
گفته عینی شارح کنز و بخاری معتمد
از محمد حنفی شاذلی کس ای کیا
نیست کامل در حصول حال از فقرا کسی
در نماز و غیر آن چون جمع اند و رد سلام
ناقص الحال است نزد آن بر حال انتدبی
بر مسلم بر مصلی بلکه بی ارتیاب

[1] مترجم — بحث بتحقیق نقل کرده ام پیش ازین در رساله مذکور رساله کو ترجمه داده ام ۱۲

ولعله اراد بالغیب المخصوص ہذه الخمسة وعلی ما سواہا یطلع
الاکثر انتہی وفی انموذج اللبیب فی خصایص الحبیب
وکتاب الخصایص وشرح الصدور للسیوطی والمواہب
للقسطلانی وفتح الباری للعسقلانی انه صلی الله علیه وسلم
اوتی [redacted] التی فی ہذه الآیة ولکن امر بکتمہا والخلا
جار فی الروح ایضا انتہی

غیب اسم چیست مستور است و مخفی از خرد / از حواس و از دلائل نی بران راہے برد
غیب بر دو قسم آمد غیب مطلق زان یکی / ہست آن مخصوص ذات حق تعالی بیشکی
نیست مخصوص عطا ہم اسم این غیب آمده / قسم دیگر را اضافی نیز بے ریب آمده
یعنی آن نسبت به بعضے بندگان غیب است لیک / نسبت بعضے شہادت تا که ہمی دانند نیک
ہمچو جوع و تشنگی کامد شہادت دائما / نزد انسان لیک غیب آمد به املاک سما
نیست املاک حاضر ہست آن جنات و نار / نسبت ما یومنون بالغیب گفتا کردگار
پنج چیز آمد مفاتح غیب را اندر نبا / علم ساعة علم باران علم ارحام نساء
علم فردا علم جای مرگ ہم این پنج چیز / خاصهٔ ذات خدا دان علم آن ہے باتمیز
لیک حکمت آیه در لقمان بخوان لفظ خبیر / ہست مخبر انبیاء و اولیا را آن قدیر
ہمچنین تفسیر در مرقاة و در شرح حصین / نیز در تفسیر احمد کرده از رازی رزین
چون بود اسم خدا وزن فعیل آمد خبیر / معنی آن مبتدع است و مخبر اے روشن ضمیر

على غيبه الخاص قال تعالى ان الله عنده علم الساعة الخ
ان الله عليم خبير فی المرقاة معناه مخبرۃ لبعضها من
جزئیاتها لبعض عباده المخصوصین وفی المرقاة ایضاً
یخبر من شاء من عباده ماشاء من امورہ وفی الحرز الثمین
الخبیر من الاسماء الحسنی المخبر بما کان وبما یکون فی التفسیر
الاحمدی اما ما اشتهر من بعض الاولیاء من خبار المغیبات
فکان ان یقول ان العلم بهذه الخمسة وان کان لا یملکه الا الله
لکن یجوز ان یعلمها من یشاء من محبیه واولیاءه لقرینة
قوله ان الله علیم خبیر علی ان یکون الخبیر بمعنی المخبر ای
کالبدیع بمعنی المبدع ویؤید هذا التوجیه ما ذکره البیضاوی
وفی قوله تعالی فی سورة الجن فلا یظهر علی غیبه احداً ای
فلا یطلع علی غیبه المخصوص به علمه الا من ارتضی لعلم
بعضه حتی یکون معجزة له وجعل قوله من رسول بیاناً لمن

از یزید سلمی کرده روایت بیهقی
گفته استسقا مکن از بهر پای مصطفی
گفت خند میکند حق با وجود ترس آن
باز گفتا اسجدا با اسقنا غیث المریع
در مرابد بست تمر با فتاده کمی آن رسول
باز تکرار دعا سه بار کرده آنجناب
یعنی در آنجا که خرما خشک می سازیم ما
چونکه بنموده نقوش التفات آنجناب
گرد با آن پاره های جا برسد خرمها
آسمان باران ببارید که خورشید ننمود
در فصول سابقه دانسته عهد عمر
یا رسول الله برای امته استسقا نما
پس رسول الله آمد شخص را اندر منام
کن خبر او را همین آن پیر سید هست مطر
از علی بن عدی آورده بیهقی خبر
جعفر طیار داده بهره چندین ملک

آمده وفد فزاره نزد قدوه بشر
گشته ارض ما ز قحط آن ظهر سرور صفا
نیز از آیت ظهر انما زرع و غریب تان
بولبابه این شنید ایستاده شد سریع
می برآمد از نقبها خارج از حجره رسول
فی المرابد تمرها گفته سه کرت بولباب
از منافذ پیر و دو بیرون چه میسازیم ما
پاره کرده جامهای خویشتن بر بولباب
در همان آن ز آسمان ظاهر شده آن برقها
کس ندیده هیچ آنی ناگشته هفت روز
بهر استسقا سوی قبر نبی شد یک نفر
گشته اند هالک شوند محفوظ و خوش قصه ای ازینها
گفت رو سوی عمر برگو ز من اقرا سلام
در عدالت زیرکی کن گشت گریان زان عمر
کرد آنکه اهل بیت را بشارت از عمر
که همه طیران نموده نزد بر این فلک

فی بیان باورد من اطلاعه صلی الله علیه وسلم علی ما فی الارحام باعلام الملک العلام و کذا یطلع باعلام الاولیاء الکرام

واسطه اعلام حق واقف شوند آن انبیا | تابع ایشان است اندر خرق عادت اولیا
خوان فلا یظهر علی غیبه ز سوره جن بنین | میکند بر غیب خاص خویش واقف مرسلین
گفت بیضاوی نسازد مطلع غیب خاص | جز بهر آنکو بود پسندیده ز اهل اختصاص
بهر علم بعض آن غیبی که مخصوص وی است | وان پسندیده رسول است و ولی تبع وی است
گفته اندر احمدی که مراد حق از غیب خاص | آن غیوب خمسه در آیه گرفته اختصاص
کرده قید بعض بیضاوی برای احتراز | از قیامت کش اطلاعش نیست کس را ز اهل راز
در مواهب هم به انموذج ذکر شرح الصدور | گفته بوده مطلع بر پنج آن صدر الصدور
اطلاعش داد بر آنجمله رب العالمین | لیک کردش امر کتمان کن نشان بعض دگر
آنچه وارد گشته از صدیقه ام مومنان | که بفرموده هر آنکو کرد اخبار و بیان
که نمیداند نبی آن پنج چیز از علم غیب | افترای محض و اعظم گفت او بیشک و ریب
پس مراد او به استقلال جز رب ودود | نیست علم خمس اصلا تا نه تعلیمش نمود
گفت علامه خفاجی اندر آن شرح شفا | قول حق لا یعلم الغیب بقرآن بی خفا
هست منفی علم غیر حق بغیر واسطه | اطلاع بر آن به اعلام خدا سان ضابطه

فی بیان بعض ما ورد من اطلاعه صلی الله علیه وسلم
و نزل الغیث باظهار آثاره و علامه

آن سیوطی در خصائص این خبر آورده است | که رسول الله روزی این خبر فرموده است
که فلان جا در فلان آن بارد آن باران عام | از منافقها جماعه زو شنیده این کلام
منتظر ماندند تا زان جایگاه آمد خبر | که بباریده فلانی روز در آنجا مطر
معترف گشتند نزد سرور آن اهل النفاق | زادکم ایمان[له] جنابش گفت یا اهل الشقاق

له ترجمه یعنی زیاده کند حق تعالی ایمان شما را و اعتقاد

هست از انسان بسی فرد که فرد کامل است | علم او ما کان و ما یکون را هم شامل است
احمد و طبرانی و هم ترمذی ابن منیع | تا ابی الدرداء ابی ذر برده اینها در رفیع
مے نخبانند پر خود جانور زیر سما | تا قیامت ذکر کرد علمے ازان این‌ها
هست جزئیات این نوع خارج از حد عدد | رو شفا و هم مواهب هم مدارج بین سند

فی بیان ما ورد ان الله تعالی سینه سید الانبیاء ارض موت و هو غیره و کذا یطلع علیه بعض الاولیاء

گفت ام المومنین میمونه را که مرگ تو | هست اندر سرف کان جای زفاف و بر تو
بیهقی ابن ابی شیبه روایت کرده اند | تا یزید بن الاصم اینها خود را برده اند
گفت چون میمونه در مکه ز علت ثقل یافت | گفت بکشیدم ز مکه که دلم زانے یافت
نه آنکه در مکه بمیرم که خبر خیر او رسے | مر مرا داده نمیرم من درین ام القری
پس بیاوردند او را زیر شجره در سرف | یافته بد زیر آن زفاف سرور اشرف
ابن منده نیز آن ابن عساکر آن سند | برده اند تا قبر عکی صحابی اسد
گفت داخل شد رسول الله بر من در مرض | گفتم حسابم که می میرم درین رنج و مرض
گفت کلا تو بمانی باقی و هجرت کنی | سوی ارض شام و پس پیری در انجا بسنی
می‌شوی مدفون تو بربوه از فلسطین پس بمرد | عهد فاروق طبق آن که آن نبی اخبار کرد
ابن سعد آورد از عبد الملک ابن عمیر | سوی حضرت والد نعمان بشیر آورد سیر
یا رسول الله دعا کن بهر نعمان ابن سن | گفت راضی شو که گردد مثل تو در علم و فن
پس بشام آید در انجا میکشد او را یکے | از منافقهای اهل شام بے ریب و شکے
گفت راوی باز عبد الملک ابن عمیر | کشته شد در شام نعمان عهد آل ابن زبیر
گشت وارد آن از طرقهای عدیده در اثر | که پیمبر کرد چندین بار یاد از خبر

بونعیم از ابن عباس این خبر آورده است
نزد پیغمبر بماندم گفت آن خیر البشر
چون بزاید نزد من او را بیار ای آن زمان
خواند اذان در اذن یمنی وا قامت در دگر
نامش عبد الله نهاد و شد مبشر بعد ازین
دان امام هالک آورده ز ام المؤمنین
دارثانم با تو و اخ تو و دیگر دو خت
گفتمش یک خواهرم اسماست دیگر کیست آن
گشت روشن در دلم که دختری است آن بالیقین
خواهر صدیقه کان ام کلثوم است نام

زوجهٔ عباس ام الفضل روزی آمد است
شاد و شوای عامریه در رحم دارد پسر
چون تولد شد ببردش نزد شاه انس و جان
پس بنوشانید او را ریق خود شهد و شکر
اذ نبی به ام فضل که ابو الخلفاست این
مر مر صدیق اکبر گفت در روز یقین
سهم تو پس بنتیا ناقص نیست فضل و هست صحیح
گفت کمل بطن بنت خارجه نیکو بدان
شد تولد بعد فوت آن امام المتقین
مطلع کردش چو خبر ما فی الرحم رب الانام

فی بیان ما ورد من اطلاعه صلی الله علیه وسلم باظهار الحق علی وما تدری نفس ماذا تکسب غداً والمراد من الغد مطلق الاستقبال کما نص علیه ا و ن

مسلم از عمرو ابن خطب این روایت کرده گفت
بر منبر نشسته همچنان تا ظهر ماند
پس ز منبر نشست و خواند تا وقت نماز
بر منبر نشسته تا غروب شمس باز
هر چه کاین است تا روز قیامت در وجود
در معالم خلق الانسان علمه البیان

که پیمبر فجر روزی خوانده و زد خطبه گفت
پس فرود آمد ز منبر ظهر را با ما بخواند
پس ز منبر باز آمد عصر خواند او با نیاز
مخبر صادق شده مخبر درین خطبه دراز
کرد آگه آن علیم السر تعلیم ودود
شد معسر که مراد حق تعالی جل شان

النجم السادس فی بیان معنی النذر من الحقیقة والمجاز وبیان الفرق بین النذر والنیاز وشرائط النذر والاحکام وبیان حکم ما ینذر و یهدی للاولیاء العظام

نذر ایجاب مباحی بر خود آمد از عباد | آن بلفظ از زبان کافیست بهر انعقاد

خواه موافق قصد دل باشد بآن لفظ زبان | یا مخالف نذر واجب می‌شود اندر زمان

چون نکاح و چون طلاق و عتق اندر هزل و جد | نذر شد واجب می‌شود بی قصد گردد منعقد

گر اراده کرد از دل روزهٔ یک روز را | بر زبانش صوم ماه آمد شود لازم ورا

لیک بر دو نوع آمد آن کلامی کز ان | نذر واجب می‌شود یعنی حقیقت یا جز آن

لفظ نذر و صیغهٔ نذرست موجب از ان | صیغهٔ نذرست لله علی ای بدان

یعنی از بهر خدا بر نفس من این لازم است | در لزوم نذر این صیغهٔ حقیقت جازم است

خاص و موضوع است بهر نذر در شرع شریف | غیر موقوفست بر نیت بآن قلب لطیف

نوع ثانی لفظ نذر آمد که میگوید یکی | که علی نذر یا نذر خدا پس بیشکی

هست آن محتاج نیت زانکه آن محتملست | در یمین یعنی قسم هم پس کلام محتملست

گر علی نذر گفتا کرد بر وی اکتفاء | هیچ نیت مر ورا از طاعتی نی پس وفا

نیست لازم بر وی واجب براو بهر یمین | هست کفارت براو منقول اندر نذر نیز

عتق بنده یا نمودن کسوة یا دادن طعام | ده مساکین را و یا سه روز بنمودن صیام

لیک اندر فتح کرده شرط این اهتمام | که نماید ذکر محلوف علیه اندر کلام

یعنی بر من نذر آمد گر کنم کاری چنین | هست کفارت ز بعد حنث لازم از یمین

که شود مقتول این ابن حسین از ابتلا　　در زمین طف که می نامند آنرا کربلا
بین در آن حکم که کرده روایت اینچنین　　آن امام احمد حنبل که ختم المرسلین
چون فرستاده معاذ بن جبل سوی یمن　　گفت شاید این ملاقات آخرست من
چون بیائی باز اینجا خود نمی یابی مرا　　بگذری بر مسجد من قبر من را این سرا

فائده

فاضلا این نیست تا گوید سخن زبون　　با سلیمان از فنون علمها خوانده فنون
هم ز فقه و هم تصوف هم ز تفسیر و کلام　　نقل کرده لیک با تحریف بهر شید و دام
از کتابهای محققان کی توان باطل کشید　　می نزاید والدین را غیر آن ابن رشید
هیچ ابنی دیده گاهی که کره خر دهد　　یا بکاری کشمش را ارزن جو بر دهد
چونکه اجزای قیامت موجب آمد بکیف　　کیف منتج سالبا بگذر این تحریف و حیف
موجب لعنت شمرده اتخاذ مسجدی　　پهلوی قبر نبی یا ولی زاهدی
لعن بر آن مسجد ممنوع با زینتی کرد او　　باز استدلال از مرقاة قاری کرد او
سلب سطری از میان کرد او ز راه نا　　بین جواز و ندب و استحباب اندر آن کتاب
روضه ما بین قبر و منبر گفته رسول　　نیست این امر اتفاقی نزد ارباب عقول
خوان علیهم مسجدا در سوره کهف و ببین　　اتخاذ مسجدی اندر جوار صالحین
آنچه تحذیر هم آمده زین امر گاه　　پس مراد نهی او قبر گرفتن سجده گاه
فهم کردندی صحابه گر خلاف این مراد　　مسجد دیگر گرفتندی در آن خیر البلاد
کی گرفتی خانه عباس فاروق مهین　　تا فزاید وسعت آن مسجد سلطان دین
همچنین گفتا بسی اقوالهای ناسره　　زایف نقل آن نزد صاحب قلب و صاحب باصره
باید آن دینار عیار و سره ناقد بصیر　　فی خرابها المضر منه الی الله المصیر

قال الله تعالی قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا ۱۲

لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد ۱۲

فی بیان عدم لزوم منذور لا یکون من جنسه فرض مستقل

[redacted] وما یکون فی فارة مندوباً

صاحب در رگفته اینک قاعده ای در
بنیست ناذر را لزوم آنچه فرضی جنس آن
نیز تشییع جنازه یا دخول مسجد
در هر سه تا بگفتا نیست لازم همچنین
یا بنا کردن سقایه مسجد و تعمیر وی
نذر آن تکفین موتی یا زیارت قبور
نیست لازم نذر و واجب نه بآن کردن وفا
زانکه فرضی مستقلی نیست جنس این امور
گفت در فتح القدیر و در مختار این چنین
بر منست ایک گوسفند نذر بخش میکنم
زانکه جنس فرضی نیست تا واجب شود
آری در هیئکه گر کرد زاید این سخن
میشود لازم بر او ان نذر را کردن وفا
گر کند نذر ای که مقدر خوانم درود آن یعمل
کرد تصحیح صاحب در ایکه لازم هست آن
نذر ثالث معصیت بالذات نبود نذر تو
گر بود طاعت ولیکن معصیت بالغیر هست

آن لزوم نذر را بنگر تو آن بجز در در
نیست مثل آن عیادت مریض مسلمان
گرچه باشد مسجد اقصی که فضلش بیحد
نذر کردن خواندن قران جنازه مسلمین
کردن احسان یتیمی داشتن توقیر وی
یا نکاح و یا طلاق آن زنی در این امور
همچنین بعد نمازی نذر کردن آن دعا
هست آن مشروط از بهر لزوم آن نذر وی
گفت شخصی در مرض گر میشوم من از این
چونکه به گردد بر او لازم نه آن ذبح غنم
ذبح هدی و اضحیه فرض یا واجب بود
پس تصدق میکنم بر مستحقان گوشت من
چون زکوة فرض جنس صدقه آید لیک خفاء
اختلافست در لزوم آن بنزد آن فحول
مرة فرض است مثلو را از قران یا زخوان
مثل شرب خمر و ضرب عود و نای و دف و زر تو
مثل صوم یوم عیدین بالیقین کان خیر است

گر نماید نیت طاعت و یا ضم میکند ‌‌ طاعتی یا چون تلفظ نذر آن فم میکند

پس وفا کردن بنذرش واجب و لازم شود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ خواه معلق نذر را بکند و یا جازم

گر بگفتا میروم من سوی آن بیت الحرام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هست موقوف وجود نیت دل این مرام

نیتش گر وعده باشد هست مندوب الوفا ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ مقصدش گر نذر باشد هست محتوم الوفا

همچنین هست حکم هر لفظی صریح نذر نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یا کلامی که بآن مفهوم صیغهٔ نذر نیست

فی بیان شرائط لزوم النذر و هی ستة

در در مختار و بحر هندیه فتح القدیر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گفته شش شرط است از بهر لزوم آن نذیر

با وجود این شرائط نذر لازم میشود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ورنه مندوب الوفا آن نذر جازم میشود

یعنی منذور را

لیک اندر معصیت از اصل باطل میشود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یا بود منذور ملک غیر باطل میشود

شرط اول آنکه فرضی از فرائضها بود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از میان جنس آن منذور تا لازم شود

در بخاری شریف از ابن عباس آمده ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که پیمبر بهر خطبه بر سر منبر بده

دید شخصی ایستاده در تموز آفتاب ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ پس بپرسید او ز یاران کیست گفتند در جواب

بو سرائیل است کرده نذر استد در قیام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زیر ظل نه نشیند و نکند تکلم در صیام

گفت گوئیدش تکلم میکند در ظل رود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ می نشیند روزه گیرد نذر او کامل شود

امر کردش بر وفا صوم کز جنس صیام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هست فرضی از فرائض روزهٔ ماه صیام

بر خلاف ترک استظلال و ترک آن کلام ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ همچنین ترک قعود و ایستادن در قیام

نیست فرضی مستقل از جنس و نوع این امور ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ لاجرم ترک وفایش گفت آن صدر الصدور

شرط ثانی فرض کان از جنس منذور آن بود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ غیر تابع مستقل مقصود بالذات آن بود

مثل آن صوم و صلوة و مثل آن حج و زکوة ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ غیر آنها از فرائض کامده مقصود ذات

پس وضو و غسل لازم می نگردد نذر آن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ فرض غیر مستقل چون خواندن قرآن میان

بی [redacted] مرت بی بزای

ز آنکه اشتر تو داخذ مال او جایز نشد
پس پیمبر رفت و آن مسلم منا داشتن نمود
گفت خیانت چیست گفتا جایعم پس ده طعام
پس فدا داد آن مسلمان از برای آن دو مرد
اتفاقا یک زن از انصار هم آمد اسیر
نیز عضبا آمده در دست شان از اتفاق
عادت آن قوم بد انعام را در وقت شام
بد رها در یک شبی آن زن از آن قید و وثاق
نزد هر اشتر که آمد نعره و فریاد کرد
بی رغا و نعره تا پیشش مسخر گشت رام
کافران آگه نشده اندر پیش گشته روان
کرد تا خر جمله را عضبا روانه شد چو تیر
گر نجاتم داد الله بر سر این ناقه پس
در مدینه چون قدوم آورد دیدش مردمان
گفت کردم نذر گر بردی نجاتم داد حق
پس صحابه آمده سوی رسول الله زود
گفت سبحان الاله داده کو بئس الجزاء
نیست لازم آن وفا نذر اندر معصیت
شرط سادس آنکه منذور نباشد مستحیل
گر بگفت امروز هر من هست صوم آن الیوم

مفلح و فایز در آن چین بینه کل الفلاح
پس زبان تحییر اندر صوت و استرقاق شد
یا محمد یا محمد باز پیشش رفت زود
تشنه از آبم بده گفتا همین بود مرام
از صحابه کان تعیقبان آن دو را در اسر کرد
بود امرأة ابی ذر غفاری آن سفیر
بود آن زن نزد آنها بند در قید و وثاق
سفر وی خانهای خویشتن کردی مقام
رفت پیش اشتران که بود در صحن وثاق
نزد عضبا آمد و پیش عاریه از باد کرد
بر سر پشتش نشسته شد روانه بی خطام
بر مراکبهای تشنه تیز از هر سو دوان
کرد نذر از بهر تند اندر آن چین آن سفیر
من بر آینه کنم نحرش در آن چین نفیر
گفته اند عضبا است ناقه آن رسول السرو
نحر بکنم مر ورا بسنم بوی پس من احق
ذکر قصه کرده اند او را انتجت را نمود
کرد احسان ناقه امکن زود نحرش عهد شرا
نه در آن که بنده مالک نیست
مثل صوم امس لازم نیست آنکه زال
لازم الایفا نبود مگر بکر روزه صوم

معصیت شد زانکه آن ترک اجابت آمده
نذر لازم میشود آن صوم را الا مگر
شرط رابع آنکه منذور نباشد فرض عین
چون زکوة فرض و چون صلوة امروز و غدا
نقل آن از ابن همام آورده در فتح القدیر
آن زکوتش ده درم هم بهر دو صد درم
شرط خامس از شرایطها که آن منذور تو
یا نباشد ملک تو خیری و یا ملک دگر
گر بگفت لله بر من از درم یکهزار
مالک چیزی نباشد نیست لازم یک پشیز
در صحیح مسلم از عمران حصین مروی شده
بوده اندر جاهلیت آن عقیل و آن ثقیف
کرد اصحاب از عقیلین مردی را اسیر
ناقهٔ خاصه رسول الله شد آن ناد شتر
پس برو آمد رسول الله او اندر وثاق
گفت بهر چه گرفتی مثل من بهر تاجر را
یعنی آن عضبا که باشد پیشوای کاروان
گفت بگرفتم ترا بهر گناه آن ثقیف
پس گذشت از وی رسول الله و او آواز کرد
بد رسول الله رحیم و بر همه خلقان رفیق
گفت هستم من مسلمان از دل ای خیر الخیار

مر ضیافت که ز حق روز ضیافت آمده
در زمان حال و استقبال نبود قرض و دین
بیاید او قضاء صوم در روز دگر
زانکه خود فرض است بهر او این فرایض از خدا
گر بگفتا گر من بدهد خدا مال کثیر
ما سوی پنج درهم نیست لازم یک درم
زاید و افزون نباید بود از مقصود تو
باشد آن پس نذر لازم نیست و در این صور
مالک صد هست لازم هم بر او صد در شمار
ملک دیگر کس بود هم نیست لازم هیچ چیز
از صحابه دو نفر اسیر ثقیفان آمده
در معاونت و تناصر هم قسم باهم حلیف
هم بدست شان پس عضبا شد اسیر اندر مسیر
بعد تفتیش از غم و اندوه حضرت مرده مر
گفت بر گو حال و شان خویشتن ای شهریار
اخذ کردی نیز با من سابقهٔ آن حاج را
حاجیان را سابق و سالق بود چون سیار بار
گر شده با این قبیله آن قبیله تو حلیف
یا محمد یا محمد در ندا آغاز کرد
گشت رحمش سوی او پرسید حالش آن شفیق
گفت بودی کاش این کلمه بحال اختیار

---

[1] یعنی در قید ثقیفان که قبیله السید در طائف ۱۲

[2] یعنی پیش رو نده حاجیان که بر همه مرکب پیش می رفت ۱۲

هم بعبد الحق که بد شیخ حرمی و امام
قطب کونین سبط سبطین شاه جیلان غوث کل
ثالث ماه صفر از سقته بد یوم الاحد
ایستاد و پس وضو تازه بر قبقاب کرد
نعره و صیحه عظیمه زد و پس انکه در هوا
شد روان یک فرد زان نعلین چوبی در سرا
هیچکس را علم نه کان فرد چه باب خدا
کاروانی گشته پیدا بعد سه ایام و بیست
ذکر رفت ازرده سوی ما گیرید این را استجاب
گفته اند احوال ما همین ثالث ماه صفر
نهب غارت کرده در جا نشسته آن عرب
گفته ایم گر ذکر ما کردیم ما در این زمان
نذر میکردیم چیزی بهر او ز اموال ما
چونکه نام شیخ در حین بر زبان راندیم ما
حمله زدوان سر کو مال زان و ترسان آمدند
گفته اند گیرید و ابس حمله این اموال را
و مقدم مرده بدیم و فتاده بر تراب
کرده بود آن فرد قبقاب یکبوده تر باب
مختصر مقصود از نذری و هدیه و بیست
چون معنی هدیه ثابت گشت نذر را دلیل
بدادن تا بموتی میرسد اجر و ثواب

گفته اند بودیم نزد شیخ خود شیخ الانام
مرشد ثقلین امام خافقین هادی السبل
در سنه پنجاه و پنج و پنجصد اندر بغداد
پس دوگانه نفل را آن سید احباب کرد
کرد القا فرد قبقابش و غایب شد ز ما
گشت پران در هوا بی بال و پر آن همچو تیر
فرد آن قبقاب را بهر چه زد اندر هوا
گفت بابا هست نذری بهر شیخ و شیخ کیست
بهر حریر تو فرو زرد و فرد قبقاب جناب
یافته جمعی ز دزدان عرب بر ما ظفر
قسمت اموال میکردند ما در آن کرب
آنجناب شیخ عبد القادر جیلی سبحان
خو شدیم شد پس صحبت و حید آن احوال ما
صیحه شد شنیده حائرین ماندیم ما
بهر در خویشتن جو پائی درمان مدند
بنگرید آن حادثه صعب شدید اموال را
دیده ام قبقاب را نزدیک شان تر با ب
هر دو آنسر را سراسر ریزه ریزه چون سر
مستعمل هدیه عرف مت بر دو لیست
اشتراک نقطیست آنرا هست در کبریا
عادت اصحاب بوده در زمان آنجناب

فی بیان الفرق بین النذر لله ذی الاولیاء وبین هدیة الاولیاء المعبر عنها بالفارسیة بالنیاز وقد یطلق علیها لفظ النذر ایضا بطریق المجاز

آن نیاز وزن حجاز آمد چو هدیه اولیاء
در طریقه که سوی اسم محمد نسبتش
آمده اطلاق لفظ نذر گاهی بر نیاز
هدیه چون آرد کسی در نزد کبرا عظام
بود معمول و مروج در میان سابقین
قاری اندر شرح آداب المریدین نقل کرد
گفت بودم نزد شیخ و عم خود آن بوالنجیب
که بیاورده باد گوساله شخصی نیاز
رفت تا ذبحش بتعجیل سوی شیخ پیش
قال لیست بالعجل الذی نذر وه لک
فیستم نذر شما آن را بخم اشتبه بمن
صاحب العجل در زمان گشته مراجع از عجل
گیر این عجلت که از عجلت شدم در اشتباه
آن امام یافعی در تکمله آورده ست
نیز آن شیخ ابوالحسن بن یوسف لخمی امام
کرده روایت در کتاب بهجة الاسرار خود

تحفه در روضه ها برهان قاطع بنیا
آمده کرده بیان در روی چنین آن صاحبش
بر طریق استعاره در سخن روی مجاز
گویدش این نذر تو آورده ام بهر سلام
نذر خواندن هدایا و نیاز صالحین
از شهاب الدین عمر شیخ شیوخ سهروردی
دیده ام از خرق عادات یکی امر عجیب
گفت نذر نالک من العجل غذه باتتیاز
آمد و بین یا فصا گفت جمله حال خویش
فی سبیل الاشتباه صاحب النذر سلک
از بر شیخ علیه بیتی مو ده نذر من
عجل دیگر را گرفته گفت شیخ اجل
انه لک قد نذرت للعلی بیتی خانه
از مشایخهای عظمی او روایت کرده است
مشتهر در قرات وهم در تحدثات آن امام
تا ابعمان حریفینی رسانیده او سند

حضرت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی که پیر و عم حضرت شیخ شیوخ است قدس سرهما ۱۲

یعنی نذر کردیم ما برای تو این گوساله را بلکه این بخصوصیت در میان ما و نزد ما خود ۱۲

در بحر الرائق ۱۲

آنچه در فقه است ثابت کاتخاذ این طعام / هست ده روز اول روز ثالث بر انام
هست شایان گر مقید التکلام شان بود / نوع خاصی را که مکروه اتخاذ آن شود
اجتماع آنچنان حاصل شود از خاص و عام / اهل میت از حیا و کره میگیرد طعام
یا بود غایب یکی وارث و یا باشد صغیر / یا رضا معلوم نبود گرچه او باشد کبیر
آن صحابیه ضیافت کرد و هدیه آن رسول / تا ثواب آن میت برسد گردد قبول
زین خبر ثابت شده کز اتخاذ آن طعام / بر طریق هدیه باشد روز اعراس کرام
خوردنش جائز بود مر هاشمی و اغنیاء / میرسد اجر و ثوابش هم بجمع اصفیاء

فی بیان احکام ما یتخذ من الطعام فی اعراس الکرام

آنچه در عرس نبی اعراس اشیاخ کرام / می پزند آن نان و حلوا نیز اصناف طعام
دعوت عامه کنند و مجمع خاص و عوام / اغنیاء فقراء و علماء نیز سادات عظام
گر کند نذرش کسی خواهی معلق آن بود / یا بود غیر معلق نذر مطلق آن بود
چون طریق هدیه غالب اندر آن مسلوک هست / هست و در خوردنش سید غنی صعلوک هست
آری آری گر بوقت نذر میگوید یکی / میدهم صدقه بفقرا ملک سازم تا یکی
میشود واجب بر او آن نذر را کردن وفا / نیست جائز خوردنش مر هاشمی و اغنیاء
فاضل قدسی در آن مورد که در شان مولد است / گفت در عرب و عجم عادة قدیماً آمده است
از همه اطراف و اکناف زمین روم و شام / مصر و حرمین و یمن در مولد خیر الانام
محفل اعظم همی گیرند در وی خاص و عام / مجمع علماء مشایخ وان امیران احترام
می پزند اطعمه انواع و اصناف کثیر / حاضر از غایت تعظیم و اعزاز کبیر
هست از تعظیم علماء و مشایخ هاشان / از پی آن محفل اشرف بسی عالیشان
که ابا نکند کسی ز ایشان در اتیان و حضور / بر امید نور و برکاتش در ادراک سرور

صاحب مشکوة آورده است اندر معجزات / بیهقی کرده روایت در دلائل از ثقات

نیز ابوداود از عاصم که او ابن کلیب / آمده کرده روایت از پدر یعنی کلیب

او روایت کرد از مردی که او انصاری است / گفت همراه رسول الله که او مختار هست

از برای آن جنازه مصلی بیرون شدیم / بر لب قبرش نشسته ما همی دیدن میم

پس بدیدم بر حضورش رسول الله بود / حافران قبر را امر و وصیت می‌نمود

هان بکن این جانب پاو سرش قبرش وسیع / چونکه بد فارغ گشت راجع شد از انجا آن شفیع

کرد استقبال داعی چون مراجع شد رسول / از زن میت بنا منزلگاه تشریف نزول

پس اجابت کرد آن اصحاب همراهش شدند / مستقل در دعوت یا تبع طفیلی آمدند

چون طعام آورده شد بنهاد دست خود رسول / پس نهاده دستها خویش را اهل قبول

پس همی خوردند تا دیدیم آن شاه ملوک / لقمه اندر دهان بگرفته فی فیه یلوک

می نه بینانید و گردانید اندر دهان / پس بگفتا که بیابم لحم شاة آنچنان

که گرفتندش بغیر اذن اهل و مالکش / در بهای آن شاة فرستاد است پیغام زنش

گفت بفرستاده ام اندر نقیع سوق غنم / تا خرم من گوسپندی را که و بخشش میکنم

گوسپندی چون در آن بازار خود نامد بدست / زر خریده گوسپندی نزد همسایه بد است

پس فرستادم که تا بخرم ورا بدهم ثمن / بود غایب در سفر بفروخت زوجه او بمن

از فضولی هیچ چون موقوف اذن مالک است / بود غایب لحم متغیر بسیر بعا مالک است

لاجرم فرمود آن سرور علیه السلام / للاساری الکافرین اطعمی هذا الطعام

ظاهر و باهر بنزد هر کسی و هر غبی است / بر پیمبر صدقه محظور است این هدیه نبی است

نیز روشنتر بنزد هر ذکی بغیر خفی است / کاین طعام از بهر متوفی از آن تخت و فلست

خورده بد آنرا نبی گر مانعی نامد به پیش / لاجرم بنوشته قاری اندر المرقاة خویش

بهر فقرا ار بگیرند بعد موتی آن طعام / هست مندوب حسن مستحسن همین این سلام

ع
یعنی در دلائل النبوة
بیهقی جلیل جلیل است ۱۲

ع
یعنی در دهان مبارک خود
... ۱۲

معنیش این نذر للهست لیکن آن ثواب
یافته تائید این تاویل از آن دو اثر
آن نسائی و ابوداؤد هر دو راوی است
گفت گفتم یا رسول الله ام سعد مرد
پس کدامین صدقه افضل هست گفتا در جواب
در زمان اندر مدینه کند او چاهی ز آب
از برای ام سعد و صدقه لله ای کیا
آن ابوداؤد از صالح کاین در رسم است
تابعی بصریست آن مرد صالح همچو نام
ناگهان دیدیم مردی را در سان بیت الحرم
نام آن قریه ابله هست مشهور انام
گفت در قاموس قرب بصره آن یک قریه است
بود آن مرد بوهریره خاصه آن یار نبی
گفتمش آری شهر ماست آن قریه قریب
کیست ضامن میشود از بهر من او از شما
خواه دو رکعت خفیف اندا و یا چار رکعت از نماز
کز شنیدستم خلیلم را که او بوالقاسم است
که همی فرمود بهر شهر که یزدان عز جل
یعنی از آن مسجد عشار کاندر شان هم قدر
کن تامل نیک تو ای منصف صاحب ذکا
هذه لابی هریره هذه لام سعد

مرد ولی را که تعیین کرد زارباب لباب
که مشکوة شریفه بر دو گشته مستطر
ز ابن عباده که سعد اسم و نسب انصار است
مادرم بوده است احسانهای او نتوان شمرد
افضل صدقات صدقه آب هست اندر ثواب
هذه لام سعد گفت یعنی آن ثواب
نذر لله و ثواب آن برای اولیاء
راوی آمد که کلامش بهر حرمت مرهم است
گفت رفتیم از برای حج سوی بیت الحرام
گفت در پهلوی تان یک قریه هست چون ارم
ضم همزه و یا بخوان آن را تو با ادغام لام
یک بهشت دنیوی آن قریه خودبی مریه است
بد ملازم مر ورا او داییاروز و شب
گفت در آنجا مسجد عشار مینی بس عجب
که در آن مسجد بخوانند او نمازی بهر ما
هذه لابی هریره باز گوید از نیاز
معطی فقه است حق و او مرا نا قاسم است
در قیامت میکند مبعوث شهدا از محل
غیر آن شهدا مساوی نیست با شهدای بدر
بینهٔ غفلت ز گوشت دور کن از دل و کار
بنگر و شک و تردد کن رها از دل تو بعد

حدیث شریف

حدیث شریف

یعنی نزدیک و زمینه ۱۲

یعنی این نماز برای ابوهریره ۱۲

فعله صلی الله علیه وسلم ایمانا

والله اعلم ۱۲

وز زمان آن ہمایون شاہ شاہ ملک ہند   خوجہ محمود از خلفائی شاہ نقشبند
در ہناؤ در عزاہا ہیچکس او نامدے   ہر کسی بہر زیارت در حضورش آمدے
آرزوئے اجتماعش کرد سلطان بارگاہ   امتناع از اجتماعش خواجہ کرد و ترک جاہ
کرد الحاح آن ہمایونشاہ بہ بیرم خان وزیر   حیلہ سازی از بئے ایتان آن خواجہ کبیر
کرد بسیاری تفحص آن وزیر از مردمان   گفتہ اند ناید بجائے ہیچگہ خواجہ زمان
جز دران محفل کہ در مولود آنشاہ انام   باکمال اہتمام آید و بالتعظیم تام
کرد سلطان امر اسباب ملوکانہ ہمہ   جمع میکن ساز آمادہ صنوف اطعمہ
جملہ اصناف عطر و عنبر و مشک و بخور   تا بمولد کن مہیا از برائے و سرور
روز مولد فرش کردہ آن فروش عالیہ   ہم عیان داکار در قصور عالیہ
گشت حاضر خواجہ بہر مولد خواجہ دوکون   گشت ناظر در ضیافت دید حاضر جملہ لون
پس گرفت سلطان بدست خویش ابریق از ادب   وان وزیرش برگرفتہ طشت از توقیر
پس بشستہ دست خود آنخواجہ وخوردہ طعام   زان تواضع شاہ را دادہ خدا جاہ تمام

فی بیان تاویل العلماء اذا وقع النذر الحقیقی باسم الاولیاء

ور بود مقصود از آن نذر ارباب صلاح   نذر شرعی حقیقی کامدہ در اصطلاح
خاصہ آن نذر است از بہر خدائے عزوجل   نیست جائز بہر غیر وی بآن کردن عمل
پس بایں معنے باول ہست نذر اولیاء   کردہ اند تاویل آنرا آن ائمہ اتقیاء
گوش کن تاویل را تو از ذوی علم فحول   یافتہ تائید آن تاویل از اصحاب رسول
احمد جیون در آن سنہیہ تفسیر خود   گفت نذر اولیاء را ہست تاویل اسد
گر کسے گوید نموم نذر من این مال را   از برائے آن فلان صاحب مقام و حال را

دوستی دوستانم دان تقرب سوی من ‌‌ ‌— ‌ دوستی این و آن باید همه بر بوی من
لاجرم من دوست دارم دوستان دوستان ‌— ‌ میشوم سمع و بصر هم رجل ید در عون شان
از صورهای صحیحه نذر گر لله هست ‌— ‌ آن ثواب آن برای اولیاء الله هست
صاحب آن بحر رائق کز امید واثق است ‌— ‌ وان کتابش از کتابهای فقیهان فائق است
نیز در آن هندیه که جمع عالمگیر است ‌— ‌ در کتاب در که مختار است هم تسطیر هست
کرده اند تحقیق آن جمله ائمه ناقدین ‌— ‌ نذرهایی که به اسم اولیاء زاهدین
می برند سوی ضرایحهای شان یعنی قبور ‌— ‌ آن دراهم شمع و زیت و نحو آن دیگر امور
قصد ناذر گر بود در آن نذور اولیاء ‌— ‌ آن تقرب سوی حق وان مصارف اولیاء
لام در للشیخ نذری مثل للفقراء بدان ‌— ‌ انما الصدقات للفقراء بقران باز خوان
یعنی هر صدقه که واجب چون زکوة و نذر هست ‌— ‌ مصرف آن آن مساکین اهل فقر هست
نذر لله و مصارف آن فقیران انام ‌— ‌ که ضمان منتسب هستند سوی آن کرام
آن بعبد بهر حق گر قصد ناذر بود ‌— ‌ قصد صرف آن سوی فقرا حاضری بود
پس صحیح و جایز آن نذر است نزد آن کرام ‌— ‌ ور خلاف آن بود پس بخلاف فتوی حرام
در نشادی هندیه گفتا که مردم آن نذور ‌— ‌ که برند سوی مراقدهای اشیاخ و قبور
هست آن نذر ور اول حق دارها شان ‌— ‌ صرف آن واجب بر ایشان است نی بر غیرشان
هست فضلی بعض ایشان بر ایشان دگر ‌— ‌ فاضل اند در علم و تقوی وارثی باشد مگر
پس اگر موجود نبود کس ز اولاد مزور ‌— ‌ صرف کرده میشود آن نذر بر خدمه قبور
لیک گر موجود نبود کس ز خدام قبور ‌— ‌ بر فقیران مسلمان تا شود صرف آن نذور

النجم السابع فی بیان ان الشرک الذی هو مرادف للکفر علی قسمین شرک فی الربوبیة واشراک فی الالوهیة

[illegible]

خوان صلاتی نسکی تا آخر تمام تو / اعتراف [illegible] بر ما انصاف ده تمام تو
چون صلوة وصدقه وطاعات تمام است بس بر / از برای بو هریره کی نمازی خواند کس
بس مراد آن صحابی است کان صدقه و نیاز / بهر تست واجرش بهر مولی بالمجاز
اسوة فیهم لنا بس قول ما این نذر را / کرده ام للشیخ یعنی آن ثواب واجر را
بس اضافه هست للادنی ملابسه ای تمام / کو کتب الحجر فاء مثالش بی طول از اتمام

إنّ صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله

فی بیان حکم ما یاتی به الناس الی مراقد الاولیاء من الاطعمه والامتعه والنقود وغیر ذلک من الاشیاء

آنچه می آرند نقد وجنس اکثر مردمان / بر مراقدهای ارباب ولا وصالحان
گر بود آن بر طریق هدیه وطرز نیاز / نزد فقها وائمه نیست شکی در جواز
ور بود نذر حقیقی چند صورت اندر آن / آن یکی محظور آمد باقی جایز بدان
قصد ناذر گر بود نذر از برای آن عزیز / از تقرب یعنی از راه عبادت بلمز در
نزد فقها هست آن محظور وممنوع حرام / اتفاق است اجماع بر همین از آن کرام
لیک اندر در نوشته در کتاب الذبح این / لا نسئ الظن نحن بالفریق المسلمین
ظن بد بر مسلم را تقرب میکند / سوی انسان بل تعبد جمله بهر رب کنند
ان بعض الظن اثم گفته حق رب الانام / زان شده بر مومنان بردن گمان بد حرام
آن شهاب الدین امام تمه شیخ ابن حجر / کرد تحقیق آن محقق این کلام معتبر
اندران فتح المبین کان هست شرح اربعین / در حدیث بو هریره کز نبی رسیده تعین
گفت پیغمبر که فرموده خدای ذوالجلال / عبدی یتقرب الی بالنوافل لا یزال
یعنی چو بنده قرب زاید شده دار سوی ما / در سه اصناف نفل وآن تطوع سیما
آن موالات ومحبت از برای اولیاء / که احباء من انده وحب شان قرب ولا
دوستی وهنا بنم دان تقرب [illegible] / دوستی این وآن یه همه بر بوی من

یعنی بدگمان نبریم ما بفریق مسلمانان

یعنی هر آینه بعض گمان گناه است

واما اصناف الآخر من الشرك كالحلف لغير الله والتطير والريا المعبر عنها بالشرك الاصغر فليس مراد الآية خلافاً لما زعمه النجدية

آنچه لا يغفر ان يشرك به فرموده است
همه اهل کلام و اهل التفسیر العزیز
بغیر این دو شرک نامرزد خدا اگر گناه
اگر بخواهد غیر توبه بخشد آن رب غفور
شرک اصغر که ریا کردن بود اندر عمل
یا گرفتن فال بد از طیر و از هر نشان
لیک این اشراک غیر شرک نامغفور هست
فرقه نجدیه غیر این دو اشراک کهاند
اکثر آن اشراک تام و اجبات و یا سنن

پس مراد حق تعالی زان همین دو شرک هست
متفق هستند ایشان بر همین مقصود نیز
غیر این دیگر همه آمرزد آن آمرزگار
ور کند توبه نماید عفو بیشک بالضرور
یا بخوردن حلف از غیر خدای عز و جل
وز مکان و خانه یا از بعض ایام زمان
صاحب آن همچو عاصی آمده بارز هست
مخترع نجدیه عمد کردند آن بیباکها
یا بکرده و محترم کرده آن اهل فتن

فی بیان جواز التسمية بعبد النبي وعبد الرسول وغلام النبي وغلام الرسول واشباهها بل جزم بعض ارباب الالباب بالندب والاستحباب

تسمیه عبد النبی را مطلق اشراک و کفر
کرده اند اطلاق فرقه نجدیه از مکر و نکر

بحمًا انّ التّوحید توحیدان توحید الرّبوبیّة وتوحید الالوهیّة

هست توحیدت دو شق توحید رب یا ایزدی
یعنی آمد اینهها را آفریننده یکی
شرک هر دو قسم نیز آمد همیدان ای اخی
شرک اندر آفرینش جز مجوسی نیست غیر
مشرکان را فیان اشراکی آمد شان
لاجرم کردند تکلیف امم آن مرسلین
هیچ کس زانیان نگفته تا نزا انتقال
کافران اشراک اندر بندگی آمد و بس
کافر ار گر بگوئے آسمان این زمین
گوید او که آفرین از خدا اینجا هست

وان دگر توحید معبود و آله العلمین
نیز معبود بحق مر خلق را یک بیشکی
شرک اندر آفرینش شرک اندر بندگی
خالق شر اهرمن را آن یزدان گفت خیر
در الوهیت فقط از بندگی آن تا بن
لا آله الا هو الله گفتن از صدق و یقین
کر بگویند انه لا رب الا ذو الجلال
مشرک اندر آفرینش نیست از ما هیچ کس
آفریده کیست دین خلق و جهان و عالمین
اینچنین ایزد تعالی هم بقران گفته است

في بيان ان المراد من قوله تعالى ان الله لا يغفر ان
يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء هذان الشركان
أعني الاشراك في الربوبية والالوهية ويعبر عنهما
بالشرك الاكبر اذ مرتكبهما قد كفر ولذا اتفقت كلمة ارباب
العقائد الدينية ان المراد بالشرك في الآية الكريمة
الكفر مطلقاً سواء كان شركا او لا شمل ها نية النبي وتقرا

شد لقب مر شیبه را از نزد وی عبد المطلب
لاجرم تقریر کرده بر جواز مثل این
تسمیه امثال این اسم گر قصوری داشتی
عادت آن سرور عالم همین بود از قدیم
ترمذی از عائشه کرده روایت آن فصیح
امام ابن سعد کرده سهل نامش حزن بود
چون تغییر داد او اسماء زشت و نکر را
شارح در شیخ عابد سند و انصاری است
گفته اندر تسمیه عبد النبی قصد کسی

لیک معنی عبد را اینجا است مملوک کسب
تسمیه کردن جناب صاحب شرع مبین
اصل این شیخ منهوا اندی این بگداشتی
کر مبدل بانتی اسم حسن جائی میسم
داشت عادت که تغییر داد ای از اسم قبیح
کر وجمیله عاصیه را از عزیا اصرم زرعه بود
پس منیداد ی تغیر او اسم شرک و کفر را
هم مدرس در مدینه آن حبیب باری است
گر تو افتح باشدش باید ثواب آن لبی

فی بیان جواب من تکلم فی قول شیئاً لله

آنکه کرده گفت گو در شیئاً لله آن سخت
نست دارم یاد من این مسئله را از قدم
مر فهم آن کنم نسبت آگر یا هم ظفر
وجه آن شاید طلب کردست چیزی از کسی
هست عدم کفر رجح زانکه تاویل این بر ان
اینکلام شارح و مبانیه این البراست
گفت اندر شرح فقه فاضل قاری منقل
در حق تکفیر حجت نیست آن از نا قلش
نیز ظاهر چون نباشد آن دلائل بل خفی
هم مصرح گفته در فتح القدیر و بحر نیز

شارح و مبانیه آمد کلامی کرد سست
دیده ام مسطور در جا ولی نا سے شدم
گفته بعضی خشیه کفر است بعضی قد کفر
از پے آنکه آمد او غنی از هر کسی
ده تو چیزی بهر اکرام خدا جل شان
لیک پس اشکالها اندر کلامش منضمراست
شد محرر آنچه در کتب فتاوی ها نقول
چونکه نا معلوم و مجهول آمده آن قائلش
اعتباری نیست مر آن نقل اهمرد دنی
اعتباری نیست غیر مجتهد را ای عزیز

عبد بنده آفریده آمد و مملوک نیز
خوان لقرآن من عبادکم و ببین اندر حدیث
من عبادکم بمعنی بنده مملوک خوان
هر دو معنی روا در تسمیه عبد النبی
رو بشرح فقه اکبر از علی قاری نگر
بود نام عبد النبی بسیار کس از اهل دین
نام شیخ صاحب [illegible] بود آن عبد النبی
هان مبر ظن نکو در حق جمیع فاضلان
ابن ابن عم آن خیر الرسل خیر الانام
رو در اسماء الرجال صاحب مشکوة بین
گفت عبد المطلب ابن ربیعه کو پسر
هشت احادیث از نبی بی واسطه مروی ازو
چونکه در خیر القرون از خیر امت آن خیار
در مشهور [illegible] آن نبی این اسم را
عبد را معنی درینجا هست مملوک و محب
اصل نام جد پیغمبر که عبد المطلب
او بعبد المطلب مشهور گشته زین سبب
شیبه را در یثرب اندر حفظ مادر داده [illegible]
مطلب رفته به یثرب بعد هاشم شیبه را
بود شیبه لیک پس گشته هر کرا زعمش
[illegible] اینچنین ملک است و هم اکرم

نبی عبد [illegible]
صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وصحبه
وسلم

هم محب و دوست است معنی آن ای با تمیز
عبد دینار و درم را هان بشو نیز و خبیث
عبد درهم را تو معنی آن محب هست و در دان
معنی اول فقط اشراک می دان ای غبی
معنی ثانی روا از معنی اول کفر
در کتاب [illegible] که [illegible] در اول [illegible]
متن را از [illegible]
ان بعض الظن اثم رو در قرآن [illegible]
مرد را اصحاب عبد المطلب کردند نام
اندر اسماء صحابه ذکر کرده اسم این
هست حارث را که عبد [illegible]
در صحیحین [illegible] ذکر جا ها [illegible]
نام کردند [illegible]
کرده جاری [illegible]
هست هاشم را برادر [illegible] آن مطلب
نسبت مشهور [illegible]
زانکه هاشم را چو جان [illegible]
مطلب آنگه گفت [illegible]
بر شتر کرده سوارش در پس پشت و در [illegible]
کرد استفسار [illegible]
برگرفته [illegible]

آنچه خواندن حرام است نیز عطایش حرام
ثابت از مفهوم این شد آنکه هر جا که عطا است
بلکه ثابت با وسیله نام حق آمد سوال
گفت در مرقاة قاری نیز آن عبد الحکیم
آن خدای عادت ما این هست اندر ماه و سال
مردمان ترسید ز ان الله که در کل حال
گفت اندر بحر مواج عادت قوم عرب
سائلانرا مطلب مقصود هست از این مقول
ایشد شخصی چو گویندش نشین الله تو
در صحیحین در حدیث ابرص و اعمی نگر
گفت اسألک بالذی رد علیک البصر
گفت خذ ما شئت دع ما شئت و الله العظیم
زین حدیث و از کلام بحر ثابت بیشکی است
حاصل آیات و احادیث رسول الله هم
نیز مستعمل قدیماً درمیان صالحین
آن شهاب الدین عمر شیخ شیوخ سهره ورد
یعنی از آن بوسعید کو بحر از او شهیر
وقت فاقه دست خود میکرد ممدود و سوال
یعنی انجا هست چیزی لله برای کردگار
شیخ شعرای که تلمیذ سیبویه هست او
شیخ سید احمد بدوی که مشهور عرب

آنچه فعل آن محرم همچنان طلبش حرام
جایز و مندوب هم خود طلب کردن روا است
چون تساءلون به گفتا القرآن ذو الجلال
درمیان حاشیه بیضاوی از فکر سلیم
با وسیله او ز یکدیگر نمودن آن سوال
از شما از یکدگر بو سالتش باشد سوال
بر سوال از یکدگر بوسیله آن نام رب
باعث و حامل شود مسئول را آن بر قبول
اعطی شیئاً لمرضاة الله هی نیک خو
آمد اعمی را ملک در هیئت و تشکل بشر
گوسپندی را که باشد هر مرا زاد سفر
شاق نکنم هر چه می گیری تو لله الکریم
اسألک بالله طلب لله در معنی یکیست
بر جواز شیء لله دال بر وجه اتم
اولیاء کاملین و فاضلین عاملین
در عوارف او ز قم صوفیه این نقل کرد
هست از طبقه سوم آن صاحب قلب منیر
نزد و رها ثم شیء لله همی فرمود باز
از برای او همه اعمال را کن مرد کار
کرد در طبقات خود تحریر این آن نیکخو
هست چون مرطند تا وارد شد آن محبوب ز

اندران ابواب تکفیر یکی از مسلمین / زانکه لازم نیست آن تقلید او بر مومنین
گفت خیر الدین رملی در فتاوی خیریه / صاحب درر است استاد و فیوضش جاریه
آنچه گفتا شارح وهبانیه در وجه کفر / هست وجه نادر و بس عجیب و شی نگر
مصلح در خاطر احدی نه این از مسلمین / بلکه ذکر الله بی تعظیم رب العلمین
هست اندر شیء لله گر تو میخواهی مثال / انّ لله خمسه را خوان تو قول ذو الجلال
گفت بیضاوی که ذکر الله در منقول کریم / بهر تعظیم و تیمن هم تبرک آمد علیم

فی بیان ان من جوز قول شیء لله قد تمسک بالآیات الکریمة مثل قوله تعالی واعلموا انّما غنمتم من شیءٍ فانّ لله خمسه وللرسول ومثل قوله تعالی واتّقوا الله الذی تساءلون به والارحام

بر جواز شیء لله اهل آن بلد حرام / کرده استدلال بحدیث نبی خیر الانام
ترمذی و نیز ابو داود و حاکم راوی اند / بو امامه گفت گفتا آن نبی اندر نوید
من احب لله هر کو دوستی دارد کسی / از برای حق که محبوب حقیقة اوست بس
نیز ابغض لله یعنی دشمنی این آن / باشدش هم از برای آن خدا و نه جهان
نیز اعطی لله یعنی میدهد او چیزی بکس / از برای حق که انعامش رسد در هر نفس
پس بگردانید او ایمان خود را با کمال / از برای حق او همچو چون جمله مقال
آیه انّ صلوتی را تو تا لله خوان / جمله افعال حیات خویش را لله دان
وجه استدلال چون اعطای شیء لله هست / موجب تکمیل ایمان و رضاء الله هست
پس روا کردن طلب چیزی پی الله هست / زانکه قاعده از قواعدها کزان ثابت است

هست در شرح شفا که ابن تیمیه بسی — کرد تفریط آن مفرط به خلاف هر کسی
گفت سفر کردن برای آن زیارت رسول — غیر جایز ایک مطعون شد هم بر این مقول
گفت بعضی از ائمه از ضرورات دین — آن زیارت منکران بالضرورة از کافرین
گفت قاری گرچه افراطات اندر این مقول — صوب وفق همین باقاعده اهل القول
زانکه منعش که بر وی هست اجماع کرام — کاو نه هست آنکو که آنرا گفت خطوه ور آن
زانکه آمده تر از آن که هست تحریم مباح — اتفاقاً کفر نزد اهل آن علم و صلاح
آنچه مروی در صحیحین گشته از خیر الانام — منع از شد رحال الا سوی سه مقام
مسجد اقصی و مکه مسجد خیر الرسل — گفته اند علمای دین مقصود آن نهی رسل
اینست که جمله مساجد در شرف متساویست — غیر ثلثه که هر یکی را فضل دیگر جاوهی است
نیست حاجت از سفر کردن بغیر این سه جا — از مساجد حصر دان نسبت بآن این مرتجا
لیک حصر این سه نسبت با مساجد آمده — زانکه تاکید زیارت مشاهد آمده
مختلف هستند در فضل آن قبور انبیاء — نیز متفاوت قبور اولیاء و اصفیاء
مختلف اغراضهای زائران آن قبور — چون زیارت کردن علمای زنده در امور
مختلف باشند به انواع مقاصد پس اگر — گشت زائر آن یکی را نیست مانع از دگر

خاتمة الرسالة في بيان ان الرسالة والنبوة قد ختمت بنبينا صلى الله عليه وسلم خاتم النبيين كما اخبر الله تعالى في كلامه المبين ولا يوجد ولا يمكن نبي بعده وتغيره محال ومن قال بامكانه هو زنديق وضال

از سنه هجری گذشته سه صد و سی و چهار
التماس آن عامه بود از وی هر کسی
نقل کرد آن مولوی معنوی در مثنوی
خواجه بر میگشت اندر شهر زنبیلی بدست
برتر از کرسی و عرش و لامکان اسرار او
در بدر این شیخ دین و قطب می آرد نیاز
در کفش زنبیل و بر دروازه قبر شد زنان
انبیا و مرسلین هر یک همین فن میزنند
قم صیر الله قم صعوا الله شان دمی زنند
شاه ولی الله دهلوی در کتاب انتباه
بهر انجاح مطالبها و مقصود آن فرمود
ختمی شد شیخ عبد القادر جیلی سبحان
شیخ عبد الحق محقق گفته علما و شیوخ
طالبان خویش را کردند تا کردند ختم

از ملا دغره می آمد است تا شیخ مشتمار
ختمی شد ختمی شد هر کسی گفته بی
از محمد سری قطب دولی غزنوی
ختمی شد ختمی شد خواجه توفیقست
ختمی شد ختمی شد بر مکان بد کار او
بر خلاف بر لامکان صد و زیر اتیم باز
اخلاق خالق جان می بجوید تا نان
خلق مفلس کد به از آن مفلسان شا گفته اند
باز گون بر نصر و الله النصر و المدمی تمند
گفت فرقه قادریه خاصگان بارگاه
ختم ادعیه و سور کرده مقرر در طریق
الصد و سیم یا زیاده کرت مینوشتند شان
در طریق قادریه فته اتیان رسوم
کرده اند ختمی شد یکهزار از عدد

فی بیان ان السفر لزیارة النبی صلی الله علیه وسلم سنة عند الجمهور و واجب عند بعض اهل السنة و عند الفرقة الزندقة النجدیة شرک و بدعة

آن سفر بهر زیارت کردن قبر رسول
از سنتهای موکده نزد آن جمهور است

گفته واجب اکثر از ارباب آن فقه و اصول
شرک و بدعت نزد نجدیه که قوم زور را

زین همین قایل شود کافر که گفته از مری   دریکی باز ازمنه واقع نبی دیگری
هست بعد آن نبی خاتم آخر زمان   نیز کافر میشود هم قایل امکان آن
هست تحقیق کلام تو ربشنو اینقدر   گوش کن المحال اقوال وگر خواهی اگر
شاه ولی الله محدث دهلوی اندر کتاب   کان به تفهیمات موسوم است وخود لب لباب
گفت انا ضیه بدیه ایجاد تشخص مفاض   آنچنان که خواست آن فیاض من فیضه فاض
خاص گشته در تشخص نیست ممکن دیگری   که مشارک می شود باوی نظیر و همسری
در الی فاده عود تکمیلیه هم اقتضا   میکند تشخیص شخص و آن کمال ما مضی
زین سبب ممکن نماند که بود پیغمبری   بعد ختم المرسلین که نیست ارسال دگر
همین بیان این سخن از من شنو صغا بکن   آن همراز و عشاقت ترک کن غوغا مکن
ما خلقت منه اکرم در حدیث قدسی است   پس نظیرش نی خلیل و نی کلیم و عیسی است
شود نظیرش نیست در آینده ممکن در وجود   چون بقرآن خاتم پیغمبران وصفش نمود
خاتم آمد فرد لاحق نزد آن ارباب فن   همچو اول فرد سابق وان بغیر ریب و ظن
در اصول فقه بنوشتند اهل اجتهاد   گر بفوج و لشکر خود گوید آن سلطان داد
هر که اول از شما شد اندرین حصن حصین   یابد از من بخشش بسیار نقل آنچنین
گر شود داخل دو تن اول درآن حصن منیع   مستحق نشوند زانکه غیر فرد دو تن اند
بعد از ان گر داخل قلعه شود یک فرد هم   نیز نبود مستحق بخشش صاحب کرم
زانکه سابق نیست آنکس گرچه او یک فرد هاست   لایق آن فرد سابق کو دلیر مرد هست
گر کسی حالف بگوید اول عبدی که من   میشوم مالک مر او را هست خرانند زمن
میشود آزاد آنکو گشته مملوک اولا   در دو اول پس سوم مملوک شد تنها خلا
چونکه اول ما خلق نوری نبی فرموده است   نیز آخر بعثه ختم النبیین بوده است
فرد سابق فرد لاحق او است این سخن که قایل   پس نظیرش غیر ممکن بل محال و مستحیل

گفت در شرح شفا قاری جوان ابن الحجر
طالب آن معجزه از مدعی کافر شد ه
استحالهٔ آن نزد وی علوم گشته بالضرور
تو لیشتی در کتاب عقیده المعتقد
هرکه گوید بعد پیغمبر نظیرش ممکن است
گفت باری انبیا را آن محمد خاتم است
اینقدر منع گر کردم تا مباد ابی رهی
زانکه زندیقان همی آرند ظاهر کرد این
لیک یابند این رو حق تعالی قادر را
یعنی امکان نظیر آن امام المتقین
کس ز اهل سنت منکر قدرت را مگر
که ما شد یا نباشد همچنان باشد که گفت
مانند گفت التقول لدی آن اگر
کذب اخبار خدا باشد محال و ممتنع
کذب اخبار خدا زین ممتنع بالذات هست
چون خبر داد خدا ختم النبیین احمد است
منکر این مسئله خواهد بدن شخص شقی
بر رسالت معترف این شخص می بود اگر
از براهین حججها نکه ثابت شد بدان
هست او پیغمبر آخر زمان و خاتم است
هرکه گوید بعد او نبی یا هست او

من طلب من مدع من آیة فلقد کفر
زانکه جائز داشت امکان نبی آن بعد
لیس یمکن مثله اصلا فدع هذا اللغو
با دلیل نقلی و عقلی موزه منتفی
منکر تنزل حق و کافر و لا یومن آ
منکر آن کافر است و نیز حق را کاذب
گو بود زندیق اندازد کسی را در
که کنند انکار ختم آن امام المرسلین
بر همه اشیاء و جمله خیر از وی
میکنند اثبات زین رو آن نفر لو
حق تعالی میکند اخبار از چه
خوان فمن اصدق من الله وعده دیر
یس اخبار الهی کی تبدل یافت
ممتنع گردد از آن ضد چرا ی
کذب لازم ضد امر ثابت از آیات
غیر او بودن دگر خاتم محال و العد
معتقد اصلا نباشد در رسالات
در خبر صادق شمردی شک کرد
از نبی اصل نبوت نیز ثابت شد
هرکه در این شک کند در اصل نیز اند
یا بخواهد بود کافر میشود بی گفت

گفت زان آورده ام این آیه اندر ابتدا   حمد حق و نعت پیغمبر همه گرد و ادا

في بيان تحقيق ما ذكره المحقق القاري في شرح الفقه الاكبر
وقد قيل كل عام يخص كما خص قوله تعالى والله على كل شيء
قدير بما شاء ليخرج ذاته وصفاته وما لم يشاء من مخلوقاته
وما يكون من المحال وقوعه في كائناته والحاصل ان
كل شيء تعلقت به مشيته تعلقت به قدرته والا فلا فلا
يقال هو قادر على المحال لعدم وقوعه ولزوم كذبه
ولا يقال غير قادر عليه تعظيما لادبه ثم هذا العام مخصوص
بخلاف قوله تعالى فانه بكل شيء عليم فانه باق على
العموم شامل للموجود والمعدوم والمحال
والموهوم انتهى

بین شرح فقه اکبر کز علی قاری است
گشته مخصوص و مقید آن شیء است ای مرد را
تا شود خارج شیء ذات و صفات آن قدیر
نیز خارج میشود آن شیء ز مخلوقات وی

کل شیء پیش از قدیر در کتاب باری است
با اراده و خواهش حق حیث لا یوجد وا
خوان نسی الله شیئا لا کالاشیاء ای نظیر
که نکرده حق مشیت مطلقا ایجاد وی

اول و آخر بخلق و بعث و روح و جسم و دین
خوان منزه عن شریک در قصیده برده تو
آن جلال الدین رومی مولوی معنوی
بهر این خاتم شده مر انبیا را که بجود
گفت در مرصاد نجم الدین رازی اینچنین
اول اندر بد هست و اول اندر عود هم
بود نخل کون را تخم و همون میوه و ثمر
قد جعلتک فاتحاً و خاتماً هم از خدا
نیز در آن خطبه که در مسجد اقصی بخواند
کرد قاری تلمسانی نقل در شرح شفا
گفت یا اول و یا آخر علیک السلام
گفت ای جبریل این جمله صفات باری است
امر کرده مر مرا گویم سلام این چنین
گرد شق اسمی ز اسما و وصفی از صفات
اولت زان گفت که تو اولی از اصفیا
باطنت زان گفت که هم ترا بیاق عرش
پیشتر از خلق و پیدا کردن آدم صفی
امر کرده مر مرا خوانم صلات هم سلام
ظاهرت زان گفت ظاهر کرد ان شرع و دین تو
اول و آخر خدا و ظاهر و باطن همان
ذکر در خطبه معارج کرد شیخ دهلوی

نیست کس مانند او در اولین و آخرین
بین کتبها ائمه سیر کن صد مرده
اندر این معنی چه نیکو گفت اندر مثنوی
مثل او نه بود و نی خواهند بود اندر وجود
در خصائصها نعت آن امام المرسلین
بود سالار شد قافله سالار آمد در عود
خوان تو نحن الآخرون السابقون اندر
در شب اسری مراد را آمده اندر
قد جعلنی فاتحاً و خاتماً با حمد را
آمده جبرئیل روزی نزد شاه انبیا
نیز یا ظاهر و یا باطن تحیات مد
گفت ایشان هم بر تو از اذن الهی جاری هم
فضل داده زین صفات بر جمیع مرسلین
بهر تو ای مظهر ذات و صفات پاکدامن
در وجود آخری در عصر و ختم انبیا
ثبت کرد پیش از وجود آسمان و ارض و فر
از هزاران سال بنوشت هست از الله
خوانده ام صلوت بر تو در هزاران الف
بر همه ادیان و عالم بر همه آیین نو
در تو هم این چار صفتش جمع شد ای رهنما
جای حمد و نعت این اسماء آن رب و

خاتم النبیین

شیخ نجم الدین رازی برگزیده عارفین / گفت زانشد آن رسول الله ختم المرسلین
زانکه دارد دین حق آن باطنی و آن ظاهری / شد مقیم ظاهرش در علم دین هر ماهری
اولیا و عارفان خود حافظ آن باطن اند / زانکه بر اسرارهای حقتعالی فاطن اند
لاجرم حاجت نمانده سوی ارسال رسل / عالمان و عارفان هستند چون هادی سبل
از نبی ایما باین فرموده آنحضرت است / شیخ در ان قوم و خویشان چون نبی در امت است
نیز فرموده است آن شاه همه پیغمبران / وارثان انبیا اند عالمان و رهبران

اشارة الی اسما بعض المشایخین المشهورین الذین اقاموا باطن الدین المتین

اولیا بنموده حفظ باطن از دین / بیشمار و بیعدد هستند آن اهل یقین
مثل حسن بصری و داود طائی ابن زید / همچو آن معروف کرخی سید قوم آن جنید
شبلی و ذوالنون مصری بایزید و هم سری / ابن ادهم بوالحسن نوری و سهل تستری
کرخی آن محی دین نبی بعد هزار / شمس او تابانست بر افق علی لایزال
چون قدمگاهش رقاب اولیا با صفاست / پایه اش از رفعت مایان رتبه اش عالیست
ابن سطین قطب کونین شیخ کل اندر کل است / از دو دریا نبی بشگفته خوش آن غنچه گل است
هذه قدمی نگفته جز به امر کردگار / گشته زان منقاد امرش اولیا و نامدار
صدهزاران اولیا و زاهدین و عارفین / گشته اند از خرمن ارشاد فیضش خوشه چین
آن امام یافعی در تکمله و هم آن امام / یوسف لخمی زبان همه نوشته اینکلام
قطب وقت آن شیخ علی هیتی همه گوید زمن / رفته ام با غوث اعظم قطب کل فخر زمن

کان من شاء الا الله لم یکن بالم یشاء
نیز خارج میشود و آن که وقوعش شد محال
مثل آن مثل و نظیر آن شد عالیجناب
حاصل آن شیء که مشیت را تعلق شد بر آن
و آن مشیت را تعلق نیست بر جنس اگر
پس نباید گفت قادر هست حق بر آن محال
هم نباید گفت قادر نیست از بهر ادب
بین به ابراهیم یتقضی و یشفینی به حق
و آن ز تقدیر خدا بر فعل شر و خیر را
گر بگوید خالق شر نیست کافر میشود
میر سید گفت در شرح مواقف این مقال
یعنی از عدم وقوع آنچه داده او خبر
گر اراده میکند تعالی زد و شق نیست آن
لازم اخبار حق و آن ممتنع بالذات هست
آن علی قاری محقق گفته در قول سدید
می نگیرد قدرت باری تعلق با محال
شرط قدرت را اراده و آن اراده [illegible] خواهش از خدا
لاجرم در سلسله آن عارف جامی بگفت
بعد از آن اوصاف باری قدرت کامل بود

هکذا جا در فی الخبر عند الائمة قد فشا
یعنی از عدم وقوعش کرد آگه ذو الجلال
که محال آمد که مستلزم بود کذب کتا[ب]
شد تعلق نیز قدرت را بر آن این نکته [illegible]
نیز قدرت را تعلق نیست بر آن [illegible]
غیر واقع دان که مستلزم بکذب ذو الجلا[ل]
خوان بیده الخیر شر از وی بدان بر[illegible]
کردن نسبت مرض را ذم صنعت خو[illegible]
حلو و مر نیک و بد دان جمله نفع و خیر
ور کنند نسبت باو شر بی ادبانه [illegible]
که اراده حق به ایجاد محال آید محا[ل]
نیست ایجادش مراد آنجه داد گ[illegible]
یا شود موجود یا نه در سخنتین کذب [illegible]
عجز صانع اندر آن وجه دوم اثبات [illegible]
کرده اش تالیف بهر منع آن خلف [illegible]
که مشیت را تعلق نیست بر آن جمله حا[ل]
در تعلق هر دو مستلزم نگنند از هم [illegible]
در عقاید نامه چون در عقاید [illegible]
مر مرادات الهیه همه شامل بو[د]

[illegible] بود هر چه [illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible] است [illegible] نزد [illegible] در حدیث [illegible] آن [illegible]

فی بیان حکمت [illegible] صلی الله علیه و آله و صحبه

فی بیان ما ورد من الاحادیث الصحیحة فی مدح اهل السنة والجماعة وانهم هم الفرقة الناجیة وان علمائهم هم الذین اقاموا ظاهر الدین والشریعة وان مشائخ الطریقة والاولیاء ارباب الحقیقة هم العمدة من بینهم والزبدة

آن ابوداود و احمد ترمذی اسناد برد
مفترق آن امتم هفتاد و سه ملت شود
هست آن فرقه جماعه سالکان راه هدی
چند قومی کان هواها در رگ و جان ساری شود
از گزند آنسگ سودائی مجنون بود
همچو آن سگ کے شود مجنون و میمیرد ازو
میکند تحذیر آن سر در سرای اهل دین
کز سرایت میکند در تو همان آن ابلهی
گفت در مرقات قاری حق ولی بی منت است
هست آنرا ظاهری آنرا شریعت نام هست
نیز آنرا باطنی نامش طریقت آمده
آن طریقه هست منهاج و طریق آن خاصه را

تا جناب آن رسول الله که او ارشاد کرد
آنهمه در نار جز یک ملت در جنت رود
غیر ایشان مے برآید زمره اهل هوی
همچو سریان جنون کلب کان طاری شود
آن کلب ساری شود هر مفصلے را اندرو
گر کسی آمیزد در سم و جنون بگریزد ازو
بر حذر شو از مصاحبت فریق ملحدین
چون کلب در صحبت صاحب برسی آن در ناریه
اهل حق فرقه ناجیه اهل سنت هست
شرع مر عامه و مر خاصه را آن عام هست
هم خلاصه خاص با اسم حقیقت آمده
وان حقیقت هست معراج خص الخاصه را

حجره ما نیز آن ابن بطو شیخ بقا
مرقد آن احمد حنبل امام اجتهاد
بین میدیم که بر آمد آن امام از قبر خویش
خلعتی خاصی بپوشانید او را آن امام
مفتقر مستند و ... علم یک فعل از فعال
یافت استغراق روزی در میان تربت شیر
گفت گشتن فتح و داد این بان نقفاد باب
وسعت بر در با ازانها از زمین تا آسمان
آن ضیاء الدین و دین پیر ضیاء نور کرد
از شهاب الدین عمر روشن طریق سنت آن
آن معین الدین چشتی چون ... است
بر سر مین از بهاء الدین آن تاج بها
شیخ نجم الدین کبری که ابو الجناب است
صد هزاران جان ز ... نجم ... شد مهتدین
آن شه بهدا است همه ان طرق ... سلوک
اندر علم ظاهری و باطنی ربانی است
شاه همدان سید چون شاه مردان علی
گرد تجدید بنای مسلمانی از آن
گشت سیاح همه عالم سه بار از امر سر
در فتحیه از آو آب حیات و آب روح
چونکه تشریف ... از ... نبویه یافت

تا زیارت کرده باد و حجره آن خویش ...
بوده اش ... ملک ... محفوظ او
آن شهاب شیخ را نعم کرد او یا سید خویش
گفت یا شیخ عبد قادر سوی تو حمله آتام
علم شرع علم حقیقت علم حال و فعل حال
چونکه سیر شاه ... زین سر گشت بر ... آن
حمله از علم لدنی بر دلم لب لباب
آن حقایق و آن معارف باز فرمود ...
شهره گرد آن ... بستان ... آن شهره
چون شهاب چون عمر ... گوید آ
شد معین ... کفر بند را در هم شکست
از اصفهان ... بهاء
نجم الکبری هم منکر کذاب مست
سالک چون شد منظور او شد عارف از زاهد
فاخر فخر ... گشته آن فخر ملوک
در مجاهده و مکاشفه ... تانی اسعت
رافع اعلام دین و دافع شر ...
بانی اسلام شد او را لقب اندر جهان
تا کند تعمیر ... العالم آن ...
بر اولی الالباب کرد فتح ابواب فتوح
... الفتحیه یافت

[illegible]

الامۃ وورثوہ کابراعن کابر منذ زمان السلف عصراً بعد عصرٍ
من التقلید بارباب المذاہب واہل الاجتہاد قال حجۃ الاسلام
وما احدثتم بالاولاد والاحفاد الاقتداء بالاباء والاجداد
اذ آباء المسلمین کانوا علے الصراط المستقیم والسداد بخلاف ما قال
اہل الکفر والعناد وجدنا آباءنا علے امۃ وانا علے آثارہم
مقتدون فی الرد علیہم ابو الملۃ والدین بقولہ لقد کنتم واباءکم
فی ضلالٍ مبین فی المشکوۃ الشریفۃ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون
کذابون یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباءکم
فایاکم وایاہم لا یضلونکم ولا یفتنونکم رواہ مسلم فی المرقاۃ
الدجال کثیر المکر والتلبیس یعنی سیکون جماعۃ یقولون للناس
نحن علماء ومشائخ ندعوکم الی الدین وہم کذابون فی ذلک
قولہ یاتونکم من الاحادیث ای یتحدثون بالاحادیث الکاذبۃ

آن شریعت خدمت وطاعت نصیب ابلها سزا ‌ ‌ ‌ وان طریقت حظ دل از علم وآن عرفا سزا
وان حقیقت هست مر ابدان جانها را نصیب ‌ ‌ ‌ از مراقبه ومشاهده رویت دل را حبیب
وان شریعت التزام آن عبودیت بود ‌ ‌ ‌ وان حقیقت آن مشاهده رویت بود
وان شریعت دان قیام وامتثال با امر ‌ ‌ ‌ وان حقیقت دان شهود ناقضی وناقدر
ابن ماجه از انس راویست هم ز ابن عمر ‌ ‌ ‌ که بفرموده رسول الله آن خیر البشر
پیروی بکنید اندر اعتقاد ولیک زیر ‌ ‌ ‌ مر سواد اعظم اسلام ومر جمیع کثیر
احمد حنبل روایت کرد از ابن حنبل ‌ ‌ ‌ که بفرموده رسول آنکه خدای عز وجل
هست شیطان گرگ انسان همچو گرگ گوسفند ‌ ‌ ‌ شاذه وقاصیه یاجون ناحیه را دگزند
شاذه آن شاتیکه نفرت میبرید از رمه ‌ ‌ ‌ ناحیه اندر کنار وقاصیه دور از رمه
دور باشید از شعاب ووادیه راههای تنگ ‌ ‌ ‌ باجماعه وعامه اهل سنن بزنید چنگ
آن ابوداود واحمد از ابی ذر راویند ‌ ‌ ‌ گفت گفتا آن رسول اکرم صلعم وپند
هر که فارق میشود از جماعه مسلمین ‌ ‌ ‌ قدر شبری یعنی اندر هر یکی ز احکام دین
ترک بکند آنچه جماعت آن اسلام را ‌ ‌ ‌ خلع کرد از عنق خود او ربقه اسلام را
یعنی کرد او نزع از گردن قلاده انقیاد ‌ ‌ ‌ رفت در تیه ضلالت دور از راه سداد
ترمذی ز ابن عمر کرده روایت اینچنین ‌ ‌ ‌ که بفرموده رسول الله ختم المرسلین
جمع نکند امتم را آنخدای عالمین ‌ ‌ ‌ بر ضلالت هم ید الله بر جماعه مسلمین
یعنی حفظ ونصرت وتائید آن پروردگار ‌ ‌ ‌ هر که شد شاذ وجدا شد شاذ اندر قعر نار

فی بیان انه یلزم للشخص الاقتداء فی العمل والاعتقاد لما وجد علیه الآباء والاجداد من اهل العلم والسداد ولما اجمع علیه

سید طحطاوی اندر حاشیه در گفته است — بهر تحقیق علوم دین چنین در سفته است

اتفاقاً فرقهٔ ناجیه اهل سنت است — منحصر در چار مذهب این زمان آن ملت است

هر که خارج هست از آن چار مذهب این زمان — هست او از اهل بدعه و نار بیشک و گمان

صاحب بحر اندر اشباه این تحریر کرد — بهر تحقیق آن محقق اینچنین تقریر کرد

آن مخالف با ائمه چار مذهب از امور — هست با اجماع امت هم مخالف بالضرور

شد مصرح اندر آن تحریر آن ابن همام — منعقد گشته بر این اجماع آنجمله کرام

هر چه آمد آن مخالف چار مذهب را عمل — نیست جائز کردن آن اندر کثیر و در اقل

زانکه آمد منضبط آن مذهب آن هر چهار — کثرت اتباع ایشان در بلاد و انتشار

هست فتوی در حق جاهل بجائی اجتهاد — در حق آن مجتهد والله اعلم بالسداد

گفته است در تقریر که شرحست آن تحریر را — در کفایه نیز بنموده است این تقریر را

نیست جائز عامی را اخذ کردن و رعمل — مر حدیث و ظاهرش زیرا که آمد محتمل

که بود منسوخ یا مصروف از ظاهر بود — عامی که در شناسائی آن نابهر بود

واجب آمد لاجرم او را رجوع سوی یکی — از فقیهان ائمه دین بلا ریب و شکی

نیز در تیسیر که شرحی ز تحریر آمده — نزد جمهور ائمه دین به تقریر آمده

هر کسی کو مجتهد مطلق نباشد لازم است — کردن تقلید گرچه فاضل است و حازم است

گرچه در بعضی مسائل باشد و بعضی علوم — مجتهد در ترک تقلیدست نزد شان ملوم

فی بیان ان الحق واحد عند اهل السُنة فوجب تقلید واحدٍ معین من الائمة الاربعة والا یلزم الخبط والخروج من الضبط وابطال التکلیف من الحل والحُرمة

ويبتدعون احكاماً باطلة واعتقاداتٍ فاسدة فاياكم
اي ابعدوا انفسكم عنهم واياهم اي ابعدوهم عنكم لا يضلونكم
اي لئلا يضلونكم ولا يوقعونكم في الفتنة قال المظهر في
الحديث دليل على حقية اجماع الامة انتهى

کرد روایت مسلم از آن ابو هریره در میان
میشود کاین گروهی حیله دجالان بوند
سکینند دعوی علم وهم مشیخت رفع شان
که نشنیدید آنرا نی شما از گوش خویش
نفسها خویش را دارید دور از آن فرق
تا نسازند مر شما را مثل خود گمراه ضال
ابتداع احکام باطله را نمودن از گذاف
آنچه بر آن نا فتید آبا و آن اجداد خود
بر بهان تا ثابت قدم باشید در اسنخ زینهار
گفته در مرقاة مظهر گفته آمد این دلیل

گفت فرمود آن رسول الله در آخر زمان
مکرشان بسیار وهم ملبسین کذابان بوند
می بیارند مر شما را از احادیث آنچنان
نه پدرهای شما گاهی شنیده آن ز پیش
نیز سازید آن گروه را دور از خود در طریق
هم شما را می نیندازند در فتنه وضلال
با جماعه سابقه اسلاف کردن آن خلاف
از عقیده صالحه و اعمال نیک اندر سند
ان ز دست خویش نهید اتباع آن کبار
که حق هست اجماع امت هست آن خیر السبیل

في بيان ان الفرقة الناجية في هذا الزمان منحصرة في اتباع الائمة الاربعة

آن سیوطی رحمة الله علیه گفته است
که همه در مدح بو حنیفه سفته است

این بشارت وارد اندر وی هست در حق امام
سوی فارس آمده چون انتساب آن همام

گفته اند از معجزات مصطفی دو اعظم است
آمده قرآن عظیم و هم ان امام اعظم است

شیخ سهل ترکستان آن قدوهٔ ارباب دین
گفت چون آید مسیح از آسمانها بر زمین

میدهد فتوی بوفق مذهب او آن مسیح
مستمر در مدت چلسال بر قول صحیح

در فصول سته بنوشته است خواجه پارسا
هم میان در مختار است امیر در رساء

در ائمه های دیگر مثل نعمان کس بدی
هیچ کس زانها یهود و یا نصاری کی شدی

گفته در اشباه و در که این سخن تحقیق هست
بو حنیفه سابق دین همچو آن صدیق هست

همچنانکه اجر آن خلفاء اجر مسلمین
هست او را تا که قایم میشود آن یوم دین

همچنان اجر همه فقهاء و اهل اجتهاد
بو حنیفه راست از حق تا بآن یوم التناد

شافعی گفتا که مردم شد عیال آن امام
در قواعدهای فقه و نیز در علم کلام

گفت قاری هست ترتیب ائمه دین چهار
در فضیلت مثل آن ترتیب فضل چار یار

بو حنیفه آن امام اعظم از کل افضل است
باز مالک شافعی پس این امام حنبلست

صاحب بحر اندر ان اشباه این تحریر کرد
نقل از شفعوی نیز ازینه چنین تقریر کرد

شافعی چون حنفی شد باز سوی مذهبش
گشت عاید بایدش تعزیر آن مذهبش

نقل اندر شرح اشباه کرد حموی آن کلام
که در آن فتح القدیر آورد آن ابن همام

منتقل از مذهبی با اجتهاد و با دلیل
موجب تعزیر و آثم هست ادنی قال و قیل

پس بغیر اجتهاد و حجت کردن انتقال
هست لائق تر بآن تعزیر ای نیکوخصال

فی بیان آن شفاعة الانبیاء والاولیاء حق ثابت بالآیات الصریحة والاحادیث المشهورة الصحیحة وانکرتها النجدیة

گرد و تشنیع سفهاء نقل قاری نه کلام
هست واجب بر مقلد که کند تعیین یکی
در جمیع آن و قائلیها و جمله آن فروع
نیست جائز آنچه خواهد از هوا نفس خود
زانکه این تجویز بیشک موجب آن خبط هست
زانکه اندر مذهبی چیزیست مکروه و حرام
گر بود مختار در تقلید هر دو بالضرور
حل و حرمت منتفی زان فی الحقیقه میشود
قاعده و هم فائده تکلیف زان باطل شود
صاحب بحر در از علامه قاسم ناقلست

گفته بعضی از ائمه بحر تحقیق مرام
مذهبی را از مذاهب در عمل خود پیشکی
ملتزم باید سوی آن متبوع خود هر آن رجوع
گاه ازین مذهب بگیرد گاه ازین از نیک و بد
لازم آن فی الحقیقت آن خروج از ضبط
جائز و ممنوع باشد نزد آن دیگر امام
قید حل و حرمت آن گردد مرتفع از آن امور
باعث نفی تکالیف شریعت میشود
لاجرم تلفیق کردن در عمل باطل شود
که به اجماع همه حکم ملفق باطل است

فی بیان ان تقلید الافضل اولی و افضل بل کثیر من العلماء
ومنهم الامام احمد بن حنبل یمنعون تقلید المفضول مع وجود الا
فانه یاخذ بفتوی افضل الرجال عند عامة الفقهاء قال الفا
فامامنا الاعظم وهمامنا الاقدم افضل ثم الامام مالک لا
من اتباع التابعین

در صحیحین نیز اندر ترمذی وارد شده است
که اگر ایمان بنزد آن ثریا بدی
میگرفتی دین و ایمان بیشک آن فحل فحول

بو هریره گفت تحقیق آن نبی فرموده است
مردی از مردان فارس زود آنجا آمدی
بهر ارشاد خلائق نیز میکردی نزول

بل موافق با قوعدهائی اهل اعتزال
هر سه نوع کردند تقسیم شفاعت آن گروه
آن سوم بالاذن ما کرده نفی اولین
کرده نفی محبت هم وجاهت آنچنان
در مثال آن محبت گفته زوجه و آن وزیر
حق منزه از وزیر و زوجه است اند وجود
خوان تو بحکم ذکر خوان سوف یاتی الله بقوم
کرده تفسیر وجهها آن مفسرها چنین
یعنی شفاعت بالمحبت بالوجاهت را صفیا
تر تا لیکنه اگرچه نجدیان خود قائل اند
معنی بالاذن کرده آنچنان قوم حرد لن
کرد مسلم این روایت زان آن عمرو بن عاص
چون تلاوت کرد آن آیه که حق رب جلیل
من تبعنی انه منی وحکمه فی الامور
نیز خواند آن آیه که عیسی شفاعت کرد نیز
رفع کرده بر دو دست خود ز عالی همتی
یعنی تکرار ارحم امتی واغفر لها
یا اشاره هست در تکرار لفظ امت این
اولین امتش هست آن صحابه و تابعین
یا بود تکرار لفظ امتی از بهر آن
آن حقیقی امتش هستند این خیر الامم

موجب ترک ادب هم با خدای لایزال
آن شفاعت بالمحبت نیز از جاه و شکوه
بی دلیل و حجتی ان قوم بر تلبیس و شین
نیست شایان نسبت آن سوی معبود جهان
کرده تمثیل وجاهت نزد سلطان و امیر
لیک اثبات محبت هم وجاهت او نمود
تا بجوید وجهها هم به مبین بگذار توم
در شفاعت حسب جاه انبیا در یوم دین
ثابت از آثار و کتابها آن بذات کبریا
لیک تفسیر و معانیها شان لا طائل اند
کز عقل و شرع و سنت جمله آمد بر دلیل
که شفاعت کرد پیغمبر ز بهر امت خاص
از حکایت زان شفاعت که نمود آن خلیل
مثل حکمی من عصانی انک انت الغفور
ان تعذبهم بخوان تا انک انت العزیز
بعد اللهم گفت او مکرر امتی
کن قبول طاعت ایشان بخش آن جرمها
مغفرت کن ای خدا هم آخرین چون اولین
آخرین امت آخر زمان تا یوم دین
امت حکمیه را چون آن حقیقی وه امان
گفت کنتم خیر امة حقتعالی ذو الکرم

وعدوها شرکا کالمعتزلة الردیة

آن شفاعت ثابت از آیات و آثار رسول — مستفیضه شایعه متواتره نزد فحول
نجدیه از جهل آن شرک ابوجهلش شمرد — هولاء شفعاؤنا اصنام را چون زعم کر[د]
فرق بین در میان زعم باطل قول حق — آن شفاعت ز اصفیا ثابت به نزد اهل [حق]
گرچه موقوفست بر اذن آن شفاعت کبریا — لیک مأذون لی ز حق اند اندر شفاعت انبیا
بین تو شرح فقه اکبر ز علی قاری است آن — هم طوالع بین که از قاضی بیضاویست آن
کرده این تحقیق که امر خداوند رفیع — مر نبی را آمده مر مومنان شو تو شفیع
خوان تو و استغفر لذنبک آیه تا والمومنات — اذن بهر مومنان را داده خدای پاک ذات
نیز کرده نهی ز استغفار فرقه کافرین — خوان تو ما کان آیه تا یستغفروا للمشرکین
لاجرم بیضاوی و دیگر مفسرها در این — آیه طه که الا من اذن گفته بینین
معنی اذن شفاعت آنکه تعیین کرد حق — آنجماعه مسلمین هستند بهر آن احق
کافران لائق نیند آنرا به دو تنزیل مبین — نی شفیعی هست نی نافع شفاعه شافعین
حاصل آن محتاج اذن مشفوع آمد نی شفیع — زانکه دارد قرب جای او بدرگاه رفیع
رو ببین تفسیر سوره لقمان ز عبد العزیز — معنی اذن بودن مشفوع مسلم ای عزیز
مختصر معنی اذن آن شفاعت بعضیان — کرده اند تعیین مشفوعین را اندر بیان
ور بود مقصود از اذن شفاعت که شفیع — هست محتاج اجازت او بدرگاه رفیع
مر شفیع ما است واقع اذن هم موعود هست — بهر کسی در مقام نام آن محمود هست
خوان عسی ان یبعثک قول خدا و هم ببین — در صحیحین معنیش هم از شفیع المذنبین
نیز گفتا میشود واقع ز عالی همتشم — آن شفاعت از پی اهل کبائر امتم
زعمتان این که شفاعت از برای متقین — بلکه از بهر خطاکاران و بهر مذنبین
آنچه کرده معنی اذن آن گروه نجدیان — وان مخالف با قواعدهای دین شد عیان

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی
شاهی که بود دلو اعفرانش ...
کس را نرسد نهد بحرفش انگشت
توقیع شفاعت است جسم پاکش
از غایت قرب مهر دارد برپشت
اللهم اغفر لراقمه

گفت کردم یاد مست رشدم گریان از ان
گو عجیبم را ترا تحقیق ما راضی کنیم
در حق آن امت غمگین نه گردانیم ما
گفت شیخ دهلوی در شرح مشکوة شریف
آن شفاعت که حکایت کرد آن رب جلیل
باز دو بالکنایه و رمز نیست آن نه صریح
گر عذابشان کنی هستند بنده ای کریم
گفت ابراهیم هر کو او ز من عصیان نمود
و آن رسول با شفاعت از علوست
[illegible] آمد ز طاعت شان [illegible]
لاجرم اندر شفاعت با وجاهت جزم کرد
لن نضیق یا رسول الله جاءک [illegible]
اذ تجلی الله باسم المنتقم لا اشتفق
بعد ما جارت بنو آدم الی آدم صفی
ثم یاتون الی نوح ثم حولن لدیه
ثم موسی ثم عیسی من لدیهم یتقون
کل رسل قد یحیبوا اذ هم استشفعوها
اذ تشکوا منهم کل لدیک یستغیث
فتنادی انا لها انی شفیع المذنبین

حق تعالی گفت جبریل امین را بعد از ان
فارغ از اندیشه مستقبل و ماضی کنیم
مر ترا خوان تو فرضی را اخیر و الیقضی
تلک منه در انجیر رغانت حسن و لطیف
از مسیح عیسی بن مریم از الی الملة خلیل
ان تعذبهم و ان تغفر لهم گفتا مسیح
در بیامرزی گناه شان عزیزی حکیم
تو غفوری گنهکار ام رحیمی ای [illegible]
کرد با جزم و صراحت [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
بالکنایه باز [illegible] العزم کرد
من شفاعت الذی انت عند یا [illegible]
[illegible] للشفاعة عند محمود المقام
یستغیثون با صوات جلیة الا حفی
ثم یاتون خلیل الله یثنون علیه
الشفاعة تنید منهم للمنی لا یبلغون
کل نفس شغلها فیما علیها بالقصا
یسئلون الشفاعة للاراحة یا مغیث
[illegible] الخلق من هول القیامة اجمعین

خاتمة الکتاب

هست علمیه اش هستند جمله امتان — زانبیا و مرسلین تا صفیه پنهان
لاجرم اندر معالم گفت نعوی این کلام — آیه انا فتحنا راست تفسیر و مرام
گفت لیغفر لک الله بهر تو آمرزد خدا — ما تقدم ما تاخر از گناهان و خطاء
آنچه پیش از تو معاصی کرده اند آن سابقان — وانچه بعد از تو کنند جرم و خطا آن لاحقان
سابقان و لاحقان هم ملکه جمله کائنات — تابعان و امتانت جمله ای عالی صفات
تؤمنن به تنصرن انبیا را گفت حق — خذ میثاق نبیین کرد چون در ما سبق
یعنی ای پیغمبران بالفرض گر آید رسول — که معظم هست نزد ما به محبوبی قبول
سوی تان فرض است قطعاً بر شما ایمان باو — نیز نصرت کردن و یاری و هم احسان باو
پس بلا شک است آن سرور نبی الانبیاء — آدم و ما دون او آیند در زیر لواء
در شفاعت موضع محمود که کبری وسعت است — شامل آن امت اولی و آن اخری بیت
می‌برد و سجده را او یکصد و پنجاه سال — آنچنان حمد و ثناهای خدای لایزال
گوید او که هیچکس از اولین و آخرین — آن محامد هیچگه نی خواند بر جان آفرین
پس بگوید حق تعالی ای محمد ای رسول — آن سر خود بردار و خواه از من بخشم آن بقبول
کن سوال از من عطایا فی شفاعت ای شفیع — کن بنزد ما شود مقبول در درگاه رفیع
چونکه سر بر دارد آن سردار و سالار رسل — گوید یا رب امتی ده بار آنها دهی اسبل
یعنی هر دو امتم را مغفرت کن ای کریم — سابقان و لاحقان را جمله از فضل عمیم
فی الحقیقت امت او هست جمله عالمین — حمد او گویند آن آخرین و اولین
حامد حق اوست محمود امم ز آن مقام — لاجرم شد آن مقام حمد را محمود نام
در صحیحین این خبر بنگر شنو از شبه خلاص — گو کن باقی حدیث ابن آن عمرو بن عاص
باز شد مشغول گریه آن شفیع المذنبین — حق تعالی گفت آن ساعت بجبریل امین
که برو ان شو سوی محبوبم محمد کن سوال — که چه چیز آورد در گریه ترا بر گوی حال

این رساله بهر و تحذیر بس کافیست — بهر اطفال همه مفعوات آنها وافی است

هیچ شبه را نکرده ذکر آن قوم جردن — رد آن بوجوه از نظم نمی یابی برون

بهر یه ور دل مشو دخلجان ترا از کرشان — بهر رد آن بیابی زین رساله صد بیان

چون بتوفیق الهی یافت این نظم اختتام — گفت رد زاغین ملهم بی تاریخ نام

خواستم تاریخ طبعش کز نظمش العدد است — هاتفی گفتا بخوان بالنظم ذرالاحد است

نفع الله به لجمیع اصحاب السنن — ونفع الله به الحاد ارباب الفتن

یا عزیز ادا انتقام من عدو ذی خصام — انت حسبی انت مولای ومنک الاعتصام

یکرد... قوتی بک یعتنا الی اصول — انما توفیقک فی الفروع والاصول

صل یا باری علی ختم النبیین احمد — فی المحاسن شانه ونظیره لم یوجد

هو نبی ذی محاسن هو الهدی التسلیم — هو نبی الرحمة مجبول علی الخلق العظیم

ثم سلم صل یا رب صل علی الآل الکرام — ثم اصحابه واتباعه الی یوم القیام

ربنا ارزقنا شفاعته لنا یوم الجزاء — واعف عنا وارض عنا ربنا ارنا اللقاء

واختتم اللهم بالخیر لنا آجالنا — احسن اللهم فی الدارین لنا احوالنا

قد ختم بالخیر هذا النظم بالفضل العظیم
حسن الله خواتیمنا فهو البر الرحیم

یارب بحال ما آثم بروز حشر
روزی بکن شفاعت سلطان انبیا

اللهم اغفر لمؤلفه ولقاریه ولکاتبه — بحق محمد وآله وصحابه

شکر لله این رساله لابدیه ختم شد
مقتبس از کتاب الله هدی للمتقین
از حدیث و فقه و تفسیر و اخلاق و کلام
از مسائل مسلکان اندرین تحریر یافت
آن کتبهای قدیمه اهل سنت اصل این
آب خواه از یم بجو خواه از سبوهای نکته دان
استناد و اعتبار فرع از اصل و نیست
اعتداد لیس بالکتب الفریق النجدیه
حرفوا الکتب الالهیه و آثار الرسول
حرف المبنی فریق عن المعنی فریق
خالفوا الاجماع طرا من لدن عهد النبی
ترک تقلید ارباب المذاهب کلهم
آشنائی داده در حق کفار و بتان
معنی بدعت نمودن اهل سنت را خلاف
تا که بر اهل سنن اطلاق آن بدعت کنند
کرده اند تقلید مذهب از زمان تابعین
آنچه اهل حدیث و اهل تفسیر و کلام
ما رآه المسلمون حسنا فعند الله حسن
نیز گفت لا تجمع الله الکریم امتی
طعن کرد این نجدیه بر کل این خیر الامم
بر جمیع است حرمه حکم مشرکین

خواندنش بر طالبان حق و دین کالحتم شد
ملتقط این از کتبهای ائمه متقنین
از متون و از شروح اهل تحقیق کرام
نیست بس هر کتاب قائلش تقریر یافت
گر تردد یکی در مسئله و اصل تیر را
آن سو را هم مدد باشد رجوع تا کتابها
اعتبار قول مستمد است زین اصلی کی نیست
بل لنصر الدین لیست مطلقا لا کی محدثه
زیفوا اقوال الائمة فی الفروع والاصول
فسروا بالرای الفرقان حتی لا یلیق
لا تعرفن باقوال مزخرفه یا صبی
انکروا احوال ارباب المذاهب کلهم
مسلمین و مرسلین کردند تفسیر و بیان
در عقائد لیک عکسش گفته این قوم از کفار
معیب خود بدعتی و بر دگر تهمت نهند
نازبان با ائمه متقین و کاملین
وان فقیهان اولیا و نیز اشیاخ کرام
هست قول آن را امام المتقین مخبر زمن
بر ضلالت مثل این بگریز عالی همتی
کرده اند تکفیر جمله امت این تا صر اسم
از مذهب و از سلاسل کردیم این بار قصر

صورت ماکتبہ العالم الجلیل الفاضل النبیل برہان الحق والدین مولانا المولی برہان الدین وقاہ اللہ عن شر الحاسدین

الحمد للہ الذی نور قلوبنا بانوار السنۃ السنیۃ البیضاء وزین انفسنا بلوامع انوار الحنفیۃ الحنیفیۃ السمحاء وعلی آلہ الذین ہم اعلام الاہتداء وصحبہ الذین ہم نجوم الاقتداء اما بعد فہذہ لطیفۃ غیبیۃ وصحیفۃ قدسیۃ قد فاضت من مکامن القدس ومواطن الانس علی المولی الاکمل والعالم الافضل الحبر الاعظم والنحریر الاکرم ناہج مناہج التقوے مجمع الفقہ والفتوی منبع الزہد والتقی امام الشریعۃ قامع البدعۃ اورع مصاقع الفضلاء ابرع اکارم النجباء الشیخ

لحاوی المعقول والمنقول جامع الفروع والا[صول] عمدة المدققین وزبدة المحققین المتصف بالحس[ن] المعنوی والصوری المولوی غلام حسین الهشیارپوری سلمه الله تعالی

جناب شیخ احمد صاحب دین
دردین محقط از جبال ور اچه سمت
لپئے افحام فرقه نجدیه
به تازی فارسی نثر و منظوم
سخنم للوهابیه رجوم
خدا و هم رسول و تابعانش
مقبولے کے کو دست دراز زد
کے کو تف زند بر ماه تابان
گلے بنجار و گلشن نه باشد

سنزد ارشنائی حجه و
که بهر دین نموده
بر انواع دلایل ساخته ر
براهین کتب بسته آ و ر
نمو نظم چون
ازو رخی چه شد کرده م زده
خدنگش زد که از هر در شده
تف او بر رخ او باز گر
بحر بولهب روشن شد

حسینی قدر این بس شناسد
که با محسود سود است از حسد صد

شمس و قمر نجوم و ارضی ملک فلک — جن و بشر طفیل وی اند و ما سواه
اصحاب با نجوم هدایت ستون گفت — تا راه نجات بجوئید و اقتداه
پس بو حنیفه مالک و احمد چو شافعی — آن راه را گرفت بترتیب مصطفی
تقلید و تتبع او بر عوام و خاص — زین هر چهار منحصر از هر یکی جدا
شکر خدا که با همه عصیان درین زمان — ملت حنیفی و حنفی مذهبیم ما
لاکن اگر به قادر مطلق بصد زبان — محبوب حق معین و نصیر است پیر ما
مژده دهیم به اهل السنن به هر دیار — کز فاضل جلیل و ثنا خوان اولیا
کو حافظ حدیث و شهره حسنت [illegible] — کو واعظ و مفسر آیات کبریا
در باغ احمدیست چو بلبل نوا است — زان اسم احمد است ور افتخار و اعتلا
تحریر اوست دافع ضلال اهل [illegible] — تذکیر اوست نافع ذوالفضل و صدقا
[illegible] و حکم مذهب اعظم امام حق — محکم از دست خصم [illegible] و سوسن [illegible]
لولوی آبدار و یواقیت نوربار — در سلک نظم آمده بی مثل و بی بها
تالیف ساخت نسخهٔ جامع به اصل و فرع — منظور چشم صاحب مازاغ و ما طغی
نامش که از سماست نجوم شهاب [illegible] — بهر رجوم فرقهٔ غدار و پرد غشاء
چون سال طبع خواست محمد علی ز دل — هاتف ز غیب داد ندا با سر هدا
باغ و بهار احمدی بنویس روز طبع — حمد خدا همیشه بهر دم بکن ادا

١٢٠٥

للادیب الحسیب النسیب الفاضل الکامل
والعالم العامل المولوی احمد الحسنی سلمه الله

جنت شوقا لکم اطوف الباب — نحو طوف السلام حول الحمام

السابع التخييل المفخم التقنيد المسمى مولينا وبالفضل اولينا الشيخ احمد ادام الله فيضه الى الابد التفهام لرد الفرقة الردية الوهابية النجدية سماها بالنجوم الشهابية رجوم اللوهابية ولعمري الحبيب انه كتاب لايمسه شيطان الوسواس ولا يصل اليه ايدي الخناس الفسفاس وثيقة البنيان مشيدة الاركان عباراته والفقة رشيقة تعجب الاذان مضامينه الذ واعذب من ماء الحيوان بل هو ملاك مذهب الحق وما مشرب الصدق حرسه الله من شر العسوفة من الاذهان من فيئة راس بالمفخم ولا نسلم على الكسان

فقط

للتاثم الاثم الجاني محمد علي غفرله الله الولي

بحرمة النبي والعلى

حمد وثنائی ایزد بیچون و بے چرا	عقل کل از نہایت دانش شکستہ
نور نبی ما است منور ز ذات او	زان رو ستوده او بالیل و الضحی

تمامی نقلکرده از ارا کین — برے رجم افواج شیاطین
چنین نظم و در در سلک منظوم — دراندک مدتی بنمود مختوم
بود هر سطر سطرش شعلهٔ نور — دلیل ساطع است و قاطع زور
فصوصش چون نجوم اهتدا شد — که عکسش از جهان ظلمت زدا شد
ز فیضش تازه تر شد دین احمد — همه قول مخالف زد شده رد
ببین کین تیغ شرع مستقیم است — ز ضربے و دل اعدا دو نیم است
بحمد الله که منعقد لآلی — مرتب شد بفضل لایزالی
باستمداد محبوبان باری — بماند تا قیامت فیض جاری
عقیده اهل حق اینست اینست — عجب رد کرده ملحدین است
حدیقه مرکسے کو در جوابش — زندم یا که گردد همرکابش
پئے تاریخ طبع این رساله — نمودم فکر چون اے خوش مقاله

ز روی بدر سال طبع اظهر — ظهور دین حق آمد برابر ۱۲۸۵

رایحهٔ طیبه از گلدستهٔ بهار گلشن تقریظ فاضل اجل عامل اکمل نور حدیقهٔ کرامت و اقتدا نور حدیقهٔ شرافت و اهتدا شاگرد رشید مولف حقایق آگاه خلف الصدق حبیب الله بدر منیر فلک دیانت و جوانمردی

حافظ محمد یحیی رفیقی سهروردی

صد هزاران آفرین بر ذات فلاک آفرین — علم و حلم و فهم و ذهن و عقل و ادراک آفرین
بهر تبلیغ رسالت سرور عالم فرست — کرد نازل مصحف اعلی بآن حصن حصین
از عنایات اتم بروی نبوت ختم ساخت — است آن شاه دین از هر امم شد بهترین

ثم فبلغ بانکسار تام
عرض حالی وشرح ملتبسی
جامع الخیر مجمع الاخیار
ولج الفضل حیث فتح الباب
الذی رفع سیفه المصقول
والذی برق سیفه المسلول
یا شفیقاً لتطهیر الدین
نظهر منه الوهابیة
من حصل ههنا قد ونکم
ذهب الروع واستخرت به
نجوم شهابیه من کلم
رجم النجدیه وقد هربوا

یا سراج الزمان علیک سلام
عند خدام صاحب الاکرام
قالب الفیض قابل الالهام
لجة الشیب مدة الانعام
حجة ساطعة لخفض خصام
سندوا ضحی لمحو ظلام
یا کبیر الولاة والحکام
نفس طیب علی حرام
شمل الخلق شملة الاکرام
لحصول المنی ونیل مرام
قد ازالت غیاهب الاوهام
هرب حمر تخاف من ضرغام

صورة ما کتبه ولنظمه ثابت القدم راسخ
الهمم صادق الاعتقاد واثق الاعتماد
بلبل گلشن ارجمندی میر عبد الصمد
النقشبند

جناب مولوی آن شیخ احمد
به آیات وسنن اجماع و مذهب

فرید الدهر مولانا الممجد
قیاس مجتهد کرده مرتب

فہرست رسالہ نجوم شہابیہ

صحت

ص	س	صحیح
١	٢	اصولیة
٢	١٤	کرام
٣	١٣	مذموم
٧	٤	ر
٨	١٩	تم
٣٧	٢	الموتی
٥٦	١٦	نداء
//	١٨	امام
//	١٨	مندوبة
//	١٩	امر
١٢٥	٨	یامعینا
١٢٨	١١	یا

عالمان هستند مر انبیا را وارث اند
گلشن کشمیر از اسلام شد جنت نظیر
رایت علم و شرایع جاودان باد رواست
خاصه آن علامهٔ دین مظهر آیات حق
بلبل باغ شریعت هم گل بزم صفا است
گنج عرفان عالم دوران فقیهی بی نظیر
نیر برج طریقت گوهر درج کمال
بیتا اسپندم ز گلزار بهار ذهن او
للوهابیه رجوم است آن شهابیه نجوم
هست مملو از تفاسیر و احادیث رسول
از نسیم فیض گلشن جان ما چون گل شگفت
شنیا ترا غنچهٔ دل شد شگفته باغ باغ
چون بسعی طالبان راه حق مطبوع شد
آمد آوازی بگوش هوشم از سروش
ای زنیقی سال تصنیفش اگر خواهی کنون
یا الهی ز فیوض این کتاب مستطاب
در خیالم از وساوس شیاطین مده

شد از انهاد دین حق
در حساب ابجدی گفتم
از ظهور عالمان و فا
صد رصد رشرع و بد
نو گل گلدستهٔ تقو
زیرکان دهر زا ن
هرکسی از خرمن فیض
نو گلی شگفته شد عا
از بیان اصل و اجاز
از براهین و دلائل گ
چیست غم گر خار را
فرقهٔ نجدیه را آمد
بر زمین فکر هر سال
چشمهٔ فیض الهی خو
چشم عداد در زیر
کن قلم روشن بحب
قایم کن تا قیامت

وایضاً منه سلمه الله حافظ ا

فرض بر ما ثنائی باری شد
طبع آمد رسالهٔ منظوم
مولوی شیخ احمد واعظ
اهل حق از مطالعه اش شادان
حاصل فرقهٔ وهابیه

چون
ناظم ا
دشمن د
روسیا

تمت بالخیر